

تاریخ قطبیقی باستانی ایران

تا خاتمه

شاہنشاهی داریوش سوم

نگارش

کیوس باوند

النشرات گوتنبرگ

بیهاء ۸۰ ایریال



از آتش رات بگاه مطبوعاتی کوچک

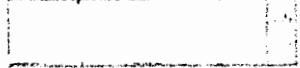
خیابان شاهزاده رویوی دانشگاه
تلفن { فروشگاه ۳۲۵۲۹
۳۶۴۹۱ دفتر منسوجی

تاجران اسلامی شعبان چهارمین

۱۱۱

۵۹۷۴۳

اعتدالی حاکم سندھ



تاریخ تطبیقی باستانی ایران تا خاقانہ

شاہنشاہی داریوش سوم

۱۴۳۴
ج

نگارش

کیوس باوند

انتشارات گوتنبرگ شاهرضا مقابل انشگاه

تلفن ۴۲۵۷۹

از این کتاب به تیراژ دوهزار نسخه
در چانخانه خرمی بدچاپ رسید

فهرست منابع:

الف - کتب و نگارشات بزبانهای خارجی

- ۱- تاریخ هرودت (ترجمه انگلیسی)
Herodotus
- ۲- کتاب سیروپدی نگارش گزنفون مورخ یونانی (ترجمه فرانسه)
Xénophon (Cyropédie)
- ۳- کتاب آناباریس نگارش گزنفون مورخ یونانی (ترجمه انگلیسی)
ANABAZIS
- ۴- تاریخ ایران بزبان انگلیسی تالیف سر ریچارد تمبل
Sir Richard Temple
- ۵- تاریخ ایران « ژنرال سرپرسی سایکس
Genera sir percy sykse
- ۶- تاریخ ایران بزبان انگلیسی « دومان گیرشمن
R. Ghirshman
- ۷- تاریخ ایران « فرانسه آلبرمالم
Albert Maletet
- ۸- تاریخ یونان بزبان انگلیسی تالیف دکتر . زپ . ماهافی
Dr . J . P . Mahaffy
- ۹- تاریخ رم بزبان انگلیسی تالیف پروفسور جی . اس . راید .
Pr . J . S . Reid
- ۱۰- تاریخ بابل « 『 تالیف لئونارد . دبلیو . کینگ .
L . eonard , w . king
- ۱۱- تاریخ ایران باستان بزبان روسی تالیف دیاکونوف (ترجمه روحی ارباب)
Diakonov
- ۱۲- کیانیان تالیف آرتور کریستین (ترجمه استاد محترم ذبیح الله صفا)
Arthur Christensen

۱۳- کوروش کبیر بزبان انگلیسی (پروفسور هارولد لامب)

Harold Lamb

۱۴- یادداشت‌های هرتسفلد . بنو نیست - ماریزان موله .

ب- منابع بزبان فارسی

۱- شاهنامه فردوسی

۲- تاریخ معجم

۳- احسن التواریخ

۴- روضه الصفا

۵- تاریخ ایران باستان تالیف شادروان حسن پیر نیا (مشیرالدوله)

۶- نامه تنسر به گشتبه شاه (شاه طبرستان) مذکور در مقدمه تاریخ طبرستان تالیف محمد بن اسفندیار کاتب

۷- انتشارات دانشگاه تهران درباره کوروش - داریوش - و ... الخ
۸- ایاتکار زریران (یادگار زریران)

۹- یادداشت‌های تاریخی شادروان اسماعیل باوند (امیر موید)

۱۰- یادداشت‌های تاریخی و ادبی استاد محترم نصرالله فلسفی

۱۱- ترجمه توریه بزبان فارسی و انگلیسی

۱۲- ترجمه سنگبسته‌های تخت، جمشید رستم و نقش رجب و گنجنامه و بیستون منتسب به آریامنش - داریوش - خشا سارشا - شاپور اول (ساسانی)

۱۳- فارسنامه - ابن بلخی

۱۴- تاریخ مسعودی و سایر منابع شرقی

۱۵- ترجمه اوستا شادروان استاد پوردادود

فهرست مطالب

- الف- پیشگفتار (مقدمه) صفحه ۹ الی ۱۲
- بخش اول- آغاز صفحه ۱۴ الی ۱۸
- قسمت یکم- منابع تاریخ باستانی ایران صفحه ۱۹
- فصل یکم آثار مورخین یونانی صفحه ۲۰ الی ۲۳
- قسمت ب- سنگنگشتهای صفحه ۲۱
- قسمت ب- داستانها و روایات ملی ایران صفحه ۲۲
- فصل ۲- هدف نگارنده صفحه ۲۴
- بخش دوم- پیدایش مردم اولیه و رویدادهای پیش از تاریخ در فلات ایران صفحه ۲۸
- فصل یکم- آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد صفحه ۳۱
- فصل ۲- هزاره سوم پیش از میلاد صفحه ۳۳
- قسمت ۱- مردم کوہستانی غربی ایران در هزاره سوم قبل از میلاد صفحه ۳۴
- فصل ۳- ایران در هزاره دوم قبل از میلاد صفحه ۳۷

قسمت ۱- کاسیت‌ها صفحه ۳۹

قسمت ۲- عیلام صفحه ۴۱

فصل سوم- هزاره اول قبل از میلاد و مهاجرت اقوام آریائی‌بفلات

ایران ۴۴

قسمت یکم مبارزات آریاها بادیوها صفحه ۴۵

قسمت دوم- دیوها در تاریخ ایران صفحه ۴۷

قسمت سوم- شروع دوران مهاجرت آریاها بفلات ایران صفحه ۵۰

بخش سوم- تطبیق تاریخ در مورد دو سلسله باستانی ایران.

صفحه ۵۴

فصل یکم قسمت الف- مادها (پیشدادیان) صفحه ۵۵

قسمت ۲- پادشاهان ماد بنا بگفته هرودوت صفحه ۵۷

قسمت ۳- اسمی پادشاهان پیشدادی بنابر داستانهای ایرانی

صفحه ۵۹

فصل دوم قسمت ۱- شرح تاریخ ماد بنا بگفته هرودوت صفحه ۶۰

فصل سوم- روایت کتزیاس راجع به مادها صفحه ۶۳

فصل چهارم- پادشاهی پیشدادی در روایات ملی ایران صفحه ۶۷

قسمت ۲- دوران پهلوانی صفحه ۷۴

قسمت ۳- دوران اول پهلوانی ۷۶

قسمت ۴- دوران دوم پهلوانی ۷۷

قسمت ۵- دوران سوم پهلوانی ۷۷

فصل پنجم قسمت ۱- سلسله دوم پادشاهان تاریخ باستانی ایران

همامنشی- کیا صفحه ۷۹

قسمت ۲- کیانیان ۸۱

قسمت ۳- شاهنشاهان هخامنشی ۸۹- داریوش دوم ۱۰۶

فصل ششم تطبیق تاریخ هخامنشی با کیان- قسمت ۱- صفحه ۱۱۶

قسمت ۲- فعل و افعال و تغیراتی که در داستانها حملی ایران

بعد آمده است صفحه ۱۲۲

بخش چهارم- نتیجه صفحه ۱۲۹

بخش پنجم- زرتشت پیامبر باستانی ایران ۱۳۸

بنام خداوند بخشندۀ مهربان

مقدمه

بردانش پژوهان پوشیده نیست که تا چندی پیش تاریخ ایران باستان مشتمل بر داستانها و وقایعی میشد که قسمت اعظم آن بطور منظوم از طرف شاعر بزرگ ملی ایران فردوسی در کتاب شاهنامه نقل گردیده و در سایر کتب و تألیفات مورخین اسلامی نیز همان وقایع با مقداری کم وزیاد نگاشته شده بود. در جریان ارتباطی که نسلهای کشور ما در سده گذشته با کشورهای اروپائی پیدا کردنده مطالعه آثار مورخین یونانی درباره ایرانیان باستان موجب ایجاد تحولی در تاریخ ایران شد و اختلافی که در اسامی و مطالب مندرجہ در کتب مورخین یونانی با روایات ملی باستانی ایران بچشم میخورد سبب گردید که داستانهای باستانی ایران را افسانه پنداشته بکناری نهند و به نوشتھای مورخین یونانی روی آورند. با گذشت زمان و فرونشستن آتش

تجددخواهی ایرانیان ضمن مطالعه آثار تاریخ نویسان یونانی
بحقایقی برخوردن که در خوردقت و تامل بود بشرح زیر:
الف- روایات تاریخ نویسان یونانی مانند هردوت.
کثرباس گز نفون و غیره با یکدیگر مطابقت و هم آهنگی
کامل نداشتند.

ب- بسیاری از مطالب منقول از طرف مورخین
یونانی با عقل و منطق و اصول علمی و نظامی و تاکتیکی و
استراتژیکی (تعییه‌الجیشی و سوق‌الجیشی) وفق نمیداد.
ج- درنوشته‌های مورخین یونانی معمولاً هنگام نقل
برخوردهائی که بین ایرانیها با اقوام یونانی رخداده بود
انحراف از حقیقت و تعصب ملی به حدی آشکاربود که جریان
را از جنبه تاریخی خارج ساخته بافسانه و حماسه سرائی
نزدیک میکرد.

د- یونانیها در نقل اسامی غیر یونانی بقدرتی آنرا از
صورت صحیح و اصلی خارج کرده‌اند که باز شناختن آن از
نام اصلی یکی از اشکالات تاریخ نویسان است.

باتوجه به موارد فوق این سوال پیش می‌آید که آیا ما
تاریخ و روایات ملی باستانی خود را که با طرز تفکر ایرانی
نگاشته شده است بفرض اینکه تلفیقی از تاریخ و افسانه بود
کنار گذاریم تا آثار مورخین یونانی را که با نحوه تفکر
دیگران نوشته شده و مخلوط دیگری از افسانه و تاریخ است
درست قبول نمائیم. قطعاً پاسخ این سوال منفی است و

صرف نظر از آنکه تحقیق و تبع پایه هر علمی است وظیفه ملی هر فرد ایرانی ایجاب میکند که بسهم خویش در روش نمودن زوایای تاریک تاریخ و آثار گذشته خود از کوششی که در خورتوانانی اوست دریغ نورزد .

مادربرابر نسلهای با افتخاری که در سایه شجاعت و جوانمردی دنیا هم زمان خود را زیر سیطره خویش در آورده نظم و عدالت و آزادگی را بجهانیان عرضه داشتند و امدادار میباشیم و این تکلیف و وظیفه مقدس ملی ما است تا نگذاریم جانبازیها و فداکاریهای گذشتگان ما و حقیقت تاریخ را خاکستر تبلیغات خصمانه و تعصب آمیز برخی تاریخ نویسان یونانی بپوشاند .

علاقه به مطالعات تاریخی و مأموریتی که از طرف وزارت امور خارجه در کشورهای آمریکای لاتین سالها پیش باین جانب اعطاء گردید نگارنده را بزبانها و لهجه های لاتینی و مدیترانه ای آشنا کرد و بالنتیجه دقت در تغییراتی که لهجه های مدیترانه ای و یونانی معمولا در اسامی خارجی میدهند امکان آن را داد که به نحوه تغییراتی که در نامهای ایرانی مذکور در نوشه های یونانیان داده شده است تاحدی پی برده باسامی اصلی قهرمانان تاریخ ایران باستان نزدیک شود . مأموریت دیگر وزارت امور خارجه و دسترسی بکتب و انتشاراتی که بالسنۀ انگلیسی و فرانسه راجع با ایران و تاریخ باستان انتشار یافته است و تبع در نوشه های

مورخین شرقی و اسلامی و داستانهای ملی از طرف دیگر
برای نگارنده این توفیق را فراهم کرد که بعلت اختلاف
موجوده در مطالب و نوشته‌های مورخین شرقی و غربی بی -
برده و با تبعیت از خواسته ایرانیان که معتقدند تاریخ حقیقی
خود را خودمان بنویسیم بدینوسیله این جزو را بنام
تاریخ تطبیقی ایران باستان تقدیم خواندگان مینماید ،

بخش اول

اگر از نخستین روزهای پیدایش تمدن بشری برگهای تاریخ را ورق بزنیم و شرح حال ملتهائی را که هر یک زمانی بازیگر صحنه حوادث جهانی بودند با دقت بررسی کنیم مشاهده خواهیم نمود نخستین ملتی که با بزرگی منش و وسعت شعاع عمل کارهای خود چه از لحاظ کیفیت و چه از جهت کمیت تاریخ جهان را ورق زد و دنیای نو و طرز تفکر جدید و نظم تازه‌ای را به دنیای روز خود عرضه کرد ملت ایران بوده است.

پیش از اتحاد و همبستگی اقوام ایرانی و بنیان‌گذاری کشور ایران که سرانجام شاهنشاهی جهانی ایرانیان پی‌ریزی شد تاریخ پادشاهان مقتدر و فاتحی را از ملل دیگر نام می‌برد که برای نمونه طرز کارها و نحوه اندیشه این پادشاهان گفتار آنان را از زبان خودشان در اینجا ذکرمی‌کنیم.
سن‌خریب پادشاه آشور (۷۰۵ - ۶۸۲) قبل از میلاد - در حمله خود بکشور عیلام می‌گوید. من سی و چهار دژ و شهر عیلام را تسخیر نمودم اهالی آنها را اسیر کردم و شهرها را آتش زدم و بخاکستر تبدیل نمودم و دود آتش مانند دودیک قربانی بزرگ پهناهی آسمان را فراگرفت.
آسور بانیپال پادشاه دیگر آسور در حمله خود بکشور عیلام (۶۴۵)

قبل از میلاد) . بکشtar و غارت اهالی قناعت نکرده باشکافتن مقابر پادشاهان و قهرمانان عیلامی استخوان آنان را نیز به نینوا پایتخت آشور فرستاد و در کتیبه خود میگوید. خاک شهر شوشان و شهر ماذا کنو و شهر های دیگر را تماماً با آشور کشیدم و در مدت یکماه و یک روز کشور عیلام را بتمامی عرض آن جاروب نمودم. من این کشور را از عبور حشم و گوسفند و نغمات موسیقی بی نصیب ساختم و به ددان و ماران و جانوران کویر و آهوان اجازه دادم آنرا فرآگیرند .

ایرانیها ابتدا بر هبری هو و خشت پادشاه ماد (۶۳۳ - ۵۸۵ ق.م) خطر آشور را که قرنها زندگی و آزادی ایرانیان و ملت‌های دیگر را تهدید میکرد مرتفع نمودند و سپس با پشتیبانی از کورش (۵۵۹ - ۵۳۰ ق.م) شاهنشاهی جهانی هخامنشی را بنیاد نهادند ، بنابرگفته کلیه سورخین کورش با فتوحات خود عصر جدیدی را بجهان عرضه نمود و مانند تندباد مطبوعی بود که در سراسر خط سیر جهانی خویش آثار بد بختی و ناله مجر و حین و قربانیان مغلوب را با خود برد و لهیبی که شهرها و آبادیها را می‌سوزانند خاموش کرد و ملت‌های اسیر را آزاد نمود و سرانجام خود در دردشتهای کرانه سیحون در حالی که برای رفع آخرین خطر هجوم ماساژتها با سرداران ایرانی خویش شمشیر میزد با افتخار جاودانی در راه آرمان بزرگ خویش جان خود را ازدست داد .

ایرانی - یا ماد و پارس

با اینکه سورخین یونانی در شرح تاریخ باستانی ایران و سلسله - های آن بیشتر به جنبه قومی قهرمانان و قایع تاریخی نگریسته و اعمال هریک از شخصیت‌های تاریخ ایران را با قوام مربوطه آنها مانند مادها و

پارسه‌ها متناسب داشته‌اند لکن با دقت در رویدادهای تاریخی و آثار باقی‌مانده ملی کاملاً متوجه خواهیم شد که حتی از روزگار باستان مهمترین عاملی که موجب همبستگی و پیوند اقوام مختلف این سرزمین بیکدیگر بوده است خویشاوندی نژادی و تشابه لهجه و زبان و هماهنگی عادات و اخلاق و باختصار کلام ملیت ایرانی بوده است و از گفته مورخین و مندرجات سنگنیشته‌ها کاملاً استنباط می‌شود که از همان روزگاران قدیم باصطلاح وجودان ملیت در میان اقوام مختلف این سرزمین بیدار بوده و همه خود را آریائی یا ایرانی میدانستند. (بنابرگفته هردوت نام اقوام ماد ابتدا آریا بوده است و در کتبیه‌های داریوش کبیر همیشه این شاهنشاه به آریائی بودن خود اشاره نموده است).

شاید احتیاج بتوضیح نباشد که غیر از ایرانیها شاخه‌های دیگر نژاد هند و اروپائی نیز هر یک در زمان خود دعوی رهبری و تسلط بر جهان متعدد هم‌حصر خویش را داشته‌اند و مقدونیها رومیها ژرمونها آنگلوسا کسونها در طریق جهان‌بانی قدمهای بزرگی برداشته‌اند لکن هیچیک از این اقوام به نسبت و سمعت دنیای متعدد هم‌مسان خویش نتوانستند مانند پارسه‌ای ایرانی در راه تشکیل حکومت جهانی توفیق حاصل نموده و رفتاری کنند که بیشتر ملت‌ها یوغ فرمانروائی آنان را با میل و رغبت پذیرند.

ایرانیان مدت بیش از دو قرن (۳۲۷ - ۵۳۷ قم) بر هبری خاندان هخامنشی تقریباً بر جهان متعدد فرمانروابوده و پس از گذراندن دوران فترت کوتاهی در دوران شاهنشاهان اشکانی و ساسانی نزدیک هزار سال با امپراطوری روم بر سر سیاست جهانی نبرد و زور آزمائی نمودند و با

این ترتیب ملاحظه میشود که درست نصف مدت تاریخ شاهنشاهی خود در صحنه حوادث گیتی بازیگر درجه یک محسوب میشده‌اند.

ایران در مقایسه با سایر کشورهای باستانی

در مقایسه با سایر کشورهای باستانی نیز ایران وضع منحصر بفرد را در تاریخ احراز نموده است بدین معنی که دولتهای آشور و بابل و لیدی قرنها است که هر یک از صفحه روزگار محو گردیده‌اند و کشور مصر از تاریخ تسخیر آن توسط کابو جبه شاهنشاه ایران (۵۲۵ ق.م) همیشه تحت تسلط و تصرف بیگانگان بود بدین معنی که بعد از ایرانیها قرنها سلسله مقدونی بطالسه بر آن سلطنت و حکمرانی کرده‌ند و سپس بتصرف فرمیها در آمد و پس از هشت قرن باز برای مدت کوتاهی شهر برآز سردار خسرو پرویز بدان دست یافت (۱۶ بعد از میلاد) سپس اعراب و محالیک و سر انجام سلطان سلیمان پادشاه عثمانی آنرا تسخیر کردو با حمله ناپلئون مدتی فرانسویها اینکشور را اشغال نمودند تا تحت رهبری محمد علی پاشا که از اهالی آلبانی بود نیمه استقلالی یافت تا چند سال قبل با بیرون راندن انگلیسیها از کanal سوئز کشور مصر پس از قریب مدت بیست و چهار قرن تسلط بیگانگان استقلال کامل خود را باز یافت. یونانیها نیز در حدود یک قرن و نیم پس از فتوحات اسکندر در سال ۱۹۰ قبل از میلاد در نبرد Maghezia (ماگنزا) مغلوب رومیها شدند و یونان قرقنهایکی از ایالات امپراتوری روم محسوب میشد (در نوشته‌های مورخین شرق و ایران اسکندر مقدونی بنام اسکندر رومی شناخته شده است) و پس از تقسیم امپراتوری روم بنام روم شرقی و غربی یونان جزو امپراتوری بیزانس (روم شرقی) محسوب میشد و با اینکه عناصر یونانی

در امپراطوری بیزانس رل نسبتاً مهمی را عهده‌دار بودند معهد اشنا سنا مه رومی داشتند و رومی نامیده می‌شدند تا اینکه با تسلط سلطان محمد فاتح پادشاه عثمانی بر امپراطوری بیزانس یونانیها چند قرن تحت تسلط و یوغ ترک‌هادر آمدند تا با کمک تزارهای روسیه و کشورهای اروپائی ملت یونان توانست در قرون اخیر پس از قرن‌های اسارت استقلال خود را باز یابد.

برای توضیح بیشتر باید یاد آور شویم هنگامی که یونان فقط یک ایالت رومی محسوب می‌شد ایرانیها در جنگ حران (Garrhae) (۵۳ قبل از میلاد) نیروی رومی را که بسرداری کراسوس بخاک ایران تجاوز نموده بود در هم شکسته و دماغ پر نخوت رومیهای فاتح را برای نخستین بار بخاک مالییدند و تفوق شاهنشاهان ایران بر امپراطوری روم در زمان شاپور اول (اسارت والرین) و شاپور دوم (کبیر) باشکست و قتل ژولین امپراطور مشهور روم و همچنین شکستهای ژوستین و سردار معروف او بلیزاریوس از خسرو انوشیروان ثبت تاریخ بوده و بهترین پاسخ به خودستانی مورخین یونانی برای مقایسه و نتیجه گیری کلی از ظرفیت و قدرت ملت ایران در طول تاریخ می‌باشد.

فصل یکم

منابع تاریخ باستانی ایران

با کمال تاثر باید یاد آور شویم که مدارک ملی مربوط به تاریخ ایران که بنا برگفته مورخین باستانی از طرف پادشاهان هخامنشی جزو اسناد سلطنتی ضبط و نگهداری میشد با حمله اسکندر و تاراج کاخهای سلطنتی ایران و آتش زدن تخت جمشید تقریباً منهدم گردید و در قرون بعد نیز که با مساعی بلاش اشکانی و سپس شاهنشاهان ساسانی در جمع آوری داستانها و مدارک باقیمانده اقداماتی بعمل آمد با حمله اعراب قسمت اعظم این مدارک هم نابود شد و تنها چند اثر مانند خدای نامک و نامه تنسر به گشنبش شاه طبرستان و نوشته‌های مختص صردیگری بمورخین بعد از اسلام رسید که همین مدارک اساس داستانهای ملی مارا تشکیل میداد و تاریخ ملی باستانی ما بر اساس آنها تدوین شده بود.

با قرائت سنگنگشتهای بیستون از طرف راولینسون و ترجمه آثار مورخین یونانی و ادامه تحقیقات و کاوشهای باستان‌شناسان انقلاب و تحولی در تاریخ ایران پدید آمد بطوریکه عده‌ای از محققین و دانشمندان داستانهای ملی ایران را بکلی بی‌اساس دانسته و افسانه فرض نمودند.

نویسنده در این کتاب سعی دارد طی تطبیق داستانهای ملی با منابع تاریخی و آثار مورخین خارجی حتی المقدور نکات تاریک و مبهم تاریخ داستانهای ملی ایران را روشن سازد.

قسمت دوم

آثار مورخین یو نانی

با آنکه مورخین یو نانی خدمات ذیقیمتی در روشن نمودن بسیاری از زوایای تاریک تاریخ باستانی ایران نموده‌اند معهذا در نوشهای این تاریخ نویسان همانطوریکه در مقدمه این کتاب ذکر شد سه نقص کلی بچشم می‌خورد:

اولاً - چون دوران زندگی بیشتر این مورخین مربوط به زمانی است که ایرانیان ضمیمن تسلط جهانی خویش بسیاری از شهرهای یو نانی را نیز متصرف شده بودند لذا در نوشهای خود خصوصاً در موادی که تصبادمی بین ایران و یو نان رخداده است از جاده حقیقت منحرف شده و نتایجی را ذکر می‌کنند که نه تنها با قوانین جنگی و سوق الجیشی مخالفت کامل دارد بلکه فوق العاده مضحک بنظر میرسد مثلاً هر دوست در نتیجه جنگ پلاته تلفات ایرانیها را زدید که به ۳۵۰۰۰ هزار نفر و تلفات یو نانیها را بدین شرح مینویسد: اسپارتیها ۹۱ نفر آتنی ها ۵۲ نفر و سایرین ۱۶ نفر در حالیکه در شروع جنگ توضیح میدهد: اسپارتیهای شجاع از شروع جنگ با ایرانیها شانه خالی کرده و حتی دعوت بمبارزه سردار ایرانی مردانیوس (مردان) را بدون جواب گذاردند و بدینجهت ایرانیها اسپارتیها را ترسو

وزن خطاب میکردن .

ثانیاً - با توجه باینکه یونانیها واقعاً ملت دانشمندی بوده‌اند در نوشت‌های آنان خصوصاً در برخورد با ایرانیان کاملاً میتوان استنباط کرد که با بزرگ نمودن و شاخ و پرگ دادن برخی از وویدادها و زدو خوردهای محلی سعی نموده‌اند با الهجاد خماسه و قهقهه‌ایها روحیه اقوام یونانی را طوری تقویت نمایند که در برابر قدرت هضم کننده ایرانیها (که سایر اقوام مغلوب مانند لیدیها یا بابلیها را طوری حل نمودند) که دیگر بنام ملیت اثری از آنان و قاریخ باقی نماند) بتوانند موجودیت و شخصیت یونانی خود و امحفوظنگاهدارند و باید اذعان کرد که در طول تاریخ نه تنها در برابر ایرانیها بلکه در برابر رومیها و ترکها نیز تنها آثار علمی و ادبی و هنری یونان بود که‌پس از قرنها تحمل رقت خارجی موفق گردید موجودیت و ملیت یونانی را محفوظنگهداشته و سرانجام در قرون اخیر آنها را باستقلال سیاسی برساند .

ثالثاً - مورخین یونانی معمولاً در ذکر اسلامی و لغات خارجی بطوری نامهارا شکسته و تغیرداده‌اند که با فام اصلی شخصیت تاریخی مورد نظر اختلاف فاحش پیدا نموده است و همین امر نیز یکی از اشکالات موجود در تاریخ ایران برای تطبیق نامهای مذکور و از طرف مورخین یونانی با نام اصلی صاحب آنست .

ب - سنگنیشته‌ها - یکی از عوامل مهمی که در گرفتن اخیر موجب روشن شدن بسیاری از وقایع تاریخی کشورهای باستانی از جمله ایران گردیده است اکتشافات باستان‌شناسان در کاوش‌های این نقاط مختلف خاورمیانه (ایران و بین‌النهرین و ترکستان شوروی و قفقاز و ...)

بعمل آمده و باقرائت کتیبه ها و آثار و لوحه های مختلف و دقت و تبع در ادوات و اشیاء باقیمانده از نسلهای دنیای قدیم است که علماء فن بخط سیر تمدن و وضع زندگی وزبان و خط و بسیاری از حوادث تاریخی کشورهای باستانی دست یافته اند.

پ - داستانها و روایات ملی ایران - همانطوریکه فوقاً مذکور گردید داستانها و روایات ملی ما مبتنی بر باقیمانده آثاری است که از دستبرد حوا دو غار تگریهای اقوام هاجم مصون مانده است و بخش اصلی که اساس نگارش مورخین بعد از اسلام قرار گرفته همان خوتای نامک (خداینامه) است که ظاهراً در دوره سلاطین ساسانی با گردآوردن داستانها و مدارک موجود در زمان خود و تبع در آنها (همین تبع با اطلاعات ناقص زمان موجب انحراف قسمی از وقایع تاریخی ایران از حقیقت آن شده است که در آینده بطور مبسوط موارد تحریف شرح داده خواهد شد) خداینامه را تدوین نموده اند و فردوسی شاعر بزرگ ملی ایران با احاطه ای که بزیان پهلوی داشته است در شاهنامه بزبان دری (فارسی کنونی) داستانهای ملی را بصورت منظوم و حماسی برای نسلهای آینده باقی گذارده است . نوشته های سایر مورخین ایرانی و شرقی بعد از اسلام نیز کم و بیش مبتنی بر همین داستانها است و صرف نظر از تحریفات و تبعات منحرف کننده ای که در داستانهای ملی ایران بعمل آمده است بزرگترین عامل مرجع آن بر سایر منابع تاریخی اینست که تاریخ ایران باطرز تفکر ایرانی و نقطه نظر ایرانیست نگاشته شده است و نشان میدهد که ایرانیان درباره خود و قهرمانان تاریخی خویش چه نوع تصوری داشته اند و برخلاف نحوه نگارش مورخین یونانی که در شرح و قایع بجنبه قومی و

ظاهری و باصطلاح فیزیکی و قایع پرداخته‌اند در داستانهای ایرانی بیشتر بر اصل ملیت یعنی ایرانیت تکیه گردیده و قومیت یعنی پارسی بودن یا مادی یا سکستانی (سیستانی) بودنرا در درجه‌دوم اهمیت قرارداده‌اند و باسas و معنای حوادث تاریخی بیشتر توجه گردیده است .

فصل دوم

هدف نگارنده از نگارش تاریخ تطبیقی باستانی ایران

با وجود آنکه اکتشافات باستانشناسان در قرن اخیر کمک بزرگی به روشن شدن بسیاری از زوایای تاریک تاریخ ایران نموده است، معهذا هنوز موارد و مشکلات قابل توجهی در راه نگارش تاریخ صحیح و کامل باستانی ایران وجود دارد که بایستی بادقت و تبع در منابع مختلف موجود مانند منابع ملی و آثار مورخین خارجی و مدارک و سنگنیشته‌های مکشوفه و مقایسه و تلفیق همه این مدارک استنتاج مطلب نموده و بحقایق تاریخی نزدیک گردید. موضوع دیگری که بایستی تا کنون مورد توجه و دقت زیاد مورخین و حتی مقامات مسئول علمی ایران قرار گرفته باشد مطالعه و تبع برای یافتن نامهای حقیقی قهرمانان تاریخ باستانی ایران بزبان ایرانی است چون اسامی معمول در تاریخ جدید ایران اغلب همان نامهایی است که یونانیها بشخصیت‌های تاریخی ما داده‌اند که این اسامی باز از یونانی بیکی از السنه اروپائی و خط مربوطه تبدیل و سپس بفارسی کنونی ترجمه گردیده است و در تحریفی که معمولاً کلمات و اصوات در زبانهای مختلف پیدا می‌کنند اسامی گاهی در السنه

مختلف بقدرتی با یکدیگر اختلاف پیدا میکنند که باز شناختن یک نام از تلفظ اصلی آن مشکل میشود . برای مثال اسم سزار را ذکرمیکنم که در زبان آلمانی کایزر و ایتالیائی شی جره و فرانسه سزارخوانده میشود .
یانام کورش که در فرانسه سیروس (Cyrus) و بانگلیس سایروس تلفظ میکنیم . در حالی که در تلفظ یونانی کوروش خوانده میشود .
بعقیده نگارنده چنانچه بتوانیم با توجه به تحریف اصوات و کلمات باسامی حقیقی و ملی شخصیتهای تاریخی خود بی بirm و بیافتن آنها در داستانها و روایات ملی خویش و مقایسه وقایع مربوطه با حوادث ذکر شده در داستانهای ملی که باطرز تفکر و تصور ایرانی از حادث تاریخی منقول گردیده است به بسیاری از زوایای تاریک تاریخ کشور خویش دست خواهیم یافت همچنانکه در فصول آینده این کتاب از همین طریق به نتایج سودمندی رسیده ایم . ضمناً غیر از منابع خارجی و نوشه های مورخین یونانی در سنگنیشته ها والواح مکشوفه نیز اسامی برخی از شخصیتهای تاریخی ایران ذکر شده است که بسیاری از این الواح بزبان غیر ایرانی بوده و کنیه های خوانده شده بخط میخی نیز معمولاً اغلب با کمک ترجمه های بابلی و عیلامی یا یونانی قرائت گردیده است که تلفظ اسامی از تأثیر لهجه های بیگانه بی نصیب نمانده است . برای حفظ نظم در شرح وقایع و رویدادهای سرزمین ایران پیش از آنکه به دو سلسله تاریخ ایران باستان برسیم مختصراً از طرز زندگی مردم این سرزمین و پیشرفت تمدن و خط سیر اقوام مختلف ما قبل تاریخ را تا آغاز دو سلسله باستانی که پیش از حمله اسکندر مقدونی در ایران فرمانفرما می داشته اند ذکرمیکنیم .

بخش دوم

پیدایش مردم اولیه و رویدادهای پیش از تاریخ در فلات ایران هزاران سال قبل از میلاد مسیح (در حدود ۲۰۰۰ سال قبل) هنگامی که اروپا دوران یخی‌دان را میگذرانید قسمت اعظم فلات ایران را آب فراگرفته بود و در بخشی که امروز کویر نمک و کویر لوت قرار داد دریا یا دریاچه بزرگ داخلی نظیر بحر خزر وجود داشته است که رودخانه‌های زیادی از نقاط مرتفع و کوهستانی وارد این دریا می‌شدند و پیدایش فسیلهای حیوانات دریائی نه تنها در مناطق کویر و دشت‌های مرکزی بلکه در نواحی مرتفع و کوهستانی این مسئله را اثبات مینماید.

در تاریخی که باستانشناسان آنرا بین ده تا پانزده هزار سال قبل از میلاد مسیح تخمین میزنند دوران بارانی تبدیل بدوره خشکی شد و آب دریای مرکزی ایران کم کم پائین رفت و ضمناً از رسوابات رودخانه‌های که از نواحی مرتفع جاری و بدرياچه مرکزی میریختند سرزمینهای حاصلخیزی در حدفاصل نقاط کوهستان و دریاچه مرکزی تشکیل گردید. بقايا و آثار بدست آمده اثبات مینماید که در اين دوره مردمان غارنشين ما قبل تاریخ در فلات ایران زندگی میکردند که محل سکونتشان در غارها یا سوراخهای بوده است که با گل ساخته شده با چوب و شاخه درختان آنرا میپوشانندند. زندگی این مردم از راه شکار تامین میشده و ادوات سنگی مانند چکش و تیشه و ادوات مختلف متعلق به مردمان این عهد در نقاط مختلف

فلات ایران بدست آمده است.

اولین اجتماع بشری بصورت خانواده و سپس اجتماعات کوچکی تشکیل شده که بنابر مطالعه باستان‌شناسان بر حسب اهمیت کارها و ظایقی که زنها بر عهده داشته‌اند ریاست خانواده و جوامع کوچکی که در این دوران در فلات ایران تشکیل گردیده بود بازها و باصلاح حکومت مادر شاهی بوده است و حتی در برخی قبایل ابتدائی زنها میتوانسته‌اند چند شوهر داشته باشند و سلسله نسب خانواده از طرف مادر تعین میشده است و ظاهرآ این عادات تا هنگام ورود و تسلط آریاها در فلات ایران وجود داشته که قسمتی از آنرا آریاها اکتساب نمودند. (پروفسور گیرشمن) . در قرون بعد برای پیغامبر با خشک شدن قسمت مهم اراضی ایران و پائین رفتن آب دریاچه مرکزی در اطراف این دریاچه و در روی رسوبات حاصله از رودخانه‌ها چمنزارهای زیادی ایجاد گردید که شکارها و دامهایی که در نواحی کوهستانی میزیستند برای چرا به نواحی پائین ترو چمنزارهای علفزارهای مذرکور کوچ نموده و مردمی که از راه شکار امر ارجیات میکردند در پی آنها از نواحی کوهستانی سر از برشده و کوچ نشین‌هایی در اطراف دریاچه مرکزی تشکیل دادند. آثار مردمان این دوره درست در اطراف دریاچه مرکزی در نقاط مختلف از طرف باستان‌شناسان کشف و مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است و یکی از مهمترین آنها آثار مشکوفه از نبه سپالک Siyalk نزدیک کاشان است که کاملاً در کرانه دریای قدیم مرکزی ایران واقع شده است و نخستین آثار و بقایای متعلق بساکنین اولیه این نقطه حاکی از اینست که در این دوره هنوز خانه‌سازی معمول نبوده فقط پناهگاههای تعبیه و باچوب آنرا میتوشانیده‌اند و با اینکه بطور کلی

گذران زندگی از راه شکار بوده است لکن بزراعت و کشت غلات آگاهی یافته و توانسته بودند بعضی حیوانات اهلی را نیز رام نمایند (اسکلت گاو و گوسفند در مساقن آنهای افت شده است) و اشیاء سفالی که با دست بدون چرخ کوزه‌گری ساخته میشده نماینده اولین صنعت کوزه‌گری است که از این دوره بدست آمده است.

این نخستین آثار مکشو فه مردمی است که قریب هفت هزار سال قبل در فلات ایران میزیسته‌اند. پیدا شدن آثار زندگی در نقاط مختلف پیه حصار دامغان - ری - قم - ساوه - سیالک کاشان حاکی از اینست که درست در اطراف دریاچه مرکزی ایران اجتماعاتی تشکیل و کم کم تمدن پی‌ریزی میشده است و تا هزاره چهارم قبل از میلاد بتدریج خانه سازی معمول خانه‌ها با خشت‌هایی که بادست بآن شکل داده مبشد ساخته میشده و زندگی مردم از شکار به کشاورزی و گله‌داری پیشرفت نموده و در این هزار دادوست نسبت به مازاد آنچه بدست می‌آورده‌اند بین نقاط مختلف و دهات و اجتماعات موجود زمان را بگردیده است.

فصل یکم

آغاز هزاره چهارم پیش از میلاد

در این هزاره پیشرفتهای نسبتاً با اهمیت‌تری در طرز زندگانی مردمان فلات ایران پدیدار گردیده است ساختن خانه‌ها بطرز بزرگ‌تر و دارای پنجره‌مرسوم شده و تهیه خشت بصورت چهارگوش (که تاکنون نیز این طرز تهیه خشت باقیمانده است) معمول گردیده است استفاده از فلزات کم و پیش آغاز شده و ابتدا ادوات کوچک مانند سنجاق از مس تهیه گردیده و سپس بتدریج برخی ادوات سنگی جای خود را بفلزات داده‌اند که در مرحله اول فقط مسم بوده است. در صنعت کوزه‌گری در این دوره پیشرفت و تغییر محسوسی پیدا شده است خصوصاً نقوش و تصاویر زندگانی بار وح آرتیستیک و سبک باصطلاح رئالیست بر روی کوزه‌ها دیده می‌شود و در همین هزاره در بین النهرین خط بصورت تصویری اختراع گردیده است (بعقیده پروفسور گیرشمن ممکنست اختراع خط تصویری تاحد زیادی موثر از پیشرفت نقاشی در فلات ایران بوده باشد). در اوخر هزاره چهارم بتدریج استعمال فلزات پیشرفت نموده و توانسته‌اند مس را ذوب کرده و برخی ادوات را با آن بسازند از جمله تبر و برخی سلاحها مانند کارد و قمه از این دوره مکشوف گردیده است.

فصل دوم

هزاره سوم قبل از میلاد

شروع هزاره سوم قبل از میلاد در فلات ایران نماینده تحولاتی است که بشرح آنی مذکور میگردد. اولاً پیشرفت آرام و صلح آمیز مردم اولیه این سرزمین باورود عوامل خارجی دچارتغییراتی میگردد و کاوشهای واکنشات باستان شناسان حاکی از اینست که آبادیهای واقع در قسمت شمالی ایران ماندبه حصار دامغان ورود و آثار مردمی رانشان میدهد که دارای سلیقه و نحوه زندگی متفاوتی با مردمان بومی و اولیه فلات ایران بوده‌اند و بتدریج ظاهراً از ماورأالنهر یعنی ورای سیحون و جیحون وارد خاک ایران شده و باطی نواحی شمالی بسوی غرب گسترش پیدا کرده‌اند ورود این قبایل ظاهراً بدون جنگ و خونریزی انجام یافته و در آثار مکشوفه و سفالهای منقوش متعلق به هزاره چهارم قبل از میلاد ناپدید و جای خود را بکوزه‌ها و سفالهای برنگ سیاه و سیاه مایل به خاکستری داده است. در همین ازمنه از طرف جنوب نیز مردمی وارد فلات مرکزی گردیده و آثار مشکوفه حاکی از آنست که عناصر اخیر بازور خود را بمردم بوی تحمیل نموده‌اند و در کاوشهای تپه سیالک خانه‌های مربوط به هزاره چهارم خراب وجود قشری از خاکستر حاکی از اینست که تازه

واردین بعجر وارد شده و مساکن مردم اولیه را آتش زده‌اند و جای آن خانه‌های با وضع بهتر ساخته شده و آثار بدست آمده نشان میدهد که تازه واردین دارای تمدن عالیتری بوده‌اند سفالها و کوزه‌های یافته شده نیز بر نگ قرمز و شبیه سفالهای عیلامی است و مهرهای قبلی نیز تغییر نموده و مهرهای استوانه شکل شبیه عیلامیها بدست آمده است و علاوه از این لوحه‌های با خطوط تصویری شبیه عیلامی یافت شده که همه این عوامل حاکی از اینست که تجاوز از سوی جنوب و جنوب غربی و از طرف علامیها صورت گرفته است .

قسمت ۱

مردم کوهستان غربی ایران در هزاره سوم قبل از میلاد غیر از اهالی فلات مرکزی ایران که شرح آنرا از شروع پیدایش ذکر نمودیم در غرب ایران و کوهستانهای این نواحی بترتیب از جنوب بشمال اقوامی زندگی میکردند که اسمی آنها عبارتند از عیلامیها کاسی‌ها - لولویها - گوتیها (Guti - Lullubi - Kassites) این اقوام همگی از لحظه نژادی بیک ریشه تعلق داشته و زبان آنسان نیز بهم نزدیک بوده است . عیلامیها از شروع هزاره سوم قبل از میلاد اولین قومی هستند که در خاک ایران تشکیل دولت داده و موجد خط و تمدن و سلسله‌های پادشاهی مخصوص بخود بوده و در تاریخ دنیا قدیم قبل از پیدایش سلسله‌های آریائی ایران یکی از بازیگران با اهمیت صحنه سیاست و حوادث جهان باستان بشمار می‌آمدند (شرح مختصر تاریخ عیلام در فصل مخصوص بخود ذکر خواهد شد .)

بعخش قابل توجه نسبت باطلاعات مادر باره مردم کوهستانی مغرب ایران اینست که در هزاره سوم قبل از میلاد کشورهای واقع در بین النهرین (سومرو و آکادو بابل) وارد در دوران تاریخی خویش گردیده و آثار و نوشتگانی که از آنها باقی مانده است میان تماسی است که همواره با اقوام کوهستانی غربی ایران داشته‌اند.

اولین نوشته‌ها و اطلاعات تاریخی درباره اقوام مذکور که در خلال مدارک و آثار مکشفه از بین النهرین و شوش بدست آمده حاکی از اینست که مبارزه مداوم بین مردم کوهستانی ایران و کشورهای متمند مرز با ختری آنها وجود داشته است هنگامی که بابل از یک پادشاه نیرومند و حکومت لایق بهرمند بوده است حملات و تعرضاتی بر مردم کوهستانی ایران شروع می‌شده و در زمانی که فرمانروایان ضعیفی در بابل سرکار می‌آمدند ایلات کوهستانی بسوی دشتهای بین النهرین سرازیر گردیده آنجا را غارت و در برخی موارد برای مدتی اشغال مینموده‌اند. چنان‌که اقوام لولوبی و گوتی بترتیب بابل را مورد حمله قرارداده و مدتی قسمتهای از سرزمین آنرا تحت اشغال در آوردند تا اینکه نارام سین پادشاه بابل در یک نبرد سخت توانست اتحادیه لولوای و گوتی را در هم شکند و بیاد گار این پیروزی نقش حجاری شده‌ای در کوهستان نزدیک شهر زور از خویش باقی گذارده است. (کیرشمن)

دراو سط هزاره سوم باز بابل مغلوب قوم گوتی گردید و گوتیها از از کوهستان خویش سرازیر شده و نواحی بین زاب سفلی و دیاله علیارا برای مدتی در اشغال خویش گرفتند. مرتبه دیگری که بابلیها مغلوب کوهستانیهای ایران شدند در زمان سلسه سوم پادشاهان اور بود که

بدست پادشاهان سیماش (SiMash) که در نواحی غربی اصفهان سکنی داشتند سلسله آنها منقرض و کشور عیلام تیزبتصرف سیماش در آمد در خاتمه باید گفت اگر مداراک تازه‌ای حاکی از مهاجر بودن کوهستانیهای غرب ایران بدست نیاید میباشد باور کنیم که این افراد هم زمان با پیدایش مردم فلات مرکزی در نواحی کوهستانی مغرب بومی بوده‌اند و از مردم اولیه کشور ما محسوب میشوند .
(پاره‌ای از مورخین بطور کلی آنها را با بلوج‌ها از یک نژاد که مربوط بشاخه دراویدی‌ها میباشد دانسته‌اند که اکثریت ساکین فلات ایران را قبل از آریاها تشکیل میداده‌اند .) (Sir Richard temple)

فصل ۳

ایران در هزاره دوم قبل از میلاد

آغاز هزاره دوم قبل از میلاد بطور کلی در خاورمیانه نشان دهنده پیدایش دو عامل بزرگ در صحنۀ سرزمینهای آنست . نخست ورود و مهاجرت اقوام هندواروپائی است که بر اساس معلوم مرکز اصلی آنها استپ‌های جنوب روسیه بوده و در اثر فشار قوم دیگری مجبور بهمها جرت شده و به دو قسمت غربی و شرقی تقسیم و قسمت شرقی از دو راه بسوی جنوب و اراضی آسیای باختیاری سرازگردیده‌اند . شاخه غربی با دور زدن دریای سیاه شبۀ جزیره بالکان را طی نموده پس از عبور از بسفر وارد اراضی آسیای صغیر شده با تسلط و اختلاط با اقوام آسیائی مقیم آسیای صغیر اتحادیه هیئت‌هارا بوجود آورده و دامنه فتوحات خویش را تا بین النهرين شمالی ادامه داده‌اند .

شاخه مهاجرین هند و اروپائی شرقی نیز بدلو قسمت منقسم شده‌یک قسمت غربی آنها با عبور از معابر قفقاز بسوی سرچشمۀ‌های فرات سرازیر شده و با اختلاط با اقوام آسیائی هوریان پادشاهی میانی را تشکیل داده‌اند و تسلط خویش را تا بین النهرين شمالی و زاگرس توسعه و در سال

۱۴۵۰ قبل از میلاد بانهای قدرت خود رسیدند و در همین تاریخ است که مصر با پادشاهی میتانی متحد و نیرومندترین فرعون مصر دختر پادشاه میتانی را بزنی میگیرد.

میتانی‌ها بعلت اختلافات در داخل خانواده پادشاهی و انقلابات داخلی در اوخر سده چهاردهم قبل از میلاد در برابر هیئت‌ها مغلوب و استقلال و موجودیت سیاسی خود را ازدست دادند. (در عهدنامه بدست آمده که بین میتانیها و هیئت‌ها بسته شده است نام میتر او وارونا، ایندرانا، زانیا که همه‌هاز خدایان هندو اروپائی میباشند و بین اقوام هند و اروپائی که در همین زمان در هند مستقر شده بودند نیز مورد احترام بوده است و اقوام هیئت و کاسیت نیز با آنها اعتقاد داشته‌اند دیده میشود.) عده دیگری از این سواران جنگجوی هند و اروپائی بسوی کوههای زاگرس در مناطق جنوبی راه کاروان‌رو موجودین با بل و فلات مرکزی ایران رهسپار ابتدا بعنوان یک اقلیت فعال و پرورش دهنده اسب بوده‌اند و سپس در اکثریت کاسیت‌ها که از اقوام بومی بودند حل گردیدند و تشکیل نژاد مخلوط جدیدی داده‌اند. شاخه شرقی مهاجرین هندو اروپائی پس از دور زدن شمال دریای خزر بسوی سرزمین «باختر» (ناحیه در غرب فلات ایران که مرکز آن بلخ بوده است) سرازیر شده‌ای باعبور از معابر هند و کش بهندرستان سرازیر گردیده و شاخه‌ای نیز از باختر بسوی غرب و نواحی شمالی ایران و جنوب دریای خزر رهسپار شده‌اند. (مسئله دیوها که قرنها بعد بنابر روایات ایرانی مبتلا به ایرانیها یعنی آریاهاست که در شروع هزاره اول قبل از میلاد و بفلات ایران مهاجرت نمودند بوده است. از همین مهاجرین هندو اروپائی که

مورخین آنها را هند و ایرانی هم مینامند و قریب هزار سال قبل از آریاها به فلات ایران مهاجرت کرده بودند سرچشمه میگیرد که در موقع خود شرح داده خواهد شد).

قسمت ۱

کاسیت‌ها

کاسی‌هاطایفه‌ای از ساکنین اولیه ایران بودند که در قرون قبل از تشکیل سلطنت مادها و پارس‌های کی از با اهمیت‌ترین عوامل (نه تنها در ایران بلکه در آسیای باختری) بشمار می‌روند. در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد نوشهای فرزندان مورابی پادشاه مشهور بابل حکایت از عقب نشاندن حمله کاسیها می‌کند و از همین اوان تامدت یکصد و پنجاه سال این مردم کوهستانی که مرکز آنها در جبال زاگرس و لرستان کنونی بوده است بعنوان کارگران کشاورزی در جستجوی کاربه‌بابل میرفتند. در اواسط سده هجدهم قبل از میلاد کاسیها بطور انبوه و با قهر و غلبه وارد کشور بابل شده و آنجارا اشغال و تحت تسلط در آوردند و برای مدت ۵۷۶ سال آنجا را بتصرف خویش داشتند و این طولترين مدت اشغال بابل از طرف عناصر بیگانه است. تسلط کاسیها در ایران نیز از لرستان و جبال زاگرس تجاوز نموده و نواحی اطراف همدان را نیز ذر تصرف داشتند. این قوم که ریشه نژاد آسیائی داشته‌اند در اوایل هزاره دوم قبل از میلاد همانطوریکه فوقاً ذکر گردید با مهاجرین هند و اروپائی مخلوط و هندواروپائیها بعنوان نجباي نظامی طبقه حاکمه آنها را تشکیل میدادند. یادداشت‌های بابلی در سورد کاسیها حاکی از

آنست که خدایان بابلی را بموازات خدایان خود و هند و اروپائی (مانند شوریاش سویریای هند و ماروتاش ماروت هند و بوریاش بور آس یونانی) پرستش مینمودند. اسب یکی از عوامل اساسی زندگی کاسیها محسوب و ظاهراً توسط طبقه حاکمه هندواروپائی بین آنها وارد شده بود. (در بین النهرين نیز اسب توسط کاسیها شناخته شده و آنرا الاغ کوهی مینامیده اند). شهر همدان نیز قبل از مادها بنام کاسیها (Akessaia) اکاسیا نامیده میشد و در کتبه های آشوری کار کاسی (Kar-kass) (یا شهر کاسیها ذکر گردیده است. استرابون مورخ یونانی از کاسیها بنام کاسایوا (Kssaios) نام برده و محل آنها را در بندخوار (Castrian Gates) نزدیک تهران میداند و چنانچه شهر قزوین را منسوب به کاسی ها یا کاسپین ها بدانیم و نام اروپائی دریای خزر بحر کاسپین (Gaspian Sea) همه حاکی از این هستند. که این طایفه در قسمت مهیمی از غرب تا شمال ایران سکنی داشته اند یادداشتهای با بلیه ایان میتوان این موضوع را کاملاً استنباط نمود آریا هایی که در قرون بعدی فلات ایران مهاجرت نمودند (مادها و پارسها) در برخورد با این قوم جنگجو دچار مشکلاتی شدند که بنام جنگ بادیوها در آثار ایرانی باقی مانده است و در موقع خود این موضوع بررسی خواهد شد.

قسمت ۲

عیلام

یکی از مهمترین عوامل و عناصری که در تشکیل مقدمات تاریخی شاهنشاهی ایران و پیشرفت طرز زندگی و تمدن مردم این سرزمین تأثیر کامل داشته کشور عیلام بوده است خوشبختانه با منابع و مدارک موجود بررسی و تنبیع در تاریخ عیلام از طرف مورخین ایرانی و باستان‌شناسان بطور تفصیل نسبت عیلام بعمل آمده و چون مقصود از نگارش این کتاب تکرار مطالب روشن تاریخی نیست لذا از ذکر مفصل تاریخ عیلام در اینجا صرف نظر نموده فقط بطور اختصار سه‌می را که این کشور در پایه گذاری بنای شاهنشاهی ایران داشته است ذکر می‌کنیم. مرکز اصلی کشور عیلام در اراضی خوزستان کنوی و پایتحت آن شهر شوش بوده است که بعد از تشکیل سلسه هخامنشی نیز مرکز شاهنشاهی و پایتحت زمستانی گردیده است. عیلامیها با کاسیه‌ها و لوپیه‌ها گوتیها ظاهرآ از یک ریشه بوده و بعلت اقلیمی یعنی وجود رودخانه کارون در دشت‌های خوزستان و نزدیکی و همسایگی با اولین کشورهای متعدد جهان در میان ساکنین اولیه ایران عیلامیها نخستین مردمی بودند که شهر نشیتی گراییده و تشکیل دولت دادند.

شروع تمدن عیلام بچهار هزار سال قبل از میلاد میرسد و تاریخ آنها نیز از همین هزاره شروع می‌شود با آنکه تمدن همسایگان غربی و کشورهای سومروآکاد و امپرطوری بابل در عیلام تأثیر زیادی داشته است معهد اعلامیها چه در زبان و چه در اخلاق و عادات و در مذهب

دارای استقلال بوده در عین اینکه خدایان بابلی را نیز پرستش میکردند لکن بیشتر بالله ملی خودشala و شوهرش اینشو شیناک توجه و علاقه نشان میدادند. عیلام دارای پادشاهان متعدد بوده است که در هزاره سوم و هزاره دوم و شروع هزاره اول قبل از میلاد بارها بهین النهرين و امپراتوری بابل با موقیت حمله نموده و حتی چند مرتبه اینکشور را تسخیر و پادشاهان عیلامی بر آنچه حکومت کردند. عیلامیها مجسمه نا نارته النوع ارخ را هنگام فتوحات خود در بابل به شوش بردنده.

آسور بانیپال پادشاه آشور در آخرین جنگهای خود موفق گردید پس از هزار و شصصد و سی و پنج سال مجسمه نانارا از عیلامیها پس گرفته و به ارخ پس بفرستد.

حدود عیلام شامل خوزستان و لرستان و کوههای بختیاری و پشتکوه (ایلام کنون) میشده و از سمت غرب برود دجله و از شمال تا حدود جاده کاروان روئی که بابل را به همدان متصل میکرده میر سیده است از جنوب به خلیج فارس تا حدود بوشهر کنونی و از شرق قسمتی از فارس کنونی را شامل میشده است.

مورخین معتقدند که عیلام یک لفظ سامی است و معنی کوهستانی را میدهد و بابلیها آنرا بعلام داده اند و خود عیلامیها کشور خویش را آنران شوشونکا مینامیدند. زبان عیلامیها در قدیمیترین ادوار اanzانی بوده است که از ۳۰۰۰ تا ۱۵۰۰ قبل از میلاد دیگر زبان رسمی کشور محسوب نگردیده و بجای آن زبان سومری و سامی معمول شده تادر ۱۵۰۰ قبل از میلاد دوباره زبان انزانی معمول و رسمیت یافته است. خط عیلامی نیز میخی بوده است که ظاهراً از سومریها اقتباس شده

ولی عیلامیها با تغییرات و دخالت ابتکار خود خط مستقلی بکار میردند که با خطر سومری کاملاً متفاوت بوده است.

اثر وسراحت تمدن عیلام بساير نقاط ايران در تمام ادوار وجود داشته است در دوران ماقبل تاريخ سفالهای مکشو فدر شوش بسفالهای یافت شده در گرگان و دره گز شباهت دارد و در هزاره های بعد آثار عیلامیها را در کاوشهای تپه سیالک نزدیک کاشان مشاهده نموده ايم. پس از انفرض و تخریب عیلام در سال ۶۴۵ قبل از میلاد ظاهرآ بعد از چندی پادشاهان پارس در بخشی از آن سکنی گزیده و برآن استیلا پیدا کردند بطور یکه در کتبیه نوین پادشاه بابل کورش پادشاه آتشان (آنزان) مذکور گردیده است و اثر تمدن عیلامی نه تنها در شاهنشاهی دوران هخامنشی بلکه در دوران ساسانی نیز ادامه داشته و در زمان ساسانیان یکی از خطوط خط هوزو ارش (منسوب به هووزهای خوزهای) یعنی ساکنین خورستان یا کشور باستانی عیلام بوده است. سیاق که تا چندین سال قبل در ایران معمول بود . و در محاسبات بکار میرفت از آثار و دنباله «هوزو ارش» محسوب میشده و باین ترتیق ملاحظه میشود که از قریب شش هزار سال قبل تا سال اخیر و عصر کنونی آثار و شرکت مردم عیلام و نژاد هووزها یا خوزهای را در شعائر و تاریخ ایران کاملاً مشاهده می کنیم .

فصل سوم

هزاره اول قبل از میلاد و مهاجرت اقوام آریائی بفلات ایران همانطوریکه قبل ایدآور گردید پیش از آنکه اقوام آریائی در شروع هزاره اول پیش از میلاد مهاجرت خویش را بفلات ایران آغاز نمایند در سرزمین ایران خاصه در بخش جنوب غربی و مغرب و از سوی غرب تامناطئ جنوبی دریای خزر مردم جنگجو و نیرومندی سکنی داشته‌اند.

کاوشهای باستانشناسان اثبات نموده است که در قسمت مهمی از خاک ایران قبل از ورود آریاها حتی دولتهای وجود داشته است که قرنها حتی هزاران سال پیش از ورود آریاها در صحنه‌های تاریخ زمان‌خود بازیگر موثر بوده و برای مثال اقوام کاسبت رامیتوانیم نام ببریم که مدت شش قرن امپراطوری بابل را زیرا تسلط واستیلای خویش داشته و یا پادشاهی سیماش و کشور عیلام که بنیان‌گذاری آن بهجهل قرق پیش از میلاد میرسد.

آریاها مردمی از نژاد هند و اروپائی بودند که در هزاره نخست پیش از میلاد در چند جهت مهاجر تهائی انجام و موجب تغییرات زیادی در نقاط مختلف دنیای باستان شدند. دو دسته از آریاها از دوراه بفلات

ایران مهاجرت کردند شانه غربی از راه کوهستان قفقاز وارد ایران شدند و شانه شرقی با گذشتن از رودخانه‌های سیحون و جیحون بطرف جنوب سرازیر گردیده باطی سرزمین « باختر » برای عبور از هندوکش و ورود به شبه‌قاره هند حکت نمودند لکن هند واروپائیهای که هزار سال پیش از آن نواحی شمالی هندوپنجاب را اشغال نموده بودند مانع ورود آنها شدند، لذا این شانه‌آریاها بسوی مغرب متوجه شده و بفلات ایران روی آوردن آریاها مذکور بتعادل زیاد و امواج مهاجرین پی درپی بتدریج و بازور مناطق مختلف ایران را اشغال و ساکنین قبلی را بامبارزه وزد و خورد زیر تسلط و استیلای خود در آوردند.

ما در فصول بعد به تطبیق داستانهای ملی ایران با آخرین کشفیات باستانشناسان و منابع تاریخی موجود میردادیم و موارد مختلف را توجیه می‌کنیم.

۱ قسمت

مبادرات آریاها بادیوها

داستانهای باستانی ملی ایران و حتی برخی از قطعات مذهبی حکایت از جنگها و مبارزات دامنه دار پادشاهان و قهرمانان باستانی ایران بادیوها مینماید. اهمیتی که روایات ایرانی برای این مبارزات قائل شده و نیروی خارق العاده دیوها در اعصار و قرون بعدی سبب ایجاد تصورات و انتساب یک سلسله عملیات محیر العقول با آنها گردیده است. در تاریخ باستانی و شاهنامه سیامک فرزند اولین پادشاه پیشدادی (کیومرث)

بدست دیوها کشته شده و تهمورس سومین پادشاه پیشدادی اشتها را خود را در مبارزه با دیوهای بادست آورده و به لقب دیوبند ملقب گردیده است. ادامه جنگ با دیوهانه تنها پادشاهان سلسله پیشدادی را بخود مشغول داشته بلکه دنباله این مبارزه به دومین سلسله آریائی باستانی یعنی پادشاهان کیانی نیز رسیده است و کیکاووس در لشکر کشی خویش بمانزندگان نخست با حیله وجادوی دیو سپید مغلوب. خود و سرداران ایرانی او در مازندران زندانی گردیدند تا سرانجام با قهرمانیهای رستم پهلوان باستانی ایران دیوهای مازندران مغلوب و آخرین پناهگاه دیوها بتصرف ایران در آمده است. فردوسی در اشعار خویش که نمودار و ترجمه داستانهای باستانی است دیوها را مظهر قدرت دانسته و برای نشان دادن شجاعت پهلوانان تورانی که تنها حریف نبرد ایرانیان شناخته شده‌اند آنها را بدیوان مازندران تشییه نموده است و در این بیت می‌گوید:

(که گوید ز توران سران آمدند که دیوان مازندران آمدند)

زرتشت پیامبر باستانی ایران می‌گوید: «از نزد هوشمنگ بزرگ زیدم کسانی را که دیوان را از مازندران بیرون کردند». این دیوها که بوده‌اند و چه نقشی را در تاریخ ایران داشته‌اند؟ در اینباره تعبیرات و تفسیر زیادی شده و حتی خود فردوسی می‌گوید:

(تو مردیور امردم بدنناس کسی کاوندارد زیزدان سپاس)

مرحوم مشیرالدوله (حسن بیرنیا) در تاریخ مفصل خویش در مورد دیوها اینطور استنباط نموده است که قبیل از ورود آریاها قسمت‌هایی از ایران توسط اقوام سپاه پوستی مسکون بوده است که پس از ورود

آریاها چون آنها را از نژاد پست‌تر میدانسته‌اند با آنها به زدوخورد پرداخته و آنها رادیومینامیداند باید اذعان نمود که برای رسیدن به‌هدف مرحوم پیرنیاطریق صحیحی را انتخاب نموده و تائیمه راه رانیزی‌پیموده است لکن در استنباط خویش چون منابعی که امروزدر دست ماست در آن تاریخ هنوز کشف نشده بود نتوانسته است از مرحله حدس و گمان فراتر رفته توجیه علمی مسئله را برپایه استوارتری نهاده نتیجه حاصله را بدست آورد و در این‌مورد ماباید تاحدزیادی خود را مر هنون اکتشافات اخیر باستان‌شناسان خصوصاً تبعات پروفسور گیر شمن بدانیم و عقیده نگارنده با استفاده از داستان‌های باستانی وزحمات مرحوم مشیرالدوله و استفاده از برخی یاد داشتهای مرحوم امیرموبد و آخرین نوشته‌های پروفسور گیر شمن بالتفقی و نتیجه گیری از همه این اطلاعات موضوع دیوهای را در تاریخ ایران بشرح آتی میتوان توضیح داد.

قسمت ۳

دیوهای در تاریخ ایران

بمنظور توضیح بیشتر و برای آنکه مهاجرین هند و اروپانی (هند و ایرانی) هزاره دوم پیش از میلاد با آریاها مهاجر هراره یکم اشتباه نشوند قسمت مختصری از مطالیه که در فصول گذشته ذکر شده بمنظور یادآوری ذیلا تکرار میشود:

(آخرین اطلاعات باستان‌شناسان حاکی از اینست که در اوخر

هزاره سوم و شروع هزاره دوم پیش از میلاد مسیح یعنی درست هزار سال پیش از ورود آریاها عده‌ای از اقوام هند و اروپائی بشرحی که قبل

نیز ذکر گردید از دوراه وارد ایران گردیدند. یک دسته از آنها از معابر کوههای قفقاز بقسمتهای غربی ایران آمدند و دسته دیگر از شمال دریای خزر بسوی شرق گرائیده و با گذشتن از سیحون و جیحون بدو شاخه منقسم شدند یکشاخه از آنها نواحی شمالی هند را اشغال و دسته دیگر بسوی فلات ایران آمده و با اشغال نواحی جنوب دریای خزر بسوی غرب کشیده شدند) هنگام ورود این اقوام هند و اروپائی صرفنظر از وجود دولت چند هزار ساله مانند عیلام اقوام مختلف دیگری مانند کاسی‌ها ولو لویها و گوتیها در نواحی غربی ایران سکونت داشته‌اند و با امارات موجود و گفته برخی از مورخین مانند استرابون دامنه سکونت کاسی‌ها یا کاسپی‌ها تابع نواحی جتویی دریای خزر کشیده می‌شده و غیر از اینها وجود اقوام تپور و مار نیز در جنوب دریای خزر ذکر و تائید گردیده است. بقرار آخرین تبعات باستان شناسان هند و اروپائی‌های او لیه متعلق بشرع هزاره دوم پیش از میلاد با بومیهای ساکن فلات مخلوط گردیده و بیشتر طبقه حکمرانیان و نجبار اتشکیل میداده‌اند. از آثار بدست آمده در این ادوار نام خدایان هند و اروپائی که در زبان سانسکریت و بین‌هند و اروپائیهای هند محفوظ است مانند ثیندر اما روتیا و ارونوا همچنین در آثار و عهده‌نامه‌های این اقوام که بدست آمده است و با یادآوری اینکه در زبان سانسکریت و هند و اروپائیهای وابسته با یزدان (دوا) یعنی خدایارب یا صاحب است با توجه با اینکه در قرون بعد نیز در ایران خدا غیر از مفهوم عالی خویش معنی آقا و صاحب را نیز میداده است مانند دهخدا و خانه خدا معلوم می‌شود که نجبا و طبقه حاکمه هند و اروپائی

ساکنین فلات ایرانرا (دیو یعنی آقا و صاحب اختیار) (۱) مینامیده‌اند و این معنی در برخی لغات بعدی یعنی دیوانخانه و دیوان که نماینده دولت و هیئت حاکمه است تائید می‌شود و آریاهای وارد از اوائل هزاره نخست پیش از میلاد که هزار سال دیرتر رسیدند هنگام ورود به خاک ایران مواجه با اقوام جنگجوی کاستی و نجباو فرمانروایان آنها یعنی دیوها شده‌اند و با سوابق تاریخی مربوط به کاستی‌ها که حتی شش قرن بابل را زیر تسلط خویش داشته‌اند و کتبه‌های بابلیها همه حاکمی از نیرومندی و قدرت فوق العاده آنها است آریاهای مجبور شده‌اند که مدت‌ها بادیوهای جنگاور بزد و خورد پردازند و در تطبیق و قایع آینده در شرح و تطبیق سلسله پیشدادی بامنابع تاریخی این موضوع روشن تر تواهد گردید.

دیوها صرف نظر از اینکه مانع بزرگی در راه تسلط آریاهای برابر اقوام بومی محسوب می‌شدند در اثر قرنها اختلاط با قبایل و ساکنین بومی فلات ایران بسیاری از عادات و اخلاق آنها را کسب نموده و ضمناً با توجه بتماسی که از سوی غرب با کشورهای متعدد آنzman و وسامیهای ساکن بین النهرين پیدا کرده بودند از خشونتهای اخلاقی که در تاریخ بابل و آشور بسیار آن برخورد می‌شود بی‌نصیب نمانده بودند، لذا با آنکه برخی از پادشاهان پیشدادی بعضی هنرها و مظاهر شهر

(۱) اقوام هندواروپائی متعلق به هزاره دوم قبل از میلاد که بعلت سکونت در هند و ایران بهتر است آنها هند و ایرانی بنامیم روساو فرمانفرمایان خود را با عنوان دیو مینامیدند و در شبیه‌هندی تاقرون بعد از اسلام زیر این رویه پا بر جا بود چنان‌که سلطان محمود غزنوی در سفر سومنات خود برخی با فرمانروایان هندی بنامه‌ای پرم‌دوا (پرم‌دیو) (Parmadeva) و بهم دیو برخود نمود.

نشینی را از دیوها آموختند معهداً اخلاقاً دیوها منفور آریاها بودند.

قسمت ۳

شروع دوران مهاجرت آریاها ایرانی بفلات ایران

این مهاجرت از هزاره نخست پیش از میلاد آغاز گردید و خود عامل مهمی در تغییر وضع زندگی و تاریخ بشری است که تقارن با دو واقعه مهم تاریخی دیگر بیان نموده است که عبارتند از پیدایش و از دیاد استعمال آهن و مهاجرت اقوام هندواروپائی دیگر در جهاتی که ذیلاً ذکر می‌شود.

الف : قبایل تراسی - فریزی (Traco-Phrygian) ساکنین بالکان که در اثر فشار ایلییرها از بسفر عبور نموده و با نفاق هندو اروپائیها دیگر مانند ارمنی‌ها و میسنهای امپراتوری هیبتیت را مورد حمله قرارداده آنرا بادولتهای کوچک نواحی آن در هم نوردیده نابود کردند . دسته دیگر از این اقوام بنام فیلیستینی‌ها که اسم خود را بفلسطین کنونی داده‌اند با سوارها و ارابه‌های خویش از راه دریا با کشتی‌های خود بکرانه‌های شرقی مدیترانه پیاده شده با هجوم به نواحی سوریه و فلسطین و غارت مردمان این نواحی تا دروازه‌های مصر پیش رفتند و تنها فعالیتهای مداوم را مسس سوم فرعون مصر تو انشت آنها را عقب نشانده واز ورود بخاک مصر باز دارد.

ب: مقارن قرون فوق عده‌ای از هند و اروپائیها باروپایی مزکزی و غربی نیز مهاجرت نموده‌اند و آنها مانند آریاها ایرانی بیشتر بزندگانی شبانی خوکرده و در نگاهداری و پرورش اسب مهارت داشته‌اند در آثار بدست آمده در اروپا همانند ایران روح نژاد شمالی در ساختن

خانه‌ها و مقابر مشکوفه بچشم میخورد.

آریاهای ایرانی ظاهرآ در ابتدای ورود بهلت داشتن اسب و روح جنگجوئی بخدمت فرمانروایان محلی در آمده و بتدریج خود زمام قدرت را بدست میگرفتند یا این که بزرگ خانواده در محل مناسبی فرود آمده و کم سرزمین‌های اطراف خود را بتصرف در می‌آورد. در کاوش‌هایی که در نقاط مختلف ایران بعمل آمده است تغییرات زیادی در این قرون در طرز ساختمان خانه‌ها و آبادیها بعمل آمده که با دیوارهای بلند و برج‌های محافظ شده‌اند و آجر و گل پخته و سنگ در ساختمانها بکار رفته است و برای فرمانروایان در وسط شهر با ایجاد تپه‌های مصنوعی ساختمانهای با سلیقه باسیک شمالی کاملاً بچشم میخورد.

در مقابر مشکوفه مربوط باین دوره اختلاف حاصله بین طبقات فرمانرو او کارگر کاملاً بچشم میخورد چون پس از مرگ بنسبت دارائی اشیاء متلق بمرده را باوی در گور میگذارد شتند مقابر طبقات بالا مملو از اشیاء مختلف مانند خود - شمشیر - کارد - و ظروف است در حالی که در برخی از گورها فقط چند عدد طروف مختصر ریافت شده و بعضی بکلی خالی است. ظهور زندگی اشرافی در این دوران نماینده توسعه احتیاجات و بالیجه پیشرفت بازارگانی است و پیدایش آهن عامل توسعه کشاورزی بوده است و کلیه این عوامل مقدمه تحول و انقلاب کلی در جهان شناخته شده آن روز بوده است و سه عنصر و عامل مهم در این قرون در خاور نزدیک بزور آزمائی پرداخته اند که عبارتند از ۱- عناصر سامی مانند کشورهای آشور و بابل ۲- اقوام بومی و آسیائی با سران آنها یعنی (دیوها) ۳- آریاهایی که در سده‌های اول هزاره نخستین پیش از میلاد دوار دفلات ایران گردیدند بین عناصر دو گانه

فوق با آریاها مبارزه‌ای در گرفت که قرعه فتح بنام اقوام آریائی ایرانی زده شده که با پیروزی در این نبردها دنیا نو و ایده‌الوژی جدید و شاهنشاهی جهانی آریائی هخامنشی را بنا نهادند که در سال (سنه ۱۳۵۰) دو هزار و پانصد میلیون سال پایه‌گذاری آن جشن گرفته شد.

بخش سوم

تطبیق تاریخ در مورد دو سلسله باستانی ایران

چه روایات ملی ایران و چه منابع یونانی و مورخین خارجی همه قبیل از هجوم اسکندر مقدونی از دو سلسله پادشاهان نام میرند که در ایران سلطنت و حکمرانی نموده اند چون طرز نامیدن این دو سلسله از طرف منابع ایرانی و خارجی اختلاف دارد همین امر سبب گردیده است برخی از علماء و مورخین معتقد شوند سلسله های یاد شده در داستان های ملی ایران با دو خانواده ای که یونانیها ذکر نموده اند یکی نیستند و در داستان های یونانی نام سلسله پادشاهان مذکور عبارتند از مادها و پارسها (هخامنشیان) و در روایات ملی ایران با اسم پیشدادیان و کیان ذکر گردیده است.

بعقیده نگارنده دو سلسله باستانی شاهنشاهان ایران که توسط مورخین یونانی ذکر گردیده اند همان دو خاندان داستانهای ملی میباشند و در بخشهای آینده علت اختلافاتی که در نام سلسله ها و وقایع آن پیدا شده است ذکر خواهد گردید و وجه تشابه آن هاییز تو ضیع داده خواهد شد.

فصل یکم

الف: مادها (پیشدادیان)

معنی پیشدادیان نخستین داد کنندگان است (۱). هرودوت مورخ معروف در بیان علت سلطنت اولین پادشاه ماد (دیوکس) میگوید وی ابتدا به اختلافات و دعاوی بین مردم ماد رسیدگی میکرد پس از مدتی چون مشاهده نمود که اشتغال با مردادگستری اورا از کارها و امور شخصی خود بازمیدارد برای مدتی کناره گرفت و از این کار اعراض کرد تا اینکه توسعه اختلافات بین مادها آنانرا مجبور نمود دوباره بوى رجوع نموده خواستار شوند تا امردادگستری آنها را مختل نگذارد دیوکس قبول این امر را موکول به آن نمود که اورا به پادشاهی انتخاب کنند و اواامر و دستورات وی را جرا نمایند.

دیوکس بدین طریق پادشاه شد و کاخ و نگهبانانی برای خود ترتیب داد (بطوریکه ملحوظ میشود نام او لین سلسه یاد شده در روایات ملی ایران (پیشدادیان) مبین همان صفت و شغلی است که نخستین پادشاه

۱- برخی از مورخین با توجه به نوشته‌های مذهبی ذرتشی که عنوان (پرداز) را برای پادشاهان پیشدادی ذکر نموده معنی آنرا نخستین آفریدگان میدانند.

ذکر شده از طرف مورخین یونانی حائز میباشد یعنی نخستین دادگشته). در روایات ملی ایران باید در نظرداشت که همواره وجود ان ملیت فوق العاده بیدار و حساس بوده است یعنی قوی‌تر از مرحله دوم اهمیت قرار میدارد و در ذکر سلسله‌ها و پادشاهان ایران در نوشته‌های ایرانی حتی در زمانهای بعدی مانند اشکانیان و ساسانیان که رومیها آنان را پارتها و یا پارس‌ها خطاب نموده و اعراب نیز ساسانیان را الملوك الفرس میگفته‌اند در خود ایران بر عکس در نوشته‌های باقیمانده مربوط باین سلسله‌ها تکیه بروی ملیت و ایرانیت نموده و آنان را شاهنشاهان ایران میدانسته‌اند و از منسوب داشتن یک سلسله بعنوان قومیت حتی المقدور احتراز گردیده است بهمین دلیل در نوشته‌های ایرانی از ذکر سلسله بنام ماد خودداری و بر قومیت ماده‌ات تکیه نشده است.

بطور کلی باید توضیح داده شود که متاسفانه پادشاهان ماد برخلاف بسیاری از سلسله‌های باستانی از خود کتبیه یا نوشته‌ای که مبین کارهای آنان باشد باقی نگذاشته‌اند و اگرچه از هم بیادگار گذاشته باشند یا از بین رفته و یا تاکنون بدست نیامده است روی همین اصل بیشتر اطلاعات تاریخی مربوط به مادها همان نوشته‌های مورخین یونانی است یا موارد مختصری که در کتبیه‌های آشوری و بابلی و هخامنشی ضمن بیان وقایع بmadها اشاره شده است. روایات مورخین یونانی در باب مادها بایکدیگر متفاوت بوده و بدیهی است بار روایات ملی ایران که شرح سلسله پیشدادی است نیز اختلاف زیادی دارد لکن صرف نظر از اسمی و عوامل ظاهری بطور کلی در حرکت تاریخی و زمینه موضوع هم آهنگی و تشابه قابل توجهی موجود است که پس از تشکیل اولین سلسله ایران پس از

مدتی این سلسله از طرف غرب مورد تجاوز اقوام سامی قرار میگیرد و پس از رهائی از یوغ سامیها بمبارزه با عناصر متباوز صحراءگردی که از شمال آمده‌اند بر میخیزد که ایرانیها آنانرا تورانی و یونانیهای سنت مینامیده‌اند و سرانجام در داستانهای ایرانی پادشاه و قهرمان محبوب یعنی منوچهر (منوچتراوسنا) در مبارزه با سلم و تور نیروهای تورانی تور و قوای سلم پادشاه شام و سوریه را شکست داده و ایران را از تعرض آنان رهائی میبخشد.

همچنانکه در روایات یونانی پس از تجاوز سیت‌ها از سوی شمال و آسوریهای سامی نژاد از طرف مغرب هو و خشتر پادشاه ماد باشکست سیت‌ها از یکسو و آسوریها از طرف دیگر ایران را از تجاوز آنها آسوده مینماید. در روایات یونانی شاهنشاهی کورش کبیر از مادها به پارسها که مرکز و پایتحت پادشاهان آن پاسارگاد (پارسکرد) است منتقل میشود و در داستان های ایرانی سلطنت ایران به کیانیان که مرکز آنها استخر فارس است انتقال میابد.

اینک با ذکر اسامی پادشاهان سلسله یکم در روایات شرقی و غربی علت وجود اختلاف موجود شرح داده خواهد شد.

۲ قسمت

پادشاهان ماد بنایگفته هر و دوت مورخ یونانی
۱- دیوکس Dokes مدت سلطنت از (۶۵۵ تا ۷۰۸) پیش از میلاد.

- ۲- فراورتس (فرورتیش) مدت سلطنت از (۶۵۵ تا ۶۳۲) پیش از میلاد.
- ۳- سیاسگزار (هووخ شتر) مدت سلطنت از (۶۳۳ تا ۵۷۵) پیش از میلاد.
- ۴- آستیاگ (آژیده‌هاک) مدت سلطنت از (۵۵۰ تا ۵۸۹) پیش از میلاد.

اسامی پادشاهان ماد بر حسب روایت کتزیاس (Ctesias) مورخ دیگر یونانی که مدت‌ها پژوهش مخصوص اردشیر دوم شاهنشاه هخامنشی بوده است که بگفته خود او اسامی و شرح حال پادشاهان ماد را از دفاتر شاهنشاهی که در صندوقخانه سلطنتی حفظ می‌شده است نقل و اقتباس کرده است.

۱- آرباکس (Arbakes)	(Mandakes)	۲- مانداکس
» ۵۰	» (Sesarmes)	۳- سوسارمس
» ۵۰	» (Articas)	۴- آرتیکاس
» ۲۲	» (Arbianes)	۵- آربیان
» ۳۰	» (Arsies)	۶- آرتیاس
» ۲۲	» (Artines)	۷- آرتینس
» ۴۰	» (Astibares)	۸- آستیبارس
» ۳۵	» (Aspadas)	۹- آسپاداس یا آستیکاس

اسامی پادشاهان پیشدادی بنابر داستانهای ایرانی

- ۱- کیومرث (نخستین خدیسوی که کشور گشود سرپادشاهان کیومرث بود) .
- ۲- هوشنگ (هوشمنگ‌گهه) .
- ۳- تهمورث (دیوبند) .
- ۴- جمشید
- ۵- ضحاک (نماینده دوران سلطنت سامی نژادها) .
- ۶- فریدون .
- ۷- منوچهر .
- ۸- نوذر .
- ۹- گرشاسب .
- ۱۰- زاب .

بطوریکه فوقاً مشاهده می‌گردد در روایت کتزایاس و داستانهای ایران تعداد سلاطین مادیا پیشدادی نه نفر بوده‌اند (بدون احتساب ضحاک تازی که نماینده سلطنت دوران سامی نژادها است) که هرودوت آنها را چهار نفر ذکر نموده است و در روایات مذکور جز در یکی دومورد اسامی پادشاهان نیز با یکدیگر اختلاف دارند و برای نزدیک شدن به حقایق بایستی بادقت در روایات مختلف شرقی و غربی و کمک از جدیدترین اطلاعاتی که از کاوش‌های باستان‌شناسان در موارد مربوط به مادها بدست آمده است نتیجه گیری کرده به حقایق تاریخی نزدیک شویم .

فصل ۲

۱- شرح تاریخ مادبنا بگفته هرودوت.

همانطوریکه فوقا در مورد تشکیل دولت ماد ذکر شد اولین پادشاه ماد بگفته هرودوت دیوکس یسر فرا اورتس بود که ابتدا از مردم نشتن ماد یوده است و بدعاوی و اختلافات بین مردم رسیدگی میکرد و سپس بشرحی که گفته شد بپادشاهی انتخاب گردید و شهر همدان را که هرودوت اکباتان ذکر کرده است بعنوان محل سکونت و پایتخت انتخاب کرد و کاخی ساخت که هفت قلعه داشت و دیوار قلعه درونی بر بیرونی مشرف بود و این دیوارها را به هفت رنگ مختلف رنگ آمیزی کرده بودند .

فراورتس (فرورتیش)

بعد از دیوکس فرا اورتس بخت نشست. فرا اورتس ابتدا در صدد تسلط بر سایر نواحی ایران برآمد و کشور پارس را مطیع و سپس

نواحی هیگر فلات ایران را با طاعت در آورد.
فرا اورتس برای رهائی از باجگزاری آسورها بر علیه اینکشور
قیام و وارد جنگ شد کن چون هنوز آسور بعنوان اولین قدرت نظامی
جهان باستان محسوب میشد فرا اورتس در جنگ با آسورها مغلوب شده
و خود بقتل رسید.

کیاکسار (هووخچتر)

کیاکسار که بزرگترین پادشاه ماد محسوب می‌گردد پس از قتل
پدر با صبر و متناسب مشغول تهیه و ترتیب سپاهی شد که بتواند از آسورها
انتقام بگیرد لذا بجای سپاهیان چریک نیروئی مرکب از پیاده نظام
دائم مسلح به تیر و کمان و شمشیر و سوارانی که در سواری و تیراندازی
مهارت فراوانی داشتند و از اسبهای مادی (نیسایه) استفاده می‌کردند
ترتیب داد و پس از اطمینان از نیروی خویش بکشور آسور حمله برد
و سردار آسوری را در نبرد شکست داده پایتخت اینکشور نینوا را تحت
محاصره قرار داده و بانتقام مظالم بیشمار آسورها بقسمتی از نیروی
خویش امرداد جلگه‌های حاصلخیز آشور را مورد تجاوز و غارت
قرار دهنده.

هنگامی که فتح نینوا و سقوط امپراتوری آسور نزدیک شده بود
امواجی از اقوام صحراء‌گرد شمالی کشور ماد را مورد حمله و تماجم
قرار دادند (سکاها) و سکاها نه تنها نواحی شمال و شمال‌غربی ایران
بلکه آسیای صغیر تا کرانه‌های دریای مدیترانه را مورد تاخت و تاز و
غارث قرار دادند و کیاکسار مجبور گردید مدت ۲۸ سال با آنان مماشات

کند تا سرانجام در صیاقی رو ساء آنانرا مقتول و سپاهیان بی سر پرست
سکائی را شکست داده و از ایران خارج نمود و سپس با پادشاه بابل
متخدشده بمحاصره مجدد نینوا پرداخت و سرانجام سپاه ماد نینوا را
مسخر و پادشاه آسور و خانوارهایش خود را در کام شراره‌های آتش
انداخته نابود شدند و با سقوط نینوا امپراتوری جبار آسور که قرنها
ملتهای همسایه خود را مورد تجاوز و ستم قرار میداد از صفحه روزگار
محو گردید.

آستیاگس (آژیده‌اک)

آستیاک پسر کیا کسار بعد از پدر پادشاهی نشست و چون با
همسایگان شرقی خویش از جهت سبی خویشاوندی داشت مدت سی سال
کشور ماد در صلح و آرامش بسردبر لکن بشرحی که در مورد سلطنت
کوروش بفضل ذکر خواهد گردید کوروش پادشاه پارس دخترزاده
او (پرماندان) علیه پادشاه ماد قیام نموده و بکمک هارپاک سردار مادی
آستیاک را شکست داده و دستگیر نمود و بدین طریق بسلطنت مادها
خاتمه داده شد.

فصل ۳

۳- روایت کتزیاس راجع به مادها

« دیودورسی سی لی » از قول کتزیاس میگوید: « سارداناپال » آخرین پادشاه آشور مردی تن آسا و تن پرور بود و در عیش و عشرت و معاشرت با زنان غیر عقدی غوطهور و مانند زنان در آراستن صورت و و استعمال جامه زنان از زنان گسوی سبقت میربود و دائم بشرب مسکرات و اعمال قبیح و ناشایست مبادرت نمینمود و همین اعمال سبب گردید نه تنها زندگی خویش را بصورت شرم آوری به پایان رساند بلکه موجب انفراض دولت مقتدر آسور شد به این معنی که آرباکس رئیس مستحفظینی بود که همه ساله مادها برای نگهبانی به نینوا پایتخت آشور میفرستادند و مردی با همت و شجاع بودند و بارئیس مستحفظینی که با بلیها برای نگهبانی به نینوا میفرستادند دوست و

صمیمی شد و برای قیام علیه آسوریها و برانداختن دولت آسور با وی
کنگاش نمود. رئیس نگهبانان بابلی که «پلهزیس» نامیده می‌شد و با
کاهتان بابلی آشنا بی داشته و از ستاره شناسی و غیبگوئی سر رشته
داشت به آرباکس اظهار داشت که تو فرمانروای تمام ممالکی خواهی
شد که پادشاه آشور بر آن سلطنت میکند آرباکس از این پیشگوئی
مشغوف ولگرم گردید و به «پلهزیس» وعده داد که در صورت برانداختن
حکومت آسور فرمانروائی بابل را بوى خواهد داد و با آگاهی که
بقساد وضع دربار و انحطاط اخلاقی پادشاه آسور پیدا نموده بودند
مصمم بهمکاری گردیده قرار گذاشتند آرباکس مادها پارسها و «پلهزیس»
بابلیها و اعراب را علیه آشور متخد و وادار به شورش نمایند و با
همین نقشه در سال بعد که نوبت نگهبانی مجدد آنها در دربار نینوا
رسیله بود هریک با متحدهین خود بعنوان عزیمت بسوی محل خدمت
بطرف نینوا حرکت کردند و بگفته کتزیاس عده آنها بچهارصد هزار
نفر میرسید پادشاه آسور پس از اطلاع برای دفاع بیرون آمده و در
سه جنگ حملات شورشیان را دفع نمود و آرباکس نزدیک به نومیدی
بود که شنید از باخته سپاهی بکمک پادشاه آسور می‌رسد و با این خبر
بسوی سپاه باخته رفته آنها وادار به همکاری و قیام عله آشور نمود
و باخته‌یان از شنیدن خبر آزادی از یوغ آسوریها باشادی بکمک
آرباکس وارد عمل شدند و چون پادشاه آشور بدون اطلاع از واقعه پس
از پیروزیهای اولیه باز بعيش و عشرت مشغول شده بود، لذا متحدهین
باشیخون سپاهیان آسوری را در هم شکسته و نینوا را محاصره کردند

و پادشاه آسور خود در شهر مانده برادر زن خویش را با نیروئی برای جنگ بیرون فرستاد که این سپاه نیز از آرباکس شکست خورد و سردار آن بقتل رسید ولی «ساردان‌پال» با اتکای باستحکام دیوارهای نینوا برای طلب کمک بکلیه ولایات تابع آسور نامه نوشت لیکن همه این استانها که نوید آزادی را شنیده بودند سر بشورش برداشتند ضمناً چون غیبگوئی خبرداده بود که نینوارا کسی نمیتواند تسخیر کند مگر اینکه رو دجله علیه شهر وارد عمل گردد لذا پادشاه آشور دلگرم بود تا آنکه بارندگی شدیدی موجب بروز طوفان و بالا آمدن آب رودخانه دجله و خرابی قسمت مهمی از شهر شد و قریب بیست استاد (چهار کیلومتر) حصار نینوار امن نهدم نمود این امر سبب تو میدی پادشاه آشور شد و چون نمی خواست بدست دشمنان یافتد با زنان و طلا و نقره و لباسهای فاخر و جواهرات خود در یک محل گردآمده دستور داد آنجا را آتش زندند و همگی در شراره‌های آتش سوخته و خاکستر گردیدند و بدینظریق آرباکس پادشاهی رسید و «پلهزیس» را هم حکمرانی بابل نمود.

پس از آسور مادها تحت سلطنت آرباکس آقا و فرمانروای آسیا شدند آرباکس ۲۸ سال پادشاهی کرد و پس از وی مانداکس پادشاه شد و پنجاه سال آسیا را اداره کرد. «کتزیاس» اسامی پادشاهان ماد را طبق صورتی که قبل از ذکر شده نام می‌برد متنه در زمان آرته بس از جنگ بزرگی که بین مادها و کادوسیان رخ داده یاد می‌کند و می‌گوید در زمان «آستی بارس» پارتها بر دولت مادها شوریده و سکاها را بسر زمین خود راه دادند و پس از چند سال جنگ صلح

کرده قرار دادند که پارتها اطاعت مادها را نموده و حدود سابق
خویش را حفظ کرده اتحاد بین آنها برقرار شود. و آخرین پادشاه
ماد را بنام آس پاداس که یونانیها آستیاگس می‌گویند ذکر می‌کند که
توسط کوروش سلطنت او به پارسها منتقل گردید.

فصل ۴

۳- پادشاهان پیشدادی در روایات ملی ایران

در روایات ایرانی اولین پادشاه کیومرث میباشد :

نخستین خدیوی که کشور کشود سر پادشاهان کیومرث بود
نخستین بکوهاند رون ساخت جاه پلنگینه پوشید خسود با سپاه
از او گشت پیدا سخن گسترش رعیت نوازی و دین پروری
زندگی کیومرث بیشتر در نبرد با دیوان گذشته و در زمان حیات وی پرسش
سیامک در جنگ بادیوها کشته شد. پسر سیامک بنام هوشنج چانشین
کیومرث گردید و هوشنج دومین پادشاه پیشدادی است و
از کارهای مهم او آموختن برآوردن آهن از سنگ می باشد . پس از
هوشنج تهمورس پادشاه شد و او بیش از همه در نبرد بادیوها پیروزمند
بود و بلقب دیوبند ملقب گردید. بعد از تهمورس جمشید پادشاه شد
و مدت زیادی سلطنت کرد. جمشید با قدرت خارق العاده خوبیش بر همه

موجودات حکومت مینمود از یادگارهای جمشید جشن نوروز است و همچنین دارای جامی بود که دنیا را در آن میدید بنام جام جهان نما جمشید در اواخر زندگی خویش بعلت قدرت زیاد بغورو دچار شده از راه یزدانی منحرف گردید بهمین جهت ضحاک تازی پادشاه سوریه با ایران حمله کرد جمشید را مغلوب و مقتول و ایران را برای مدت زیادی مسخر کرد(جمشید ظاهرآ از روسای هندواردار و پائی است که در قرون قبل توسط آسوریها مغلوب گردیده است) ظلم و ستم ضحاک و عمالش از حد بیرون بود و بعلت دو ماری که بردوش او بود هر روز مغزسر دوجوان ایرانی بایستی برای تغذیه مارهای ضحاک تهیه شود و ستم ضحاک بقدرتی ایرانیانرا در فشار و مشقت قرار داد تا سر انجام در شهر اصفهان آهنگری بنام کاوه علیه ظلم و ستم ضحاک قیام نموده و مردم هم گرد او را اگرفته و با پشتیبانی یکی از شاهزادگان ایرانی بنام فریدون ضحاک را مغلوب و دستگیر و در کوه دماوند زندانی نمودند . فریدون نماینده تجدید حیات ملی ایران علیه سامی های غربی است که از طرف کاوه آهنگر رهبر توده های ستم کشیده ایرانی پشتیبانی می شده است و درفشی که کاوه در قیام خود برپا کرد بنام درخش کاویان نماینده ملیت ایرانیان گردید و یادگار تفوق و پیروزی آریاها بر سامی نژادان در جهان باستان بوده است . شروع دوران پهلوانی ایران نیز از همین دوره در روایات ملی ایران دیده می شود . فریدون پس از دوره ممتد حکمرانی کشورهای زیر فرمان خود را بین سه پسر خویش سلم و تور و ایرج تقسیم می کند . شام (سوریه) به سلم ، توران به تورو ایران به ایرج تفویض می شود و این تقسیم سلم و تور را نسبت با ایرج خشمگین و بدین مینماید تا در یک

ملاقات سه نفری دو براذر ایرج را بقتل میرسانند و سرش را برای فریدون می‌فرستند فریدون با تاثروزاری از پسر یا دخترزاده ایرج بنام منوچهر سرپرستی و نگهداری می‌نماید قاتمنوچهر بسین رشد رسیده و در جنگی که با نیروی فژون از شمار سلم و تور می‌کند (نیروی سلم و تور از لحاظ کثرت نفرات در ایران صرب المثل است) در جنگ تن بنم سلم و تور را مغلوب و مقتول نموده انتقام ایرج را از آنها می‌گیرد و پس از مرگ فریدون منوچهر بتخت پادشاهی ایران جلوس نموده و چهره محبوب باستانی ایران است منوچهر در اوآخر عمر گرفتار جنگها و حملات پشنگ پسر تور و افاسیاب پسرزاده وی می‌شود و جنگهای متعددی در نواحی جنوبی دریای خزر بین ایرانیها و تورانیها جریان پیدا می‌کند و باقرارداد اینکه با پرتاب تیری مرزین دو قوم یا دوکشور تعیین شود آرش رازی (آرش کمانگیر) قهرمان افسانه‌ای ایران با بردازیاد تیر خود مرز ایران را گسترش میدهد و صلح بین ایران و توران برقرار می‌شود . پس از مرگ منوچهر پسرش نوذر بتخت می‌نشینند لیکن وی که فاقد قدرت و شجاعت منوچهر بوده است و در جنگ مغلوب و بدست افاسیاب مقتول می‌شود و صفحات شمالی ایران پایکوب افاسیاب و نیروی تورانی می‌گردد و پهلوانان و سران ایرانی بچاره جوئی نزد زال فرزند سام حکمرانی زابلستان و سلاله بزرگترین سرداران و پهلوانان ایرانی می‌روند و با ترتیب سپاهی از سرداران معروف ایران یکی از شاهزادگان را که در البرز کوه مسکن داشته (بنام کیقباد) بسلطنت بر می‌گزینند و در جنگ معروفی که برای نخستین بار رستم قهرمان داستانهای باستانی در آن شرکتدارد در جنگ تن بنم افاسیاب

پادشاه و جهان پهلوان تورانی را مغلوب و تورانیها شکست خوردند خاک ایران را تخلیه می کنند.

در حالی که دو پسر نوذر پادشاه مقتول پیشدادی بنام طوس و گستهم داوطلبانه در خدمت شاهنشاهان سلسله دوم ایران (کیانی) وارد شده و بعنوان سردار و سپهسالار خدمت می کنند در صورت اسامی پادشاهان پیشدادی در انتهای کار به دو اسم گرشاسب وزاب برخورد می کنیم که هر یک مدت خیلی کوتاه سلطنت کرده اند. در تطبیقی که نسبت به کلیه روایات پادشاهان باستانی ایران در بخش آینده خواهد شد در مورد دو پادشاه اخیر توضیحی که استنباط می شود داده خواهد شد. مورخ ارمنی مار آیاس کانیا اسامی پادشاهان ماد را بدین شرح ذکر می کند. واریاس - مائو دا اکس - آرتی سس - دیو کس - فرارتس - کیا کسار - آشتا هاک

تطبیق روایات ملی و نوشته های مورخین یونانی با استفاده از آخرین اطلاعات بدست آمده در مورد اولین سلسله باستانی (پیشدادی یا مادها)

بطور کلی از دقت در کلیه روایاتی که از طرف مورخین و منابع مختلف در باب نخستین سلسله پادشاهان آریائی ایرانی بما رسیده است با اختلافی که از لحاظ تعداد پادشاهان یا کارهای آنان موجود است اگر تنها و تک تک روایات را ملاک تاریخ قرار دهیم از حقیقت دور خواهیم افتاد لکن توجه بتمام آنها و مقایسه داستانهای مختلف بایکدیگر و بیاد داشتن این امر که در داستانهای ایرانی هنگامی که روایات را جمع آوری می کردند نام اقوام و ملتها را که شخصیت های تاریخی

با آن منتب می باشند در اثر مرور زمان و جایگزین شدن یک قوم بجای قوم دیگری اشتباه نموده و قهرمان تاریخی مورد نظر خود را بقوم یا ملتی نسبت داده اند که در زمان خودشان ساکن سرزمین و کشور اقوام سابق شده بودند . مثلا اسکندر مقدوی را بدلیل اینکه رومیها کشور مقدونیه را تسخیر و در زمان تدوین تاریخ مربوط باسکندر مقدونی کشور روم جایگزین مقدونیه بوده است، اسکندر رومی ذکر کرده اند یا چون بجای سکاهای سابق که از راه سیحون و جیحون و ماوراءالنهر بفلات ایران تجاوز می کردند و در ایران به این اقوام صحراء گرد تورانی خطاب می شده است چون در سده های بعد بجای تورانیان سابق اقوام ترک جایگزین شده بودند^۱ (در نیمه دوم مدت سلطنت ساسانیان) لذا هجوم سکاهای را در دوران سلسله های اول و دوم باستانی به ترکها و پادشاه افسانه ای آنها افراسیاب (که خود نمایمده اقوام ماوراء جیحون یعنی افزار آب می باشد) نسبت داده اند . اینک با توجه به نکات مذکور در بالا نحوه پیدایش اولین سلسله ایرانی را بشرح آتی ذکر می کنیم.

آریاها در حرکت خود از دوسوی بطرف فلات ایران (از معابر قفقاز و از طریق شمال شرق ایران) و ورود بخاک ایران در برخورد با کاسیها و زد و خورد با آنها و طبقه حاکمه آنان که قبل از شرح داده شد

۱- ترکها از نژاد اورال الٹائی واقوام یوئیچی بودند که در قرن پنجم میلادی در شمال شرقی شاهنشاهی سasanی ماوراء سیحون پدیدار شده و بتدریج جایگزین هیاطله که قدرت آنها را بافول بودگردیدند و خسروانوشیروان ضمن اتحاد با خاقان ترک هیاطله (هونهای سفید) را مغلوب و برای همیشه سرکوب کرد هر مزفر زند انوشیروان دخترزاده خاقان ترک بود.

(از هند و اروپائیهای مهاجر هزاره دوم قبل از میلاد بودند) موضوع جنگ بادیوها را در روایات ملی ایران بوجود آوردن و پس از مدت متادی شهر آکسایا (Akessaia) یا بقول آسوریها کار کاسی (Kar-Kassi) را که شهر کاسیها بود از جنگ آنها بدر آورده و پایتخت خویش قرار داده و آنرا هگمتانا (همدان) (هنگمدانا) نامیدند و در تاریخ پیشدادی توجه سه پادشاه اولیه معطوف بجنگ و مبارزه بادیوها است و تهمورس سومین پادشاه ملقب به دیوبند شده است. و اگر نام دیوکس را نیز با توجه باینکه در زبان یونانی حرف شراهمیشه‌س نوشته‌اند دیوکش بدانیم عقیده‌پاره از مورخین که دیوکس را اسم ندانسته و لقب فرض کرده‌اند تائید می‌شود و دیوکش لقبی است مانند دیوبند بمعنی کشنده دیوها.

چه در روایت ملی و چه در نوشته مورخین یونانی و چه در سنگنیبشه‌های آشوری همه حکایت از یک تجاوز دامنه‌دار و ممتد از همسایه سامی نژاد غربی با ایران می‌کند در روایات ملی ایران عامل این تجاوز ضحاک پادشاه تازی نژاد (سامی) سوریه و شام است (در تاریخ ایران چون ظاهرآ هنگام جمع آوری مدارک در زمان اشکانیان و ساسانیان دولت آسور قرنها منقضی و اسمی از آن در بین نبوده است هرجا بموضوع آسور برخوردن نمایم روى تشابه اسمی نام کشور آسور سوریه ذکر شده همچنانکه در جنگ منوچهر باسلم و تورسلم پادشاه شام و سوریه مذکور گردیده است).

در داستانهای ملی ما قهرمان قیام علیه سامیها و ظلم و ستم آنها فریدون می‌باشد که در اوستابنام «فراوت» نام برده شده که با اضافه

نمودن حرف ت (S) با آخر آن شباهت آن به فرا ارتضی یونانی غیر قابل انکار است و همانطوریکه دربیشتر نوشه‌های مورخین ذکر شده و در تاریخ دیا کونوف نیز تصویر دارد از سال ۶۷۱ پیش از میلاد شورش بزرگی در خاک ایران بربری خشتریته (لقب و عنوان پادشاهان ماد) علیه آسوریها رخ داده و بالنتیجه فرا ارتضی تاج بر سر نهاده است.

همانطوریکه مشاهده میشود این قیام جنبه دفاعی و برای رهائی ایران از تسلط بیگانه بوده است لکن قرعه در هم شکستن امپراتوری آشور و غلبه بر آن بنام پادشاه بعدی یعنی هووخ چتر است که باشکست دادن سیت‌های شمالی از یکطرف و آسوریها از طرف دیگر استقلال کامل و عظمت ایران را پایه‌گذاری مینماید همچنانکه در روایات ملی پادشاه بعد از فریدن یعنی منوچهر که در اوستا (منوچتر) بهشتی نژاد یابهشتی صوت که تشابه‌اسمی و معنوی یا هووخ چتر (خوب نژادی‌خوب صورت) دارد منوچهر در جنگ‌های خود با تور و سلم نیروهای توزانی را از یکسو وقوای سلم پادشاه شام و سوریه را از سوی دیگر شکست داده و بنام یکی از بزرگترین و محبوبترین چهره‌های تاریخ ایران باستان خود نمائی میکند.

(همه چیرگی یا منوچهر بود

کز و مغزگیتی پز از مهر بود).

نوشته‌های کتبی‌باقی حکایت از این دارد که در اوآخر سلطنت پادشاه ماد قبل از آستیاگس پارتها بر مادها سوریه و سکاها را بسرزمین خویش راه داده‌اند و این موضوع موجب بروز جنگ‌های طولانی بین

مادها و سکاها گردید تا سرانجام با تعیین مرزهای سابق موضوع بصلح انجامید این روایت کنزیاس جنگهای آخر سلطنت منوچهر با تورانیها و افسانه آرش کمانگیر درباب تعیین مرز بین ایران و توران را بیاد می‌آورد.

با توجه بتوضیحات فوق ملاحظه میشود صرف نظر از موارد زائد و افسانه‌ای که در تاریخ اکثر ملل مشاهده میشود با تطبیق و تلفیق روایات مختلفی که از منابع گوناگون بدست ما رسیده است میتوانیم از خلال قرنها خط سیر تاریخی آریاهای ایرانی را تا شروع پایه‌گذاری شاهنشاهی جهانی ایران بدست کوروش بزرگ مشاهده کنیم.

قسمت ۳

دوران پهلوانی

در ملاحظه تاریخ اقوام آریائی بطور کلی یک عامل مشابه برخورد میکنیم که در تشکیل و پیشرفت دولتهایی که این اقوام تشکیل داده‌اند تأثیر بسزائی داشته است.

عامل مذکور پیدایش و تقویت اصول گردی و شوالبه منشی و تشویق و جمع آوری عناصر پهلوان و راد مرد و قهرمانانی که هسته مرکزی قدرت پادشاهان و رهبران اولیه اقوام مختلف آریائی محسوب میشندند بوده است.

این گردان صرف نظر از نیروی جسمانی از شجاعت و مردانگی

واحساس وظیفه کمک به ضعف‌او دستگیری فرمانده‌گان برخوردار بوده‌اند. شارلمانی پادشاه فرانک‌ها که بمقام امپراطوری رسید از طرف شوالیه‌های پشتیبانی می‌شد که نمونه شجاعت آنها در افسانه رولان (برادر زاده او) خودنمایی می‌کند. در انگلستان نام آرتور پادشاه افسانه‌ای اینکشور و شوالیه‌های او در قرون مختلف نقل مجالس مردم انگلیس بوده است و مقام ریترها (شوالیه‌های آلمانی) در تاریخ مضبوط است.

در تاریخ ایران اصول گردی و راد مردی بدوران توطن و سکونت آریاها در این سرزمین میرسد و همانطوریکه ایرانیان اولین ملتی هستند که در تاریخ نظامی جهان رسته سوار نظام را عامل اصلی پیروزی در نبردها نموده و علاقه آنها باسب بحدی بوده است که اسامی آنها بیشتر باسب ختم می‌شده است مانند تهماسب (صاحب اسب قوی) یازرسپ (صاحب اسب طلائی).

همانگونه نیز نخستین مردم آریائی هستند که اصول گردی و شوالیه منشی را برگزیدند و بالاتکای بچینن نیروی روانی و استفاده از سرعت و قدرت مانور و ضربت نیروی سواران خویش سپاهیان کشور های مختلف زمان خود را یکی پس از دیگری در میدان نبرد مغلوب نموده و بسروری و آقائی که سجاویای عالی اخلاقی آنانرا مستحق این موقعیت نموده بود رسیدند.

شکوفان شدن دوران پهلوانی در روایات ملی ایران درست همزمان با انجام رویدادهای تاریخی مهم کشور ماست و این امر بخوبی میرساند که اگر در مظاهر صوری این داستانها تحریف با تغییراتی رخ

داده است لیکن بنیاد آن بر پایه افسانه نمیتواند بیگذاری شده باشد .

قسمت ۳

دوران اول پهلوانی

اولین داستانهای پهلوانی ایران مربوط به جنبشی است که علیه متداشته از سامی نژاد (آسوریها) انجام شده و مربوط بزمان فریدون و در تاریخ جدید قیام فر او را تبریز علیه آسوریها است. در این قیام غیر از کاوه آهنگر (کاوان آهنگر) (هنوز در مازندران آبادی بنام گون انگریا کاوان آهنگر وجود دارد) و قهرمان این دوره یکی از فرمانروایان شرقی ایران بنام گرشاسب و پسرش نریمان میباشدند که نژادشان به یاما (جمشید پادشاه افسانه ای هند و اروپائی متعلق بشرق ایران که هنگام تدوین تاریخ ایران پدر زمان متأخر اشکانی و ساسانی او را جزو سلاطین پیشدادی ذکر نموده اند) میرسیده و شرح پهلوانی گرشاسب و پسرش نریمان در کتاب گرشاسب‌نامه توسط اسدی طوسی بشعر در آورده شده و اکنون موجود است .

واخر این دوره پهلوانی مربوط به جنگهای منوچهر (منوچتر) با تورانیها یاسیت‌ها و سلم پادشاه شام و سوربه (آسوریها) است و قهرمانان این دوره قارن و کشوار دپسان کاوه آهنگر و سام پسر نریمان و نواده گرشاسب است و در انتبطاق با تاریخ جدید مربوط به جنگهای هو و خچتر یاسیت‌ها و آسوریها و انقراض دولت آسور است .

قسمت ۴

دوران دوم پهلوانی

این دوره پهلوانی مربوط به اقدامات پهلوانان ایرانی در پشتیبانی از شاهنشاهی سلسله دوم ایرانی یعنی سلسله کیانی که پایتحت آنها در استخر فارس بوده است و عملیات پهلوانی در خدمت دو پادشاه کاوس و کیخسرو بوده است و قهرمانان داستان رسمت پسرزال و نواه سام، گودرز فرزند کشوار از اولاد کاوه و فرزندانش بنامهای گیورها و بهرام و هزار...الخ و طوس و گستهم از شاهزاده‌های سلسله پیشین (پیشدادی) و گرگین می‌لاد از ارمنستان می‌باشد.

بطوریکه در سطور آتی در بخش مربوط به هخامنشیان توضیح داده خواهد شد این دوره پهلوانی که مهمترین دوران پهلوانی باستانی است مربوط بتشکیل امپراتوری ایران در دوران کورش کبیر و توسعه آن توسط پرش کابوچیه می‌باشد و در فصل مربوط به تطبیق هخامنشیان با کیانیان در این خصوص توضیح کامل داده خواهد

قسمت ۵

دوره سوم پهلوانی

که آخرین دوران پهلوانی و با صلح یادگاری از دوران افتخارات پهلوانی ایران است بیشتر مربوط بحوادث شرق ایران هنگام ظهور

زرتشت در دربار و یشتابسپ پادشاه باختراست (ظاهرآ پدر داریوش بزرگ بوده است) و بیشتر جنگهای مذهبی است و قهرمانان آن یکی زریر برادر گشتابسپ است و دیگری اسپندیار یسرگشتابسپ میباشد (چنین گفت با فرخ اسپندیار)

که ای از یلان جهان یادگار)

که زنده کننده و یادگار دوران پهلوانی است. همکاری و یشتابسپ (گشتابسپ) در فرونشاندن آتش طغیانی که در زمان جلوس پسرش داریوش به تخت شاهنشاهی ایران در نقاط شرقی کشور روی داده بود در تاریخ مورخین یونانی در شرح شاهنشاهی داریوش کبیر ذکر شده است .

فصل پنجم

قسمت ۱

سلسله دوم پادشاهان تاریخ باستان (هخامنشی) یا کیان

الف - در وقایع سلسله دوم پادشاهان ایران چه در روايات ملی و چه در نوشته های مورخین یونانی و غربی این سلسله ه کام سلطنت دارای کیانی (داریوش هخامنشی کدومان) بدست الکساندر پادشاه مقدونیه (اسکندر رومی) منقرض می شود .

ب - در سلسله هخامنه‌شی یا کیانی باز بنابر روايات ملی یا یونانی و غربی در اواسط دوران آن سلسله پادشاهی از یک شاخه خانواده بشاخه دیگر منتقل می شود .

بدین معنی که در سلسله کیانی کیخسرو در او اخر زندگی خویش پادشاهی ایران را به لهراسب از عموم زادگان خود می سپارد و لهراسب

پدر گشتاسب (ویشتاب) و سلف و جد شاهه دوم پادشاهان کیان است.

در روایات یونانی (هردوت) کوروش کبیر هنگام عزیمت برای جنک با ماساژتها ساتر اپی باخترا به ویشتاب از عموزادگان خویش تقویض میکند و ویشتاب نیز پدر داریوش کبیر و جد شاهه دوم سلاطین هخامنشی میباشد. در روایات ملی زرتشت بیامبر ایرانیان کهزادگاهش در غرب ایران بوده است بدر بار گشتاسب پادشاه ایران میرود و آئین خویش را آشکار میسازد و از پشتیبانی گشتاسب بر خور دار میگردد و نکته قابل توجه تاریخی در این قسمت روایات ملی که خود موجب روشن شدن قسمتهای تاریک داستانهای ملی ما است اینست که پایتحت کیانیان که تا آخر سلطنت کیخسرو در استخر فارس بوده است غفلتاً به بلخ (باختر) منتقل میشود و این نکته مورخین و محققین قدیم ملی و شرقی را وادر به تأمل و تعمق نموده و چون متأسفانه مدارک و منابع آنها محدود بوده است تعبیر و تفسیری که در این باب نموده‌اند قدری مضحک بنظر می‌رسد و اینک عین جمله مذکور در تاریخ محمدبن خاوند شاه در مورد سلطنت لهراسب درج میشود (لهراسب لقبش بلخی است چه اکثر اوقات در آن ولایت بسر برده زمرة از مردان گفته‌اند که از بیم سلیمان پیغمبر اصطبخر را گذاشته در آن دیار توطن نمود).

احتیاج به ذکر نیست که این تعبیر علت تغییر پایتحت اولاً بقول ادباء بعلت تنگی قافیه و درثانی سبب آن غلبه و نفوذ روح مذهبی است که در برخورد با مشکلات تاریخی بخود زحمت نداده و بنفع معتقدات مذهبی خویش برای هر امری توجیهی مینمودند در حالی که سلیمان

پیغمبر قرنها پیش از لهراسب میزیسته است. در هر حال همین ذکر تغییر پایتخت در زمان لهراسب و گشتاسب از استخر پارس به بلخ (باختر) کلید معماهی است که موجب روشن شدن اشتباهات تاریخی تاریخ نویسان و محققین گذشته خواهد شد که لهراسب و گشتاسب را با توجه بآثار مذهبی زرتشتی پادشاه ایران فرض کرده و موجب بر هم خوردن نظم تاریخی سلسله هخامنشی (کیانی) در داستانهای ملی کشور ماگردیده اند و در سطور آتنی نحوه پیدایش این اشتباه و اثرات سوء آن در ثبت و ضبط وقایع مربوط بدومین سلسله باستانی ایران ذکر خواهد شد اینک بمنظور احاطه بیشتر شرح این سلسله را در زوایات ملی و یونانی بترتیب ذکر میکنیم.

قسمت ۲

کیانیان

پس از در گذشتن منوچهر پادشاه بزرگ پیشدادی پادشاهی به نوذر فرزند اورسید و پشنگ پادشاه تورانیان بالاطلاع از در گذشت منوچهر پرسش افراسباب را مامور هجوم و تجاوز بخاک ایران نمود و افراسباب در جنک تن بن نوذر را مغلوب و دستگیر و نواحی شمالی کشور ایران را اشغال میکند فردوسی شاعر بزرگ ما در اینباره میگوید :

(زسم ستوران جهان تار شد

سر انجام نوذر گرفتار شد)

(گرفتش کمر بند پور پشنک)

جدا کردن از پشت زین خدنک)

باشکست و دستگیری نوذربسیاری از سرداران و پهلوانان ایرانی نیز دستگیر و زندانی گردیدند و چون سر زمین ایران پی سپرتجاوز و غارت مستمر اقوام تورانی شد ایرانیان برای چاره جوئی بفرمانروای زابل (سبستان) رجوع نموده وازاو خواستند همچنانکه پدرانش هنگام بروز دشواریها بیاری ایران میشتابتند بذل همت اموده وایرانیانرا در برابر تورانیان یاری و رهبری نماید وزال زربا قبول در خواست سران ایرانی ضمن آنکه از همه سران اقوام ایرانی نژاد در خواست کمک برای یک جنبش همگانی نمود پس رجوان و نوخاسته خویش رستم را به البرز کوه فرستاه تا به قباد (کوات) یکنفر از شاهزادگان ایرانی اعلام نماید که از طرف سرداران ایران بپادشی برگزیده شده او را بمحل اردوگاه و تجمع سران ایران راهنمائی کندرستم ماموریت خود را بخوبی انجام و با قباد بسپاهی که از هر گوشه ایران گردآمده بود ملحق و در نبرد معروف باستانی پس از اینکه رستم در جنک تن بنن افراسیان شاهزاده و - قهرمان شکست ناپذیر تورانی را مغلوب میکند سپاه توران را در هم شکسته و آنانرا از خاک ایران خارج میکند و کیقباد استخر را بعنوان پایخت برگزیده و سلسله کیانی را پایه گذاری مینماید و اینک قسمتی از اشعار فردوسی را که نمودار آرایش سپاه ایران در نخستین نبرد سلسله کیانی و حاکی از همکاری دور افتاده ترین اقوام ایرانی در این قیام ملی است ذکر مینماییم :

یکدست مهراب کابل خدای
یکدست گستهم جنگی پای
بقلب اندرون قارن رزمزن
ابا گرد کشاد لشگر شکن
به پیشنه سپه رستم پهلوان
پس و پشت او سالخورده گوان
پس و پشتان زال با کیقباد
یکدست آتش یکدست باد
میان سبه کاویانی درفش
هوا از آن شده سرخ وزرد و بنفس
کیقباد پس از مدتی سلطنت و ایجاد آرامش و رفاه در ایران در-
گذشته و پادشاهی به پسرش کاووس شاه (کیکاووس) میرسد . کاووس که
بصرامت رای و خودکامگی در داستانهای باستانی اشتهار دارد در
آغاز سلطنت خویش بخيال حمله به مازندران که آخرین پناهگاه دیوان
است میافتد و اندرزهای زال سردار سالخورده ایرانی و پدر رستم که
اورا از این ماجرا و ورود دردشواریها و خطرات آن هشدار داده و در-
خواست انصراف از این لشگر کشی را دارد نادیده گرفته بخاک مازندران
تجاوز مینماید و در آغاز نبرد به پیروزیهای هم نائل میشود لکن
پادشاه مازندران از دیو سپید(ظاهر آزر و سای سپید پوست هند و اروپائی
است) کمک خواسته و نامبرده با کشیدن کاووس شاه بداخله مناطق جنگلی
وتاریک و مهیز مازندران جهان را بدیدگان سپاه ایران تاریک و کیکاووس و
سرداران ایران را دستگیر و زندانی میکند .

ودگرباره باز زالدرائر در خواست ایرانیان پسر خود رستم را
مامور نجات کاووس شاه و سرداران ایرانی میکنند و رستم با گذراندن مشکلات
و دشواریهای زیاد که بنام هفتختوان معروف است موفق به نجات پادشاه
و سرداران ایران میشود.

کاووس شاه مدتی پس از این وقایع بخيال حمله به مصر و بربر
و یونان و هاماوران (یمن و حبشه) میافتد و پس از غلبه بر اتحادیه
پادشاهان مذکور عاشق سودابه دختر پادشاه هاماوران شده و با ازدواج
با او در یک ضیافت خانوادگی از طرف پادشاه هاماوران اغفال و
ودستگیر میشود که باز با زحمات طاقت فرسای رستم قهرمان ایران از
این مهلکه نیز نجات مییابد .

ماجرای مهم دیگر دوران سلطنت کیکاووس عاشق شدن سودابه زن
ها مارانی کیکاووس بسیاوش فرزند اوست که در اثر سرپیچی سیاوش از
جواب مثبت باین عشق او را نزد پادشاه متهم و سیاوش ناچار بقبول
داوری بزدانی یعنی گذشتن از میان آتش است که از این آزمایش سر -
فراز و پیروز میآید لکن این امر مقدمه رنجش از پدر است که با
اضافه شدن دست آویز دیگری که مربوط به محترم نشمردن پیمان صلح
سیاوش با افراسیاب پادشاه تورانی است سیاوش از پدر قهر کرده و
نزد افراسیاب میزود و ابتدا با استقبال و محبت زیاد افراسیاب روبرو
میشود و دختر افراسیاب (فرنگیس) را بزنی میگیرد لکن احترام و منزلت
سیاوش نزد پادشاه توران موجب برانگیخته شدن حсадت گرسیوز
برادر افراسیاب شده و با ترتیب توطئه‌ای موجب اتهام و سپس دستگیری
وقتل سیاوش بفرمان افراسیاب میشود . کشتن سیاوش مقدمه و موجبات

یک سلسله جنگهای مدام بین ایران و توران است که بخونخواهی سیاوش انجام میگیرد .

سیاوش از دختر افراسیاب صاحب فرزندی گردیده است که پس از کشته شدن او بدینا آمده و با تصمیمی که افراسیاب بقتل دختر زاده خردسال خود دارد معهدا در اثر دخالت و وساطت پیران سردار خود از کشتن او صر نظر و اورا بدست شبانان میسپارد (این قسمت تا حد زیادی شبیه بداستان تولد کوروش کیم و سپرده شدن او به شبانان در زمان آستیاز پادشاه ماد است) .

پس از مدتی گودرز سردار ایرانی سیاوش را بخواب دیده و از راز تولد کیخسرو آگاه میشود و پسر دلبر خود گیو را تنها بطور ناشناس برای جستجو و باز آوردن کیخسرو بتوران میفرستد و گیو پس از سالها جستجو و زحمت موفق بیافتن کیخسرو میشود و اورا با مادرش فرنگیس بایران میآورد و کیخسرو با پشتیبانی گودرزیان (گودرز و خانواده اش) در برابر فریبرز پسر کیکاووس و طرفدارش طوس پیروز شده از طرف کیکاووس به پادشاهی ایران بر قرار میگردد و اولین هدف او خونخواهی و انتقام قتل پدرش از افراسیاب میباشد که پس از تبردهای بی دربی افراسیاب را مغلوب و مقتول و توران را تسخیر میگند . کیخسرو پس از توسعه قلمرو ایران و سالها دادگستری همانگونه که بطرز افسانه آمیززاده شده بود بطرز افسانه آمیز درخواب توسط سروش از مرک خود آگاهی پیدا میکند و پس از واگذاری سلطنت ایران به لهراسب و بخشیدن حکومت قلمرو هر یک از پهلوانان ایرانی به آنها و قدردانی از خدمات آنان با تعدادی از پهلوانان بسوی مقصدنا معلوم می شود .

عزیمت نموده و اثر آنان در برف نا پدید میشود و بدینظریق بزندگی محبوترین چهره فرمانروای ایران باستان خاتمه داده میشود .

با ناپدیدشدن کیخسرو و بهلوانان ایرانی درحقیقت دومن دوران بهلوانی ایران اختتام یافت و با شروع پادشاهی لهراست و فرزندش گشتاسب زرتشت پیغمبر باستانی ایران ظهر نموده و گشتاسب آئین او را پذیرفته خود و درباریانش بهزرتشت میگروند .

دراین اوان پادشاه تورانی بنام ارجاسب از تغییر مذهب گشتاسب آگاهی یافته اورا نکوهش و تهدید میکند که اگر گشتاسب با آئین سابق خود بازنگردد ایرانرا مورد حمله و تجاوز قرار خواهد داد و چون با پاسخ شدید گشتاسب رو برو شد یک سلسله جنگهای مذهبی بین ایران و توران آغاز میگردد که قهرمان این جنگها ابتدا زریر برادر گشتاسب و پسرش بستور و سپس اسپندیار پسر روئین تن گشتاسب است . اسپندیار هنگامی که زریر و بسیاری از سران ایرانی در جنک با تورانیان کشته شده بودند بیاری پدر خود ارجاسب را شکست داده و وادار بهزیمت میکند .

گشتاسب پس از این پیروزی از پسر خود اسپندیار در اثر بدگونی کرزم بدگمان شده اورا زندانی میکند و خود برای دیدن رستم قهرمان کهنسال پیشین ایران بزالستان میرود .

ارجاسب با آگاهی از عزیمت گشتاسب و بند شدن اسپندیار دوباره بلخ را مورد حمله قرارداده بسیاری از هیربدان و سران مذهبی زردشت را مقتول و لهراسب که در سنین کهولت در آتشکده معتکف و بعبادت اشتغال داشته با آنکه بدون سپاه و تنها بودبا وجود پیری در جنک

قهارمانانه‌ای که با تورانیان متجاوز کرد کشته شد و دختران گشتاسب را نیز باسیری میبرند.

گشتاسب با اطلاع از فاجعه بسرعت از زابل باز گشت نموده و اسپنديار را با وعده بخشیدن پادشاهی از زندان آزاد و دلگرم نموده بجنگ ارجاسب میفرستد و اسپنديار ارجاسب را شکست داده و سپس همانند رستم قهرمان پیشین ایران با گذشتن از هفت خوان و پیروزی بر مشکلات آن روئین دژ پناهگاه ارجاسب را تصرف و خواهان خود را از بند نجات داده و این سلسله نبردها را با پیروزی قطعی ایران خاتمه میدهد.

اسپنديار در بازگشت از نبرد بنابر وعده‌ای که از طرف پدرش باود اده شده بود از گشتاسب در خواست پادشاهی میکند و پدرش باستدلال اینکه قدرت سلطنت خانواده آنها بر تمام ایران و جهان گسترده شده است و تنها رستم پهلوان کهنسال است که بشایستگی و چنانچه در خورشید آنها است فرمانروائی لهراسبی و گشتاسبی را نپذیرفته است بدین دست آویز اسپنديار را بجنگ رستم میفرستد و در این نبرد که دو قهرمان کهن و جوان ایرانی با یکدیگر رو برو میشوند . فردوسی یکی از تابلوهای بدیع منظوم خویش را بعنوان حنک رستم و اسفندیار بوجود آورده که در شاهنامه بطور مشروح موجود است . در این زور آزمائی رستم پس از تحمل جراحات بسیار از ضربات تیر اسپنديار بکمک پدرش و تدبیر سیمرغ به تیر گز دست یافته و با کور کردن اسپنديار روئین تن که سلاحها بر بدن او کارگسر نبوده است او را مغلوب و مقتول میسازد . (در اقوام دیگر آربائی نیز هر یک قهرمان روئین تنی مشابه دارند مانند

آشیل در داستانهای یونانی و زیگفرید در روایات و افسانه‌های آلمانی).

پس از کشته شدن اسپنديار رستم پسرش بهمن را بدرخواست اسپنديار با آین رزم و جهانداری آشنا ساخته و آموژش او را عهده دار می‌شود تا آنکه گشتاسب قبل از مرگ خویش بهمن را احضار و سلطنت را بدو واگذار مینماید و بهمن با لقب اردشیر دراز دست مدتی در ایران سلطنت می‌کند و خواستار دختر خویش مشهور بهما می‌شود و او را بزنی می‌گیرد و ولیعهد می‌کند این گرفتار ساسان پسر بهمن را آزرده خاطر ساخته و از پدر دور می‌سازد.

اما از پدر خود دارای فرزندی بنام داراب می‌شود و پس از مرگ بهمن و مدتی سلطنت داراب را که هنگام زادن در صندوقی نهاده و بآب رودخانه فرات سپرده بود پس از سالها پیدامیکند و پادشاهی را با وی می‌سپارد. از وقایع مهم دوران سلطنت داراب یکی جنک با شعیب سردار عرب و پیروزی یافتن بر او است و دیگری جنک با فیلقوس پادشاه روم است (فیلیسپوس شاه مقدونیه) که پس از غلبه بر او دختر او را بزنی می‌گیرد لکن پس از جندي از بوی دهان وی زده شده دختر را بروم باز پس می‌فرستد و دختر قیصر که از داراب باردار شده بود اسکندر را بدینا می‌ورد.

آخرین پادشاه کیانی دارا پسر داراب است که پس از مدتی سلطنت گرفتار حمله اسکندر بایران می‌شود و پس از کوشش زیاد و سه جنک با اسکندر بدست دونفر از سردارنش جانو سیار و ماهیار بقتل میرسد. اسکندر دستور میدهد دارا را با تشریفات شاهانه بخاک سپارند و سرداران خائن اورا بکیفر رسانده دار می‌زند. اسکندر پس از مدتی

دختدار او روشنک را بزندی گرفته و سرانجام در سنین جوانی در بابل چشم از جهان فروبست و باينصورت سلسله کيانيان که اسكندر خود را در ايران جانشين آنان ميدانست خاتمه ميابد.

باید دانست که در برخی از منابع شرقی و روایات ملی ایران اشاره با آتش زدن استخر(پرسپولیس) از طرف اسکندر شده و در ترجمة نامه تنسر بگشتنشاه شاه طبرستان میگوید که اسکندر نوشهای مذهبی و تاریخی ایران را که بردوازده هزار پوست گاو نگاشته شده بود یکسره بسوزانید.

قسمت ۳

شاهنشاهان هخامنشی

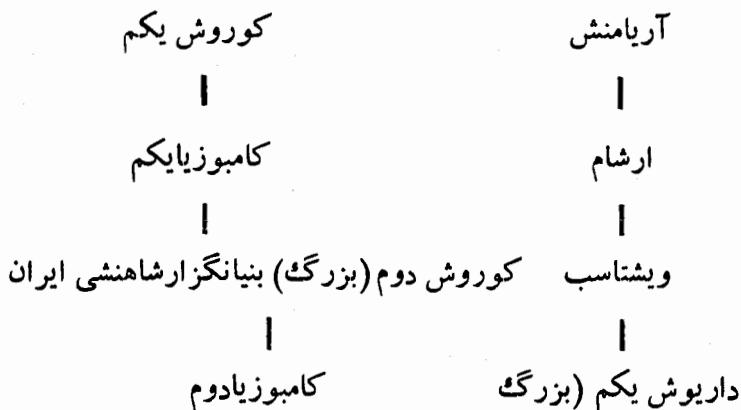
همانطوری که روایات ملی ایران در باب دومین سلسله باستانی که ایرانیان آنرا کیانی نامیده‌اند ذکر شد اکنون شرح دومین سلسله شاهان ایران که مورخین یونانی بنام هخامنشی ذکر نموده‌اند بعلاوه آخرین اطلاعاتی که از کاوش‌های قرن اخیر بدست آمده است از نظر خوانندگان خواهد گذشت.

پس از تصرف عیلام بدست آسور نیپال پادشاه جبار آسور در سال «۶۴۵ قبل از میلاد» عیلام بعنوان یک کشور مستقل از صفحه تاریخ رخت بریست و در همین اوان یعنی در سال ۶۵۰ قبل از میلاد رئیس قوم پارس بنام هخامنش در نواحی جنوب ایران و منطقه‌ای که فارس حالیه است سلطنتی ایجاد نمود که در تاریخ بنام

هخامنشی خوانده میشود پسر هخامنش بنام چیش پش یا تیس پس علاوه از فارس کشور عیلام را که خانواده پادشاهی و بطور کلی بیشتر طبقه حاکمه آن از طرف آسوریها نابود گردیده بودند اشغال و خود علاوه از پادشاهی پارس عنوان سلطنت آتشان (یا آنزان) را بخود اختصاص داده و بنام شاه بزرگ نامیده شد. ظاهرآ دو پسر چیش پش پس از مرگ او یکی از عنوان سلطنت پارس و دیگری پادشاهی آتشان را عهدهدار گردیدند. کوروش اول پادشاه آتشان گردید و برادرش آریامنش حکومت یا پادشاهی پارس را بر عهده گرفت ولی ظاهرآ عنوان پادشاه بزرگ به پسر ارشد یعنی کوروش تعلق گرفت و بدین طریق دوشاخه خاندان پادشاهی هخامنشی نمودار میشود که پس از بنیان گزاری شاهنشاهی جهانی ایران در زمان سلطنت کوروش دوم (کوروش کبیر) و وقایع سلطنت پرسش کامبوزیادوم (کامبوزیه دوم) و غصب سلطنت از طرف گومناتای مخدار ای یکم (داریوش کبیر) فرزند گشتاسب (ویشتاسب) که پسر ارشام و پسرزاده آریامنش هخامنشی بود با قتل گومناتای غاصب بشاهنشاهی ایران انتخاب و بدین طریق سلطنت از نخستین سلاله شاهنشاهی به دو مین شاخه آن منتقل گردید. و نمودار پادشاهان هخامنشی بشرح زیر است :

هخامنش موسس سلسله

چیش پش



پادشاهان هخامنشی ظاهرآ در زمان فراورتس (فرورتیش) پادشاه ماد تفوق و برتری پادشاهان ماد یعنی آریاهای شمال غربی را پذیرفتند و فراورتس سپس بمتحده و مطیع نمودن سایر اقوام آریانژاد و غیر آریائی فلات ایران پرداخته و از لحاظ تاریخی میتوانیم فراورتس را اولین پادشاه کشور ایران یعنی کسی که توفیق پیدا نمود آریاهای ایران را در زیر یک درفش گردآورد بنامیم (این امر در سلطنت فریدون) در داستانهای ملی ایران تائید میشود.

طبق نوشهای مورخین یونانی و جدیدترین مدارک مکشوفه در کاوش های باستان شناسان تفوق و فرمانروائی تسلطت آستیاز در

خانواده مادها بود لکن در زمان پادشاهی نامبرده دخترزاده او کوروش دوم هخامنشی در تاریخ ۵۵۰ قبل از میلاد با قیام علیه آستیاز و تسخیر همدان (هنگمادان) حکمرانی کشور ایران را از سلسله مادها به خاندان هخامنشی منتقل نمود و نکته قابل توجهی که در این انتقال سلطنت باستی در نظرداشت آنست که چه در داخل کشور ایران و چه در خارج اقدام کوروش بیشتریک تحول داخلی شباht داشت تا بیک فتح کشور خارچی توسط کشور دیگر (نه چنانکه سابقاً فی المثل هو و خشنتر کشور آسور را فتح نموده بود). واقوام و ملل بیگانه با توجه به نزدیکی خونی و نزدی و باصطلاح ملیت واحد دو قوم ماد و پارس را که هردو آریا و ایرانی بودند یکی میدانستند چنانکه پس از گذشت چند نسل باز مورخین یونانی جنگهای ایران و یونان را که در زمان داریوش و خشایار شاه انجام یافت و مربوط به خاندان هخامنشی پارسی نژاد بود بنام جنگهای مدیک ضبط نموده‌اند (این امر کاملاً صحت داستانهای ملی ایران را که در تاریخ متأخر با طرز تفکر ایرانی نگاشته شده و هنگام ضبط اسامی سلسله‌ها و رویدادهای تاریخی وجودان ملیت را بر قومیت مرجع شمرده و بنام ایران و ایرانی ثبت کرده‌اند تائید می‌کند) برخلاف نگاشته‌های مورخین یونانی که امور را از لحاظ صورت قضایا و باصطلاح فیزیکی مورد بررسی قرارداده و جنبه قومیت را بر ملیت ترجیح داده و حوادث تاریخی را منتسب به قوم ماد یا پارس دانسته و بمحرك اصلی رویدادها که خواسته اقوام آریانژاد فلات ایران و ایرانیت بوده است توجهی معطوف نگردیده است.

کوروش کبیر

کوروش کبیر شخصیت مشهور و شناخته شده دنیای باستانی است و بزرگی روح و عظمت رویدادهای تاریخی که بدست این پادشاه انجام یافته است بحدی است که یکباره صورت و معنای جهان باستان را دگرگون نموده و عصر جدید و مکتب نوینی را در جهان‌داری به جهانیان عرضه کرده است و بر همین مبنی است که شخصیت کوروش صرف نظر از آنکه در حقیقت بقوم پارس و ملت ایران تعلق داشته و بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران است لکن حقیقت وجود او از این مرحله فراتر نموده ایرانیک شخصیت جهانی است و بیشتر ملل قدیم یا شخصیت‌های عصر کنونی از طریقی خود را مرتبط با او و اور از خود میدانند چنانکه کتاب مقدس یهودی را فرستاد یهوا و ناجی ملت بنی اسرائیل دانسته و وزیرالسرپرسی سایکس‌مورخ متاخر انگلیسی خود و نژاد آریائی را مباهی میداند که نخستین فاتح بزرگ آریانزاد تا این پایه‌دار ای سجایای اخلاقی و صفات برجسته بوده است.

کوروش علاوه از مقام شامخی که بعنوان یک پیشوای بزرگ جهانی داراست از لحاظ نظامی نیز چون بیشتر نبردها را شخصاً هدایت و رهبری مینموده است از نخستین فرماندهان و سرداران بزرگ تاریخ بشمار میرود و ابتکارات او چهار لحظه‌تکنیکی (تعیینه الجیشی) و چهارجهت استراتژیکی (سوق الجیشی) مورد اعجاب و تحسین کارشناسان نظامی جهان است و برای نمونه در نبردهای با کرزوس پادشاه لیدی که دارای سوار نظام مشهور و تسليحات کامل بوده است و بر علیه کوروش اتحادیه‌ای از کشورهای مصر و بابل و اسپارت نیز تشکیل داده بود کوروش با استفاده

از سه اصل مهم جنگ یعنی اصول ضربت - سرعت - عافلگیری (جنگ و فنون آن بر پایه اصولی است که در ادوار مختلف تقریباً لایتغییر مانده و ترقی وسائل نظامی و تکنیک جدید نیز اصول جنگ را تغییر نداده است) ابتدا قبل از آنکه کرزوس بمتّحدین خویش ملحق گردد اورا در نبردی در گیرنوده و سوار نظام لیدی را با قرار دادن شترهای نیروی خود در برابر اسbehای آنها (اسب ازبوبی شتر متّفرو مشمیز است) دچار بی‌نظمی و مغلوب کرده و با عقب‌نشینی کرزوس و پناهندگی شهر سارد بامیدانکه زمستان سرد و کوههای صعب‌العبور تاروس مانع از این خواهد بود که تاریخیان بهار کوروش اورا تعقیب نموده و مزاحم او شود و با این فرصت می‌تواند تجدید نیرو کرده و ضمناً متّحدین او بکمکش خواهند شتافت آسوده در پایتخت خویش (سارد) در انتظار بهار بود که غلتاً پایتخت را در محاصره کوروش و سپاهیان او دید و این فرمانده بزرگ بار عایت اصل سرعت و عافلگیری فرصت تجدید نیرو و خود آرائی بدشمن نداده و با تسخیر شهر سارد یکی از نیرومندترین و غنی‌ترین امیر اطویرهای رقیب خود را با نبوغ نظامی خود بزانو در آورد و بافتح لیدی پایه وستون اصلی شاهنشاهی جهانی خویش را بنیاد نهاد.

شاهکار دیگر تاریخی کوروش که هرودوت مورخ یونانی مخصوصاً با آن اشاره نموده است از لحظه تعیته الجیشی «استراتژیک» استفاده از مجرای رودخانه فرات برای ورود بشهر بابل بوده است و بطوريکه بیشتر مورخین ذکر نموده‌اند با بل دارای حصار مستحکم و برجهایی بوده است که از طرف نبوکسدن زردو (بخت‌النصر) برای جلوگیری از حمله احتمالی مادها (با آنکه روابط بابل با کشور ماد دوستانه

بوده است) تقویت شده بود و با استحکامات مسوجود تسخیر بابل غیر ممکن مبنی نبود معهداً کوروش با حفر شبعتی آب رودخانه فرات را تقلیل داده و در فرصت مناسب نیروی خویش را از مجرای فرات وارد بابل نموده است. (برخی از مورخین نسبت بصحت این قسمت از حکایت هرودوت تردید کرده‌اند در حالی که هرودوت که کارشناس نظامی نبوده و نمیتوانسته است چنین موردی را از خود ساخته بکوروش نسبت دهد)

شرح حال کوروش از طرف مورخین باستانی مانند هرودوت و گزنهون و کتزیاس با اختلافاتی نگاشته شده و متاخرین نیز بتفصیل درباره این شخصیت تاریخی قلمفرسائی نموده‌اند و چون مقصود ما تکرار مطالب تاریخی دیگران نبوده بلکه تطبیق مطالب و شخصیت‌های تاریخی با روایات باستانی است بطور خلاصه متذکر می‌شویم که کوروش بنابر روایت اکثریت مورخین خصوصاً هرودوت که بازدیگی زمانی که بکوروش داشته است مفصلاً شرح حال این پادشاه و جنگ‌های او را ذکر نموده است او را دخترزاده آستیاز پادشاه ماد میداند.

(فرزنده ماندانه دختر آستیاز) و پسر کابوچیه پادشاه پارس آستیاز در اثر خوابی که دیده بود و معبرین تعبیر کرده بودند که دخترزاده او آسیا را تحت فرمان خویش در خواهد آورد اندیشناک شده و در صدد قتل کوروش برمی‌آید و ماموریت کشتن طفل شیرخوار را بیکی از سرداران خود بنام هارپاک و اگزار می‌کند و او که از قتل کودک شیرخواری بیزار است بیکنفر از شبانان خویش ماموریت اجرای امر پادشاه را و اگزار مینماید که مصادف با تولد نوزاد مرد همسر چوپان مزبور شده و با تمویض

دو کودک کوروش از مرگ نجات میابد و نزد شبانان نشوونما میکند تا اینکه بسن رشد رسیده و از طرف آستیاز شناخته میشود (دریک بازی کودکانه شاه بازی که کوروش عنوان سلطنت را در بازی بخود گرفته بودو پس از کی از درباریان مادی را تنبیه مینماید و با طرح شکایت موضوع نزد آستیاز هویت کوروش معلوم میشود) . آستیاز کوروش را نزد پدرش به پارس میفرستد ضمناً از هارپاک سردار خود که در اجرای امر پادشاه تسامح رواداشته بود با کشتن فرزند وی و خوراندن گوشتش به هارپاک انتقام میگیرد و همین امر سبب کینه و همکاری هارپاک با کوروش شده وی را در قیام علیه آستیاز تشویق میکند و در جنگ نیز کوروش از پشتیبانی هارپاک و برخی از سرداران مادی علیه آستیاز برخورد بوده است. کوروش همانطوری که در بالا ذکر شد پس از غلبه بر مادها دولت لیدی راتسخیر کرده و کژروش پادشاه اینکشور را مورد عفو قرارداده و از نزدیکان خود میکند. سپس برای تنسيق امور نواحی شرقی فلات ایران مدت پنج سال بشرق رفته و اقوام آریانژاد این نواحی را که ظاهراً کم و و بیش از شاهان ماد فرمانبرداری میکردند و پس از انتقال سلطنت ایران بخاندان هخامنشی با ایستی طوعاً او کرها اروی اطاعت نمایند مورد بازدید و ارزیابی قرارداده و بنابرگفته کتزیاس با ختیریان ابتدا از وی اطاعت نکردند لکن پس از آنکه او را قائم‌مقام پادشاهان ماد شناختند از وی فرمانبرداری کردند. کوروش پس از پنج سال غیبت از نواحی غربی کشور خویش بطرف غرب بازگشت کرد و بشرحی که ذکر شد با تصرف امپراتوری بابل بالطبع متصرفات بابلیها یعنی

تاکرانه‌های دریای مدیترانه و شهرهای فینیقی رانیز بتصرف در آورد و از سوی دیگر سردار مادی خودهار پاک را مأمور مطبع نمودن شهرهای یونانی آسیای صغیر نمود و این کلندی‌ها جزو شهر که اهالی آن بطور کلی کوچ نموده و سر انجام در نواحی جنوی کنونی کشور فرانسه کلندی ماسیلیا (مارسی کنونی) را تشکیل دادند بقیه یا بطور رغبت و یا بزور اسلحه باطاعت کوروش در آمدند کوروش در او اخ سلطنت خویش برای دفع خطر ماشازتها یا بقول دیگر داهی‌ها عازم شمال شرقی کشور خود گردید و برای اطمینان از نواحی عقب جبهه خود ساتراپی باخترا به ویشناسب (گشتاسب) که از شانه دوم سلسله هخامنشی بود سپرد و خود عازم کرانه‌های جیحون و سیحون گردید و با بنانمودن چند شهر و دژ برای نگهبانی مرزهای کشور از سیحون عبور ننموده در جنگ خونینی که باما شازتها در گرفت این فرمانروای بزرگ با تعدادی از سردارانش زندگی خود را در راه تحقق بخشیدن با آرمان بزرگ و انسانی خویش که بسط دادگستری و آرامش در جهان زمان خود بود از دست داد و ظاهرآ جنازه وی را با باقی مانده سپاهش بزادگاه او بر گرداند و در مقبره مشهور او که اکنون نیز باقی و پایدار است بخاک سپردند.

**کابوجیه - کاووس - کابوس (فابوس) - کامبیز (خود کام)
کامبوزیا -**

پسر کوروش که هنگام حیات پدر بعنوان نایب السلطنه نواحی غربی امپراطوری ایران در بابل مستقر بود و پس از مرگ کوروش بپادشاهی برگزیده شد. از کارهای کابوجیه یکی جنک باما شازتها و دیگری اجرای

آخرین برنامه کوروش یعنی تصرف کشور مصر تنها دولت بزرگ که هنوز بتصرف پارسها در نیامده بود میباشد . از روایات مختلف و آثار مکشوفه استنباط میشود که کابوچیه علاوه از مصر کشورهای دیگر مجاور آن رانیز حداقل باطاعت صوری وادر نموده است مانند سیر نائیک و حبشه که در این تاریخ بر قسمتی از شبه جزیره عربستان (کشور سبا) نیز حکمرانی داشته است (هاماوران)

کابوچیه در تاریخ به خشونت و استبداد رای مشهور است و از کارهای زشت وی قتل برادرش بر دیامیباشد که طبق نگارش برخی از مورخین بدستور اوی صورت گرفت .

کابوچیه در بازگشت از مصر خبر شورش یکنفر از مغها بنام گثوماتا که خود را بعلت شباهت زیاد بر دیاپسر کوروش معرفی نموده و کشور را تصرف نموده بود شنید و بطرزی که با قول مختلف نقل گردیده خودکشی کرده یا مقتول شده است .

با قتل کابوچیه و سلطنت گثوماتا نظام شاهنشاهی کوروش برای مدتی از هم گیسخته شد تا داریوش پسر ویشتاب هخامنشی که از همراهان کابوچیه در فتح مصر بود با بازگشت با ایران و کنگاش با هفت نفر از سران پارسی بکمک دختر کوروش که همسر بر دیای دروغی شده بود از راز گثوماتا پرده برداشت و با قتل گثوماتا سلطنت وی و قدرت مغها خاتمه داد و سپس بفرونشاندن آشوبهایی که در سراسر کشور برپاشده بود پرداخت .

(در کتبیه بیستون داریوش شرح شورشها و فتوحات خویش را بطور مسروح ذکر نموده است) .

داریوش پس از برقراری نظم در شاهنشاهی ایران تشکیلات‌نویتی برای کشور وضع نمود و ضمیناً با تصرف تراس و مقدونیه و نواحی شمالی یونان باعبور از رود دانوب عبور نموده سرزمین سیستان را نیز مورد تجاوز قرار داد و در نواحی شرقی نیز سند و پنجاب را بشاهنشاهی ایران اضافه کرد.

احداث راهها خصوصاً راه پادشاهی که سارد را بشوش وصل مینموده و ترتیب پست و مواصلات و تعیین واحد پول کشور (داریلک) و تدوین قوانین همه از کارهای این مصلح بزرگ است که بالداره بزرگترین امپراتوریهایی که تاریخ تا آن زمان بیاد نداشته است نام خویش را در میان بر جسته ترین رهبران بشری ثبت نمود و مورخین بالاجماع او را شایسته لقب کبیر شناخته و بنام داریوش بزرگ مینامند.

در اوآخر پادشاهی داریوش عده‌ای از یونانیان آسیای صغیر بکمک آتنیها شورش نموده و شهر سارد پایتحت لیدی را تصرف کرده آتش زدند.

داریوش با عزام قوائی شورشیان را مغلوب سارد را باز پس گرفته ضمیناً در صدد تنبیه آتنیها برآمدویکی از سردارانش بنام مردانیوس (مردان) را مامور تدارک و انجام این مسئله کرد لکن در اثر تصادف سوء تعدادی از کشتی‌های مردانیوس در کرانه‌های یونان (مونت آتوس) دچار طوفان شده و غرق می‌شوند و عده زیادی از نیروی ایران در اثر این سانحه از بین می‌روند و با وجود این لطمہ طبیعی ظاهرآ قسمت کمی از نیروهای ایران در کرانه‌های یونان پهلو می‌گیرند و بنابرگ نه یونانیها با آنکه

بعش مرکزی سپاه که مرکب از پارسها بودند قلب یونانیها را شکست داده و ادار بعقب نشینی کرده بودند لکن دو جناح که از اقوام دیگر شاهنشاهی ایران ترکیب شده بودند در برابر جنگ تن بتن پایادگان زره پوش یونانی که هم از سلاح تهاجمی بهتری برخوردار و هم زره پوش بوده و سلاحهای کوتاه ایرانیها با آنان کارگر نبود با وجود ابراز دلاوری ییمانند که دست خالی نیزه یونانیها را از کف آنها گرفته و میشکستند نتوانستند مقاومت نمایند (یونانیها بعلت اینکه در خاک کشور خویش جنگ میکردند از روحیه بهتر و تفوق نفرات نیز قطعاً برخوردار بودند) مجبور بعقب نشینی شده و بکشتهای خویش بازگشته و خاک یونانرا ترک نمودند. این واقعه که به جنگ ماراتن معروف است بعلت اهمیتی که در جهان آنروز ایرانیها (پارسها و مادها ...) دارا بودند و بعنوان ملت مغلوب نشدنی شناخته شده بودند بقدرتی واقعه عظیمی در تاریخ یونان تلقی گردید که تقریباً یکی از مبادی تاریک هلنیسم تلقی میشود و هنوز هم جزو ورزش‌های المپیک دو ماراتون جای مخصوص بخوددار در حالی که در برخوردهایی که ایرانیها با اقوام مختلف یونانی پیدا کرده بودند شاید چندین ده بار یونانیها را مغلوب کردند لکن چون این موضوع یک امر عادی تلقی میشد شاخ و برگی باین جنگها داده نشد و با وجود غیر تمندی که یونانیها در نوشت‌های خویش برای خود قائلند ظاهرآ ایرانیها در هیچیک از آثار باستانی خود آنانرا بنام یک قوم جنگجوذ کر ننموده‌اند و تنها فلاسفه و دانشمندان یونانی همواره مورد احترام ایرانیان بوده‌اند. (رویه‌ای که سیاهیان ایرانی هنگام حمله اسکندر در نبرد گرانیکوس پیش گرفته و پیاده نظام زره پوش یونانی را بعنوان سربازان پشت جبهه بکار برده و بیست-

هزار سوار ایرانی یاسی و هشت هزار نیروی زره پوش مقدونی روی برو
گردید موید نظریه فوق است و تنها نبوغ نظامی اسکندر و اقبال او بود
که اورا از شمشیر سپهرداد سردار ایرانی و لشگرش را از نابودی نجات
بخشید).

در قرون بعد بطوریکه خوانندگان استحضار دارند امپراطوری
بیزانس (روم شرقی) که بیشتر از عناصر یونانی تشکیل شده بودبارها با
سپاهیان ساسانی در میدان جنگ رو بروشدند و برای اینکه ارزیابی جنگی
که ایرانیها برای یونانیها قائل بودند روشن شود عین گفته فردوسی شاعر
بزرگ ماذیلا نقل مبتدی.

بدیلم هنرهای رومی همه

بسان رمه روزگار دمه

اگر بار دیگر چنین کار زار

بیفتند همی رومیانرا بسکار

جهانرا توبی لشگر روم دان

هعه تیغ پولادشان موم دان

مقصود ما از ذکر سطور بالا این بود که هنگام نگارش و قضاوت
امور تاریخی نقل قول و داستانهای منقول از طرف نویسنده‌گان ملل را
در باره خود آنها همیشه بایستی باقید احتیاط تلقی کرد و نمیتوان بعنوان
سند تاریخی مورد استناد قرارداد چون امر طبیعی است که تعصب ملی
یاقومی مورخین مذکور اجازه نمیداده است که مسائل را بادینه بیطری فانه
نگریسته و نسبت بآن قضاوف صحیح نمایند.

داریوش برای تنبیه مجدد یونانیها (آنیها) مشغول تدارک بود که

بس درود حیات گفت و پرسش گزرس (خشاریارشا) جانشین او گردید.

خشاریارشا در شروع سلطنت خویش پس از فرونشاندن شورش مصر متوجه یونان گردید و پس از عبور از هلیسپونت کلیه کشوری شمالی یونان فرمانبرداری خویش را نسبت به‌وی اعلام داشتند و سپاهیان ایران پس از عبور از گردنه ترمومپیل و انهدام و درهم شکستن مقاومت پادشاه اسپارت (لئونیداس) و لشگریان یونانی آتن را تصرف و بقولی آتش زد (بنلاقی آتش زدن شهر سارد) در اینجا نیز در قضاوت مورخین یونانی بیک مغلطه فاحش که متسافانه تا حد وفاحت پیش رفته است برخورد میکنیم و آنان سعی نموده‌اند فتح کامل خشاریارشا را با پریدن از شاخه‌ای بشاخه دیگر در تاریخ خویش شکست توجیه نمایند بدین معنی که در اصطلاح نظامی اشغال هدف نظامی را توسط پیاده یا سواره نظام فتح می‌گویند و هدف خشاریارشا از لشکرکشی یونان اشغال و تنبیه آتن بود که به‌هدف نظامی خود نائل گردید و در سرتاسر خاک یونان هدف نظامی دیگری نداشت که با عدم موقیت رو برو شود.

چون یونانیها عده از زنان و کودکان خویش را با کشتنی از آتن خارج نموده و تعدادی کشتنی جنگی نیز برای حمایت آنها تهیه دیده بودند ظاهرآ در برخوردی که در خلیج سالامین بین کشتهای یونانی و ایرانی که ملاحان فنیقی و مصری آنها را هدایت می‌کردند در گرفت فنیقها چون شهامت لازم را بروز ندادند از طرف خشاریارشا تنبیه و چند نفر از آنها را گردند زدن و این موضوع سبب گردید که ملاحان فنیقی بعنوان قهر کشتهای خود را برداشته و بسواحل کشور خود بازگشت

نمودند.

باتوجه باینکه در این برخورد لطمیه‌ای به هدف اصلی خشایارشا که فتح آتن بوده است وارد نیامده جزاینکه این واقعه دریائی رایک امر فرعی فرض کنیم اثر دیگری نمیتوان بر آن مترتب دانست و پس از فتح آتن هنگام بازگشت بخاک آسیا نیز نیروی دریائی یونان نتوانست در خطوط بازگشت پادشاه ایران ایجاد اخلالی نماید با اینحال یونانیها شکست کامل خویش را در برابر سپاه ایران با ایجاد هووجنجال بعنوان جنک سالامیس (منتسب بخلیج سالامین) پرده‌پوشی کرده و یک حقیقت متقن تاریخی را واژگون جلوه داده‌اند و عجب‌تر از آن اینست که برخی از تاریخ نویسان ایران نیز عین نوشته‌های مورخین یونانی را بعنوان مستند تاریخی در ذهن جوانان ایرانی جایگزین مینمایند.

در بازگشت خشایارشا با ایران فرماندهی سپاه ایران به مردانیوس (مردان) واگذار شد و نامبرده بار دیگر نیز آتن را اشغال نمود و چون خشایارشا در بازگشت با ایران دیگر نسبت به امور یونان توجهی نداشت و بهدف خویش که تبیه اتنیها بودنائل شد و از طرف دیگر چون در اعماق هر مقصودی باید نتیجه اقتصادی امر را جستجو نمود مثلاً تصرف مصر یا بابل برای امپراطوری هخامنشی متضمن منافع فراوان بازحمت کمتری بوده است لکن اشغال کشور فقیری مانند یونان ظاهراً با هزینه‌های گزارفی که بعلت بعد مسافت برای لشکرگشی یا نگاهداری نیرو در خاک یونان ضروری بود منافعی در بر نداشته است.

مردانیوس و سپاهانش پس از مدتی توقف در خاک یونان بدون

اینکه هدف یادستوری از خشایارشا داشته باشند معطل و در خلال این مدت یونانیها به تکمیل اتحاد ورفع اختلافات بین خویش پرداختند و نیروی مجهزی که از صدهزار نفر مت加وز بوده است ترتیب داده و برای شروع جنک علیه پادگان ایرانی منتظر وصول تفال موافق از طرف غیبگوی معبدالله گردیدند.

از طرف دیگر مردانیوس و سپاهیان ایران که از طول توقف در یونان خسته شده بودند اسپارتیها را دعوت بجنک میکردند لکن آنها حاضر به نبرد نمیشدند در این او ان یکی از سرداران ایران بنام ماستیس بتهائی ییک قسمت از سپاهیان یونان حمله کرد و بعلت کشته شدن اسپش مدت زیادی پیاده با سپاهیان یونانی به نبرد پرداخت و بنا بر گفته هرودوت بعد از مدت درازی که مقاومت نمود در اثر انبوه لشگریان خصم بقتل رسید.

مردانیوس نیز پس از حمله بسپاهیان اسپارتی نخست اسپش و سپش خودش با وجود ابراز شجاعت زیاد کشته میشود و سپاهیان ایرانی که سردار خود را کشته میبینند باین نظمی بطرف اردوگاه خود عقب نشینی میکنند و تنها قسمت زیر فرماندهی یکی از سرداران بنام آرتا بازوس که از ابتدا با توقف در خاک یونان موافق نبود و در جنک شرکت نکرده بسود موفق میشود سپاهیان خویش را سالم از خاک یونان خارج نماید.

در تأیید مسئله مربوط اینکه اشغال یونان برای ایرانیان فائدہ ای در بر نداشته است بذکر عین قسمتی از نشوشهای هرودوت در مورد این جنک (جنک پلاته) میپردازیم. هردوت میگوید پس از قتل

مرد آنیوس سردار ایزانی و غارت ازدوگاه او ذجادر ذیقتیمش نصیب فرمانده اسپارتها شد و نامبرده با ملاحظه بزرگی و زیائی چادر و صندلیها و ظروف طلا و نقره‌ای که درون آن بود با آشپز مخصوص سردار ایرانی دستور طبخ غذای معمولی مردانیوس را میدهد و ضمناً برای خودش نیز دستور تهیه غذای اسپارتی که هر روز جهت او ترتیب میدادند داده و پس از حاضر شدن هر دو غذا در ظروف مخصوص آنها چند نفر از سرداران یونانی دیگر را به چادر مرد آنیوس دعوت نموده و هر دو غذا را با ظاهر قهای آنهانشان داده و اظهار مینماید بینند تقاوتش زندگی ما با ایرانیها تا چه پایه است و آیا ایرانیها با داشتن اینهمه جاه و تعمت بچه منظور بسرزمین یونان - آمده‌اند آیا در پی بدست آوردن فقر و بیچارگی ما بخاک ما تجاوز نموده‌اند .

سیاست جانشینان خشایارشا بخوبی نشان میدهد که آنها زود باین موضوع پی‌برده و برای تضمین تفوق جهانی و تحمیل فرمانبرداری خویش بر یونانیان دیگر باشغال یونان دست نزد و از در دیگری وارد شدند یعنی با ایجاد اختلاف بین شهرهای یونانی و اجرای سیاست توازن نیروها (که در قرون ۱۸ و ۱۹ از طرف انگلستان نسبت به کشورهای اروپائی اعمال میشد) شهرهای یونانی را برای حمایت پولی و لشکری محتاج خود نموده اراده خود را بر آنها تحمیل و شرایط خویش را بعنوان فرمان پادشاهی بر آنان دیکته میکردند .

آرتاگزرس - (اردشیر دراز دست)

۴۶۵ قبل از میلاد فرزند خشایارشا مدت طولانی سلطنت کرد و

از وقایع مهم سلطنت او شورش مصریها بکمل آئینها است که نیروهای مصری و یونانی در هم شکسته شدند. اردشیر دراز دست در روایات باستانی ایران بنام بهمن ذکر گردیده است.

داریوش دوم (۴۲۴ قبل از میلاد)

بعد از درگذشت اردشیر دراز دست ابتدا فرزندش خشاپارشای دوم جانشین او گردیده و او توسط برادر دیگرش بنام سغدیان بقتل رسید سپس پسر دیگر آرتاگزرش بنام اخوس علیه سغدیان قیام و او را مقتول و خود بنام دارای دوم (داریوش دوم) بسلطنت رسید. داریوش دوم مدت بیست سال یعنی تا ۴۰۴ پیش از میلاد حکمرانی نمود. داریوش دوم با خواهر ناتنی خویش بنام پاریزاتیس (پریزاد) ازدواج نمود و از او دارای دو فرزند شد یکی ارشاک (که بعد از پدر بنام اردشیر دوم پادشاه شد) و دیگری با اسم کوروش که در تاریخ به کوروش اصغر مشهور است. در زمان دارای دوم دو نفر از ساتراپهای ایرانی بنام تیسافرنس ساتراپ لیدی و فربنا بازو ساتراپ داکلسیون باشند پیلاماسی خویش نفوذ ایران را بتدربیح بر جهان هلنیسم توسعه دادند مخصوصاً تیسافرنس اسپارت را برعلیه آتن تحریک و وارد جنک کرد کوروش اصغر با اعمال نفوذ مادرش پاریزاتیس بسمت نایب السلطنه آسیای صغیر تعیین گردیده و با شخصیت بارز و مردم داری که داشت چه در میان اتباع ایران و چه در بین یونانیها محبوبیت و احترام زیادی کسب نمود ضمناً در صد تهیه نیروئی جهت خویش بود و بهمین منظور به

اسپارتیها نزدیک و آنها را در جنگ علیه آتن کمک نمود و با پشتیبانی
وی سردار اسپارتی لیزاندر در ۴۰۵ قبل از میلاد پیروزی قطعی بر آتن
بدست آورد.

ضمّناً تیسافرنس ساتراپ لیدی فعالیت کوروش را در تجهیز نیرو
بدربار هخامنشی (پدرش دارای دوم) گزارش نمود و کوروش به دربار
احضار شد لکن ورود او مصادف با درگذشت پدرش بود. بعد از
داریوش دوم با وجود اعمال نفوذ و فعالیت مادرشان بنفع کوروش
معهداً برادر بزرگتر آرشاک بنام اردشیر دوم بتحت سلطنت هخامنشی
جلوس کرد و بنابر روایات یونانی کوروش در جریان تشریفات تاجگذاری
اردشیر دوم برای قتل او سوء قصدی ترتیب داد که با آگاه شدن پادشاه
توسط تیسافرنس) کوروش را دستگیر و دستور قتل وی صادر گردید
لکن با وساطت مادرش بخشیده شده و دوباره بسمت نایب السلطنه
آسیای صغیر تعیین و رهسپار محل فرمانروائی خویش شد.

کوروش پس از ازورود با آسیای صغیر بجمع آوری نیرو پرداخته و سیزده
هزار یونانی مزدور و یکصد هزار نفر سپاه محلی ترتیب داده بر علیه برادرش
اردشیر دوم بسوی شرق حرکت نمود و در صحرا بین النهرين در محلی بنام
کوناکسا (Cunaxa) بانیروی اردشیر مصادف و کوروش که خود
شخصاً بقلب سپاه و شخص اردشیر دوم حمله کرده بود با زوینی که
 بصورت وی اصابت کرد بقتل رسیده و سپاه او پراکنده شدند.

قسمت یونانی سپاه کوروش که فرماندهانش نیز در یک ملاقات دستگیر
واعدام شده بودند گز نفوذ مورخ معروف یونانی را که جزو افسران بود برهبری

خویش انتخاب واز راه کردستان و ارمنستان بطرف کرانه‌های دریای سیاه شروع یه عقب نشینی نمودند و با زحمات زیاد و تلفات قابل توجه‌خصوصاً در کوههای کردستان بسواجل بحرا سود رسیده و سپس بنواحی یونانی نشین رهسپار شدند. شرح عقب نشینی مزدوران یونانی در کتاب معروف (آنابازیس) (*Anabasis*) تالیف گزنوون بطور مسروچ نگاشته شده است و متسافانه بشرحی که اینک تو ضیح داده می‌شود داشتباه کوروش در هدایت یک سپاه بیگانه به خاک ایران و منطقه شاهنشاهی هخامنشی و بیان یک نکته تاکتیکی که از طرف یونانیها اخذ و در کتاب آنابازیس توسط گزنوون به نسلهای بعدی یونانی منتقل گردیده از زمرة عواملی است که در انقراض شاهنشاهی هخامنشی نمیتوان تاثیر آنرا انکار نمود بدینقرار (در آغاز بنیانگزاری شاهنشاهی ایران توسط کوروش بزرگ معمولاً در جنگهای که برای کشور پیش آمد مینمود همه افرادی که میتوانستند سلاح برد اشته و در نبرد شرکت کنند آماده بودند تا در صورت لزوم به صفوف جنگاواران بپیوندند لکن هنگام صلح هر کس بکار و حرفة خود بازگشت مینمود و تنها سپاه جاویدان بود که همیشه پابرجا و آماده هر نوع مأموریت جنگی چه در زمان و صلاح و چه هنگام جنگ بشمار میرفت).

افراد این سپاه دارای عالیترین تربیت نظامی بوده و تعداد آنها را مورخین ده هزار نفر نگاشته‌اند. سپاه جاویدان هسته مسرکزی نیروئی بشمار میرفت که مدت دو قرون و نیم نگهبان شاهنشاهی جهانی هخامنشیان

بود.

سلسله هخامنشی بالقوه هم از لحاظ ثروت وهم از جهت ذخیره انسانی قدرت آنرا داشت که نیروی دائمی دههای بر سپاه جاویدنگهداری کند. لکن با تسلط بر دول بزرگ جهان باستان توسط کوروش کبیر تنها کشور باقیمانده یعنی مصر نیز توسط پسرش کابوچیه بتصرف درآمده بود و دیگر در دنیا آنروز خطر بزرگی برای امپراتور ایران احساس نمیگردید که ایجاب نگاهداری نیروی دائمی زیادتری را نماید با توجه باین امر و عایت صرفه اقتصادی سپاه ده هزار نفری جاویدان در زمان صلح کافی بنظر میرسید و از طرف دیگر روح آزادمنش بنیانگذاران شاهنشاهی هخامنشی سنتی را پایه نهاده بودند که در امور داخلی کشورها و ملل تابعه جز در موقع ضرورت دخالت ننمایند و حفظ نظام در کشورهای تابعه نیز بر عهده ساتر اپهای پادشاهان محلی و سپاهیان آنها بود. پاینصورت پس از شکست کوروش اصغر و بلا تکلیف ماندن سیزده هزار نفر یونانیان مزدور که جزو سپاه وی بودند از طرف اردشیر دوم با اتخاذ یک رویه جوانمردانه و انسانی از محاصره و نابودی یونانیان صرف نظر و با آنها امکان داده شد که بسوی کشور خویش بازگشت نمایند منتهی تامد تی تعدادی از سپاهیان ایران دور ادور آنhar اهرماهی و نظارت مینمودند چون این نوع گذشتها باطریز تفکر یونانیها خصوصاً گزنهون که رهبری سپاه یونانی را در عقب نشینی بر عهده گرفته بودهم آهنگی نداشت آنرا حمل بر عدم تو انانی وضع حکومت هخامنشی کردند و همین امر نسلهای بعدی یونانی را تحریک برای تجاوز بقلمرو شاهنشاهی هخامنشی نموده و وحشتی که یونانیها قبل از حرکت کوروش اصغر بداخله کشور ایران داشتند

از بین رفت برای توضیح بیشتر باید یاد آور شد که در اوائل کتاب آن بازیس بخوبی استنباط می شود که در شروع عزیمت کوروش بارهالشگریان او بعلت این شایعه که ممکنست این لشگر کشی بر علیه پادشاه بزرگ یعنی شاهنشاه ایران باشد سر بشورش برداشتند و کوروش با وعده بالا بردن حقوق بزم حملت آنها را ساكت و حاضر به اطاعت کرد.

(نکته دیگر از نظر نظامی اینست که در قرن مؤخر در جنگهای اسکندر علیه داریوش سوم می بینیم که اسکندر همان تاکتیک کوروش اصغر را بکار بسته یعنی با تعدادی از نخبه ترین افراد خویش شخص پادشاه یعنی داریوش سوم را مورد حمله قرار داده است و متأسفانه نتیجه مستقیم همین تاکتیک چه در جنک ایوس و چه در نبرد گوا کمل منجر بفرار داریوش در موقعی شده است که سواران ایرانی جناح مقدونیها را در هم شکسته و وادار به عقب نشینی کرده بودند و احتیاج بذکر نیست وضع سپاهی که فرمانده آنها در حال فرار باشد چه خواهد بود حتی اگر تصور کنیم که هشتاد درصد موج جنک نیز بنفع این سپاه جریان داشته باشد).

بعد از نبرد گوناکسا سیاست عمومی ایران در یونان تغییر جهت داد و چون اسپارتیها بکوروش اصغر در قیام علیه اردشیر دوم کمک نموده بودند ساتراپهای ایرانی خصوصاً فارنابازوی با کمک به آتن و تشکیل اتحادیه ای علیه اسپارت ناوگان اسپارتی را در سال ۳۹۴ قبل از میلاد در کیدوس در هم شکسته و ناوگان شاهنشاهی ایران برای نخستین بار وارد آبهای پلوپونز شدند و با صلح آنتلسیداس در ۳۸۷ قبل از میلاد تفوق ایران بر جهان یونانی تثبیت گردید و این پیمان صلح نیز یک قرارداد دو جانبی

که با موقعیت مساوی بین دو دولت امضاء شده باشد نبود بلکه فرمانی بود که از طرف پادشاه بزرگ (اردشیر دوم) صادر و حدود منطقه استیلای شاهنشاهی ایران و شهرهای یونانی را تعیین و روشن نموده بود . اردشیر دوم پس از چهل و شش سال سلطنت در سال ۳۵۸ پیش از میلاد وفات نمود و سلطنت به پسرش اخوس رسید که بنام اردشیر سوم بپادشاهی رسید اردشیر سوم از پادشاهان نیرومند سلسله هخامنشی است صرفنظر از اینکه با کشتن بیشتر شاهزادگان هخامنشی کشور را از وجود جانشین لایق برای حکمرانی محروم نمود لکن در فرو نشاندن انقلاباتی که در نقاط مختلف شاهنشاهی هخامنشی روی داده بود منتهای قدرت را بخرج داد سوریه و مصر را که مدت‌ها در حال انقلاب بودند تسخیر کرد و قدرت مرکزی را در سراسر خطه شاهنشاهی ایران مستقر نمود . متأسفانه درست در زمانی که قدرت مقدونیه روز بروز زیادتر می‌شد و ایران احتیاج به زمامدار لایق و مفتولی داشت اردشیر سوم بدست یکنفر خواجه بنام (باگواس) (Bagoas) که در اداره کشور نیز با کارданی شرکت داشت مسموم گردید و فرزندان وی نیز بدست همین خواجه بقتل رسیدند و چون از شاهزادگان درجه اول خاندان هخامنشی کسی برای جانشینی نمانده بود یکنفر از نوادگان داریوش دوم بنام داریوش سوم بسلطنت ایران برگزیده شد .

دارا (داریوش سوم) کدمان ۴۳۶ پیش از میلاد

هنگامی که بزرگترین خطر شاهنشاهی هخامنشی را تهدید نمود و فیلیپ پادشاه مقدونیه با ترتیب فالانژهای مقدونی کشورهای یونانی را یکی پس از دیگری مغلوب و اتحادیه یونانیها را بر علیه ایران تشکیل میداد مردی بزمادری شاهنشاهی هخامنشی برگزیده شد که با وجود سابقه شجاعت فردی و زیبائی مردانه از نبوغ و قدرتی که بتواند در برابر خطر قد علم کرده و کشور را از غرقاب مهلهکه نجات بخشد عاری بود و متأسفانه حوادث بعدی نشان داد که شجاعت فردی نمیتواند جایگزین ظرفیت اخلاقی و ابتکار قرماندهی شود و لذا داریوش در برابر حمله اسکندر مقدونی با تمام امکانات مادی و انسانی که شاهنشاهی هخامنشی با اختیار او گذارده بود نتوانست دفاع مقتضی را بعمل آورد و در میدانهای جنگ ایوس و گوا کمل که سرداری سپاه ایران را شخصاً به عهده گرفته بود بدون آنکه با تفوق تعداد نفرات ابتکار عملیات را بدست بگیرد با جنبه دفاعی بدون هیچگونه عکس العمل سریع نظامی دربرابر رویدادهای میدان جنگ در قلب سپاه با ایفای رل تماشاچی پایمردی لازم رانموده با فرار خود موجبات شکست بزرگترین امپراطوری زمان خود را فراهم کرد.

قسمت سوم

مقدونیه و اسکندر

مقدونیه کشور کوچکی در شمال یونان بود که در زمان داریوش

اول با قبول فرمانفرمائی داریوش کبیر جزو امپراطوری ایران محسوب میگردید.

هنگام لشکر کشی بزرگ خسایار شا یونان الکساندر پادشاه مقدونیه (جد اسکندر کبیر) همراه نیروی ایران بود.

مردم مقدونیه با آنکه از تزاد یونانی نبودند لکن تحت تاثیر تمدن و تربیت وادیات یونانی قرار گرفته و خود را یونانی میدانستند. مقدونیها مردمی جسور و بگله داری و کشاورزی اشتغال داشتند و طرز زندگانی باصطلاح ایلاتی آنها زمینه تهیه و ترتیب نیروی سوار را تسهیل مینمود همانطوری که ایرانیها در ترتیب اسب و سواری مهارت داشته و بیشتر اسامی آنها به اسب ختم میشد مانند تهماسب - زرسب - گشتاسب نام پدر اسکندر نیز فیلسپوس ترکیب از دو کلمه فیل و هیسیوس بمعنی (دوست دارنده اسب) بود. ایرانیان با نیروی سواران خویش که از لحاظ نظامی دارای قدرت و سرعت و بودند شاهنشاهی جهانی هخامنشی را بنیان نهادند و در حرکت بسوی غرب با جهان یونانی که دارای تمدن و دانش و فرهنگ ممتازی بود برخورد کردند. یونانیها با آنکه در کلیه های آسیای صغیر و قشت یونانی نشین آسیا تابع امپراطوری ایران شدند لکن با مقاومت سرمهختانه خویش در یونان اروپائی و در دریا توانستند موجودیت و تمدن هلنی را محفوظ بدارند و ضیمناً نویسنده کان و مورخین یونانی بمنظور تقویت حس وطن پرستی و مقاومت ملل یونانی با بزرگ نمودن (باصطلاح اگراندیشمان) اعمال شجاعانه و قهر مانانه یونانیها که در برابر آرتشهای ایران مقاومت

نموده بودند ضمن تقویت و جدان ملی و نژادی یونانی تو هم برتری طبیعی و شکست ناپذیری ایرانیان را که در ذهن اکثر ملت‌های آننصر جایگزین بود باطل نموده و با تجزیه و تحلیل نقاط ضعف شاهنشاهی هخامنشی امکان درهم‌شکستن این بنا را مور مطالعه قرار دادند.

پیاده نظام زره پوش یونانی با آنکه در نبردهای دفاعی دارای ارزش زیادی بود لکن در عملیات تهاجمی بنهای قدر نبودند که با سرعت و غافلگیری با اشغال سرزمین خصم شاهد فتح را در آغوش بگیرند همچنانکه چندین بار یونانیها در شورش مصریها بكمک آنان رفتند لکن خود طعمه و مغلوب سواران ایرانی شدند. فیلیپ (فیلیپوس) که مرد صاحب داعیه و آرزوی رهبری قیام یونانیها علیه ایران را در سر داشت ابتدا ضمن ترتیب فالانژهای مقدونی ترتیب سواره نظام زره پوش مقدونی را داد که همداری تحرک و سرعت و نیروی ضربت بود هم با دارا بودن زره در برابر ضربات خصم مصونیت داشت. نیزه سواران مقدونی دارای طول و استحکام بیشتری بود و شمشیر آنها از قمه کوتاه سواران ایرانی درازتر و مؤثر تر بود ضمناً نیروی مقدونی از پیاده و سوار جزو آرتیشن دائم محسوب میشد و دارای تمرین منظم بود در حالی که نیروی شاهنشاهی هخامنشی غیر از سپاه جا و بد بقیه از سواران و پیادگان چریک ساتراپهای تابعه امپراتوری ایران تشکیل میشدند. فیلیپ برای بسط قدرت خویش در جهان یونانی مدت‌ها با آنها به پیکار پرداخت و هنگام کشته شدن او یک ارتش منظم زره پوش کار آزموده که در جنگهای متعددی شرکت نموده بودند و دارای تجربه جنگی

کامل بودند تحویل اسکندر گردید و نامبرده با نبوغ نظامی خویش که مورد قبول جهانیا نست با استفاده از تاکتیکی که کوروش اصغر در نبرد کوناکسا بکار برده بود بشخص داریوش سوم که فرماندهی سپاه ایران ایران را بعده داشت حمله کرد . (یک نیروی نظامی بمنزله جانوری است که فرمانده مغز آنرا تشکیل میدهد) و با از کار افتادن مغز و قوه عاقله و محرکه از کار افتادن و فلجه شدن هر موجودی حتمی است . بدینظریق بطوریکه ملاحظه میشود با شکست داریوش سوم (دارا) از اسکندر مقدونی سلسله هخامنشی همانند کیانیان با وجه مشابهی پایان مییابد .

فصل ششم

تطبیق تاریخ هخامنشی با کیان

تعدادی از خاورشناسان و مورخین سلاطین کیان را غیر از هخامنشیان میدانند و آنانرا منتب بشرق ایران می‌شناستند. دیاکونوف روسی در تاریخ ایران باستان خود نیز کوی یا کاوی‌ها را از فرمانروایان مشرق ایران میداند که پیش از هخامنشی‌ها در نواحی خاوری فلات ایران سلطنت داشته‌اند. نگارنده یا اذعان باینکه تعدادی از پادشاهان محلی شرق ایران عنوان کوی کاوی یا کی را داشته‌اند لکن معتقد است که سلسله کیانی که در روایات باستانی ایران ذکر گردیده است جز دونفر آنها (اورواسپ و ویشتاسب یا الهراسپ و گشتاسب) بقیه همان شاهنشاهان هخامنشی هستند که یونانیها طبق معمول اسمی آنها را تحریف و در کتابهای خویش بشکل دیگری ذکر نموده‌اند و خوشبختانه این تحریف‌طوری است که با دقت در حروف و اصوات تحریف شده می‌توان اسمی حقیقی را

پیدا نمود و استدلال باینکه کیانیان غیر از هخامنشیان میباشند بشرطی که در ذیل توضیح داده میشود اجتهاد در برابر نص بوده و منطقاً مردود است .

توضیح:

۱- برای تطبیق امور همیشه در مرحله نخست بایستی اجزاء اصلی آهارا با یکدیگر تطبیق و نتیجه‌گیری نمود .

برای مقایسه سلسله هخامنشی با کیان روشن ترین قسمتی که در این دو سلسله با یکدیگر هماهنگی کامل دارند طرز احتمام آنهاست که بنابر هردو روایت آخرین پادشاه که دارای نام واحدی نیز میباشدند (دارا ، بزرگ فارسی دری و داریوش بلوجه و زبان یونانی) بدست شخصیت واحد تاریخی یعنی (اسکندر فیلکوس یا الکساندر فرزند فیلیپوس) در سه جنگ شکست خورده و بطرز واحدی (یعنی توسط سردارانش) بقتل میرسد .

۲- موضوع دیگر هماهنگی در ساختمان سلسله هخامنشی (با کیان) انتقالی است که شاهنشاهی ایران در اواسط دوران این سلسله چه در روایات ملی ایرانی و چه یونانی از یک شاخه خانواده هخامنشی یا کیانی بشاخه دیگر پیدا میکند و اسمی مورد توجه شاخه نخستین در روایات ملی و یونانی با یکدیگر هماهنگی کامل دارد . همچنین در شاخه دوم (با آنکه از لحاظ صحت تعداد و دقت در شرح حال آنها مورخین یونانی که تقریباً هم عصری از زمان نزدیکتری بدوران شاهان هخامنشی میزیسته اخبار را دقیق تر و صحیح تر ثبت نموده‌اند) در نام پادشاهان هماهنگی کاملی بین اسمی پادشاهان کیانی و هخامنشی در هر دو روایت

موجود است بدین شرح که در پادشاهان هخامنشی در شاخه اول دو اسم متداول و مورد علاقه بوده است کابوزیا کبوجیه و کوروش و در سلسله کیانی نیز دو اسم کاوس و خسرو (کوسروس یا کسری) که اسم کاوس یا کابوس (معرب آن قابوس است) نیز ذکر شده و با تغییری که اسامی در ترجمه بزبانها و نوشته های بیگانه پیدا میکنند اختلاف کنونی را در تلفظ اسامی این دو شخصیت بزرگ تاریخی ایران در زبان دری (فارسی کنونی) و یونانی بوجود آورده است . بدین معنی با توجه باینکه در لهجه های مדיترانه ای به انتهای اسامی اصواتی مثل یو و یا اضافه مینمایند و در یونانی معمولاً حرف (اس S) بآن میچسبانند چنانکه کلمه ژولسزار در زبان لاتین يولیو شی جره نامیده میشود همچنین اسم دارا در زبان لاتین (داریو تلفظ میشود Dairo) و در موزائیکی که از زیر مواد آتشفانی کوه و زو در کاوش های شهر پمپی بدرست آمده است جنگ دارا و اسکندر با موزائیک بر کف یکی از سالنهای مکشوفه دیده میشود که نام دارا (Dario) ذکر شده است . و همین داریو در یونانی با اضافه نمودن بلک S داریوس Darios یا داریوش تلفظ میشود . حالا اگر میخواستیم نام کاوس یا کابوس را در زمان خود بزبان یونانی بنویسیم با حرکتی که معمولاً در آخر کلمات لهجه های مديترانه ای داده میشود با توجه باینکه حرف (اس S) مابین دو حرف صدادار (وویل Vowel) صدای ز Z میدهد کابوس تبدیل به کابوزیه (Kabusia) یا کابوجیه میشود . اما در باره کوروش برای مقایسه آن با نام خسرو (زبان فارسی دری) باید بینیم ملل نزدیک بهجه یونانی اسمی را که ما اکنون خسرو تلفظ می کنیم چگونه ضبط کرده اند و در اینجا با

ملاحظه نوشته موورخین رومی ملاحظه می‌شود که خسرو با تلفظ کوسرووس Chosroes ثبت شده است و با تلفظ یونانی کوروس تنها یک حرف اس (S) در وسط زائد است و با توجه باینکه ضبط اسامی در زمان باستان بیشتر از راه گوش انعام می‌افته است نه از طریق مبالغات فرهنگی و نگارش که امروز کم و بیش بین کشورها معمول گردیده است مثلاً اگر یکنفر اروپائی هنگام ثبت واقعه‌ای در زمان ما فرضیاً با اسم محمد علی که معمولاً (میدلی) در محاورات جاری تلفظ می‌شود برخورد نماید قطعاً آنرا محمد علی ثبت نخواهد نمود بلکه آنچه شنیده است بزبان و خط خویش خواهد نوشت . کوروش را بزبان و خط یونانی (Cyrus) مینویسند که در قرانه چون حرف (σ) قبل از (γ) صدای اصلی خود را میدهد کورش سیروس خوانده می‌شود و در انگلیس چون ایگرگ صدای (آی) میدهد سایروس تلفظ می‌شود در حالی که در خود یونانی ایگریگ صدای (او) را میدهد و کوروش تلفظ می‌شود . در سنگنیشه‌های بابلی نام کوروش کورسوو کوسرو ذکر شده است و اعراب نیز که مانند بابلیها سامی نزد می‌باشند خسرو را کسری‌بضم کاف تلفظ می‌کرده‌اند . (لفظ کی یا کوی یا کاوی نیز جزو اسم نبوده و در سطور آینده در باره آن توضیع داده خواهد شد ولقبی بوده است که به اول اسامی اضافه گردیده است .)

۳- موضوع دیگر که بین پادشاهان یاد شده در سلسله کیان و هخامنشی تشابه کامل دارد کارهای منتبه بدین پادشاهان و اخلاق و رفتار و شرح حال آنان است .

کاوس (کام بیز) کاوس خود کامه و کامبوزیای مستبد

شخصیت تاریخی که به دو لهجه ایرانی و یونانی ثبت گردیده در نظر مصطلح شرکت داشته‌اند و همانطوری که کابو جیه علاوه از مضر سیر تائیک را تصرف و حتی باستان‌شناسان آثار تجاوز او را به حبشه (در تاریخ باستان برای مدتی یمن و حبشه دارای حکومت واحدی بوده‌اندو او لادسلیمان و ملکه سبابراین کشورها حکومت می‌کردد و خاندان حمیریان یا هاماوران از خانواده‌های پادشاهی همین کشور بوده‌است) پیدا کرده‌اند در روایات باستانی از جمله شاهنامه فردوسی کاووس شاه (کیکاووس) مصر و بربروشاه هاماوران (یمن حمیری) را مورد حمله قرار میدهد.

شرح کوروش کامل‌اطابت با کوسروس یا (کیخسرو) دارد و کوروش نیز مانند کیخسرو از دو پادشاه نژاد داشت و پدرش کبوچیه و مادرش دختر آستیاژ پادشاه‌ماد بود همچنان‌که در باره کیخسرو نیز فردوسی می‌گوید:

نژاد از دو کس دارد آن نیک‌پی

ز افراسیاب و ز کاووس کی

سرگذشت تولد و کودگی کوروش و کیخسرو و بقدرتی مشابه است که میتوان روایت آنرا کاملاً یکسان دانست چون جدمادری هر دو هنگام تولد دستور کشتن آنها را صادر نمود و در روایت کوروش هارپاک و در مورد کیخسرو و پیران آنان را از مرگ نجات بخشیدند و به شبانان سپرده شدند و هردو پس از رسیدن بسن بلوغ بکشور پدری خویش بازگشتند و علیه‌جد مادری خویش قیام نموده کشور او را تصرف کردند.

جدشاخه دوم سلاطین هخامنشی و بستان پدر داریوش کبیر است همچنان‌که جدشاخه دوم سلسله کیان نیز گشتناسب (ویشتاب بالهجه پاری باستان) میباشد و اسامی مورد علاقه هخامنشیان شاخه دوم آرتا گرزس

(اردشیر) و داریوش (دارا) میباشد. همچنانکه شاخه ثانوی کیان نیز دارای نامهای اردشیر (بهمن یا اردشیر دراز دست) و دارا هستند است.

همانطوریکه کوروش کبیر در روایات غربی بنیانگذار شاهنشاهی جهانی و متحد سازنده کشورها است کیخسرو نیز دارای عنوان خشترای هان کرمو Xsathrai Hankeremo یعنی متحد سازنده کشورها است.

همانطوریکه کیخسرو پادشاهی کشوری را که پایتخت آن بلخ است (باخته) به لهراسب پدر گشتابسپ واگذار نموده و خود با آخرین سفری که منجر به ناپدید شدن او و سرداران ایران گردید عزیمت میکند کوروش نیز در آخرین سفر برای جنک با ماستازها ساتر ابی باخته را ب هویشتابسپ «گشتابسپ» واگذار میکند در حالی که پدر هویشتابسپ نیز حیات داشته است و سپس کوروش و تعدادی از سردارانش در جنک ماستازها مقتول میشوند. (با مقایسه موضوع با روایات مربوط به کیخسرو معلوم میشود موضوع قتل کوروش و سردارانش از لحاظ رعایت منافع عمومی و حفظ اسرار کشوری بطرز دیگری باطل اع افراد ملت ایران رسیده است و همچنانکه موضوع کشته شدن کوروش از طرف مورخین دیگر یونانی غیر از هر دو نیز تکرار نشده و گز نفوون در کتاب سیروپدی مرک کوروش را طبیعی دانسته است).

با احتراز از معارضه لفظی شخصیت واحدی که روایات ایرانی و یونانی با وضعیت مشابهی شرح حال اورا ذکر نموده اند و کارهایش را میستایند در داستانهای ایرانی دارنده فره ایزدی بوده سورات او را نماینده

یهوداه دانسته و گزندون او را نمونه بهترین طرز حکومت مونارشی و عالیترین نمونه فرمانروائی صالح جهانی میشناسد و همانطور که رویها و جانشینان تمدن رومی نام سازاریا قیصر راسپیل فرنفرمایی و بعنوان لغت پادشاه قبول نمودند ایرانیان نیز پس خدمات بنیانگذار شاهنشاهی ایران و متعدد سازنده کشورها (خشترای هان کرمو Xsathrai Hankeremo) (کورش بزمیان یونانی) نام خسرو را مرادف لغت پادشاه شناخته‌اند زیرا خسرو مطلق معنی شاه بزرگ (شاهنشاه) را میدهد.

قسمت ۳

فعل و افعالات و تغییراتی که در داستانهای ملی ایران

بعمل آمده تا بدست ما رسیده است و علل این تغییرات.

نامه اردشیر بابکان به الکساندروس سوروس (الکساندر سور) امپراتور روم و اعلام اینکه اووارث خاندان هخامنشی (کیانی) بوده و سرزمینهای متعلق به هخامنشیان را که در زمان او زیر تسلط رومیها بود خواستار و مطالبه مینماید حکایت از آن دارد که در شروع سلطنت ساسانی ایرانیها کاملاً از گذشته با افتخار خود آگاهی داشته و ترجمه نامه تنسر بگشیپشه شاه طبرستان که در آن اقدامات اصلاحی اردشیر بابکان توجیه گردیده است و موید این مطلب است که در ایران نسبت بجزئیات تشیکلات ایران هخامنشی بصیرت و حساسیت داشته‌اند و از تغییر اوضاع ایران و تبدیل به دوران ملوک الطوایفی اشکانی متأسف

بوده‌اند با اینصورت چگونه میتوان ایرانیان را تا آن حد لاقید و بیعالنه بمسائل ملی خود تلقی کرد که عده‌ای از سلاطین شرقی ایران را بنام کبانیان بجای شاهنشاهان هخامنشی را اجاد خود بشمارند و متصرفات رومی‌ها را با آنها متعلق بدانند. جز اینکه قبول کنیم همانطوری‌که خود سلسله ساسانیان نیز از طرف برخی مورخین سلسله خسروان (آکاسره) نامیده شده هخامنشی‌ها را نیز کیان هم مینامیدند و این موضوع در تاریخ نظائر فراوان دارد همانطوری‌که آل بویه در تاریخ سلسله دیالمه هم نامیده شده است. در جزئیات امور و رویدادهای تاریخی نیز نه تنها نسبت‌بوقایع دوران ایران باستان بلکه درباره حوادث ارمنه خیلی نزدیک به‌ما نیز مسائل و رویدادهای تاریخی باشکال گوناگون نقل شده بدست ما میرسد و در روایات منقول از منابع مختلف هماهنگی کامل وجود ندارد چنانکه مطالب نگاشته شده در موردنگاه‌ای امیر تیمور گورگانی یا حتی حوادث دوران مشروطه‌هم یکسان نقل نشده است و در روایات منقوله اختلافاتی دیده میشود و بهمین جهت است که بطور کلی برای دست یافتن بحقایق تاریخی بایستی با بررسی و مقایسه روایات گوناگون از آن نتیجه‌گیری کرد تا به حقیقت رویدادها نزدیک شویم.

در مورد وقایع ایران باستان با آنکه شاهنشاهان هخامنشی بنا بگفته مورخین شرح وقایع را ثبت و در صندوقخانه سلطنتی مضبوط میداشتند لکن با حمله اسکندر و آتش زدن کاخ پرسپلیس و غارت شوosh و مخصوصاً تعمدی که سلوکیها در محو آثار ایران و بسط تمدن و زبان یونانی داشتند پس از نصوص تاریخی پاستان که حاوی جزئیات

رویدادها بود با نضم‌ام قسمتی از نوشهای مذهبی نابود گردید (نه اینکه کلیات مجو و نابود شده باشد) تا پس از تاسیس سلسله اشکانی و گذشت زمانی که این سلسله کم کم خود را از تاثیر تمدن هلنی آزاد کرد در زمان بلاش سوم شاهنشاه اشکانی در صد جمع آوری نوشهای مذهبی زردشتی برآمدند و باشروع سلسله ساسانی اردشیر با بکان ضمن تجدید سنتهای ملی ایران نسبت بگرد آوون و تدوین آثار تاریخی و مذهبی دوران پیش از اسکندر اقداماتی را آغاز کرد و این اقدامات در زمان شاپور دوم (شاپور ذولاکتاف در نوشته مورخین رومی و شاپور کبیر ذکر شده است) با قبول مذهب مسیح از طرف امپراطوری روم شاپور نیز در برابر آن با تقویت آئین زرتشتی و فشار بر مسیچیان سیاست مذهبی شدیدتری را تعقیب نمود و این سیاست از طرف جانشینان وی جزیزدگرد اول (که بهمین علت به یزدگرد بزهکار موصوف گردید) ادامه یافت.

در تدوین داستان‌های باستانی ایران در زمان ساسانی دو عامل موجب برهمن خوردن نظم و قایع تاریخی و دور نمودن آن از حقایق تاریخ بوده است. تختست آنکه اقوام و مللی که ایرانیان در زمان مخامنشی یا پیش از آن با آنها برخورد داشته‌اند در زمان تدوین تاریخ ایران باستان در زمان ساسانی جای خود را با قوام یا دولتها دیگری داده بودند و متبعین زمان ساسانی بجای اقوام و اسمای حقیقی اولیه نام جانشینان آنها را در تاریخ ایران جایگزین نمودند مثلاً بجای یونانیها و مقدونیها رومیها را گذارند و بجای سیت‌ها خیونان (هیاطله هونهای سفید) و پاتر کهارا جایگزین کردند و بجای آسور و آسوریها

سوریه و تازیان را ذکر نمودند. دوم آنکه تحت تاثیر نوشه‌های مذهبی نظم تاریخی و قایع را برهم زده از ذکر اسم برخی پادشاه خودداری و کارهای بعضی از سلاطین را بدیگری نسبت دادند.

برای توضیح بیشتر یاد آور میشویم که تا اوآخر سلطنت کوروش که ساتراپی باخترا به ویشتابی یا پدر را و واگذار نمود (واگذاری سلطنت از طرف کیخسرو به لهر است) در روایات ملی پایتحت ایران اصطخر (پرسپولیس) ذکر شده است لکن در زمان لهراسب و پسرش ویشتاب غفلتاً پایتحت بلخ باخترا انتقال میابد (با کتریای زرین) و معلوم میشود چون در روایات مذهبی زرتشتی ویشتاب پادشاه حامی زرتشت بوده است متبوعین زمان ساسانی بدون توجه باینکه ویشتاب پادشاه ایران نبوده و فقط شاه باخترا بسوده است تحت تاثیر داستانهای مذهبی که گشتاسب را بعنوان مطلق شاه ذکر کرده بود گشتاسب و پدرش لهراسب را جزو شاهنشاهان ایران تصور نموده و در زمرة شاهنشاهان کیانی ذکر کرده‌اند و در اینجا برخی از مورخین اسلامی متوجه این تغییر پایتحت شده‌اند و همانطوری که قبل از اشاره شد چون در توجیه مطلب از حل مسئله عاجز گردیده‌اند باصطلاح حاشیه رفته و با ذکر اینکه لهراسب از تزس سلیمان پیغمبر پایتحت خود را از استخرا به بلخ انتقال داد مطلب را توجیه کرده‌اند. موضوع قابل توجه دیگر این‌سکه زمان بین حکمرانی لهراسب در باخترا تاسنواتی که جنگها و رویدادهای مذهبی در شرق ایران جریان داشته است و قایع تاریخی مهمی مانند فتح مصر توسط کامبوزیا و حوادث متاخر آن‌مانند قیام گوماتا در شاهنشاهی ایران اتفاق افتاده است که طاهر آهنگام تدوین تاریخ ایران در زمان ساسانیان نتوانسته‌اند اشکال

مطلوب را حل کنند و با مراجعه بمدارکی که در دسترس داشته‌اند در زمان واحد به دو پادشاه در ایران برخورد کرده‌اند (لهراسب و گشتاسب از پادشاهان باخته که تصور کرده‌اند شاهنشاه ایران هستند و از طرف دیگر کاوس یا کابوجیه فرزند کوروش که فتح مصر بدست اوصورت گرفته است) و در اینجا مدارک مذهبی را مرجع شمرده اعمال کاوس (کابوجیه) جانشین و پسر کوروش را به کاوس سلف او نسبت داده‌اند. ضمناً اقدامات داریوش یزرك که هم‌زمان با وقایع باخته و شرق ایران بوده است با مرجع داشتن داستانهای مذهبی حوادث فرعی شمرده شده و بسکوت برگزار گردیده است همچنانکه برای رعایت پیشگوئی و اثبات صحت مطالب مذهبی مدت سلسه پادشاهان اشکانی را که زیادتر از چهار قرن و نیم بوده است به دویست سال تقلیل داده‌اند.

بخش دوم

نتیجه – با توجه به مطالب گذشته و مقایسه روایات و داستانهای ملی ایران و کتب مورخین یونانی و اطلاعاتی که باستانشناسان از کاوشهای شنگبیشه‌ها بدست آورده‌اند میتوانیم خط‌سیر تاریخی عناصر تشکیل‌دهنده کشور ایران و شاهنشاهی جهانی هخامنشی را توجیه نمائیم و مخصوصاً صادر داستانهای ملی ایران این خط‌سیر را برای العین مشاهده می‌کنیم. در مقایسه روایات ملی در بخش مربوط به پیشدادیها قبل از سلطنت ضحاک تازی (ضحاک نمودار دوران سلطنه‌سامی نژادان و آشوریها است) پاره از رویدادها و شخصیت‌های هند و اروپائی یا هند و ایرانی مانند جمشید (Yama) بچشم می‌خورد لکن در دوران بعد از ضحاک‌سیر تاریخی جنبش‌های اقوام ایرانی کاملاً اشکار است بدین معنی که ابتدا ایرانیها اقدام به بیرون راندن آشوریها و خاتمه سلطنت نژاد سامی کرده‌اند که در گفته مورخین یونانی و هردوت عامل آن فراورتس و در داستانهای ملی فریدون بوده است که بر ضحاک تازی غلبه کرده است مرحله دوم مبارزه‌ایست که از طرف اقوام ایرانی علیه سیت‌ها از یکسو و آشوریها

از طرف دیگر آغاز میشود که نبا بر قول هر دوست بدست هو و خشنتر پادشاه ماد صورت گرفته (هو و خشنتر رساير اقوام ایرانی نیز حکومت میکرده است) در حالی که در داستانهای ملی مینوچتر (منوچهر) نیز نیروهای تورانی (سیت‌ها) را از یک سو و سامی نژادان (آسوریها) را از طرف دیگر در جنک معروف با سلم و تورشکست داده و از ایران خارج کرده است (سلم پادشاه شام و سوریه و تور پادشاه تورانیها بوده است) در سلسله دوم باستانی که در داستانهای ملی بنام کیان ذکر شده و یونانیها آنرا هخامنشیان (شاهنشاهان) نامیده‌اند همانطوریکه قبل از توضیح داده شده است در هزو روایت آخرین پادشاه که دارای نام واحدی میباشد با اسم دارا (داریوش بلجه‌یونانی) مغلوب اسکندر مقدونی شده و بنحوه واحدی بدست سرداران خود بقتل رسیده است . ثانیا در نیمه مدت حکمرانی سلسله دوم در هزو روایت حکومت از یک شاخه خانواده بشاخه دیگر منتقل گردیده است و باز در هر دو روایت ویشتاب (گشتاسب) شخصیتی است که عامل موثر در این انتقال فرمانروائی است بدین معنی که در کیان کیخسرو (کوی هنوسروه) پادشاهی را به ائورو اسب (له راسپ) پدر گشتاسب از بنی اعمام خود که پایتخت او بلخ (بانخر) بوده است می‌سپارد و در هخامنشیان نیز کوروش کبیر ساتر ای باخته را به ویشتاب (از بنی اعمام خویش) که پدر داریوش کبیر است می‌سپارد و داریوش با توطه قتل گثوماتای غاصب شاهنشاهی هخامنشی را از آن خویش می‌کند .

در شاخه نخستین خاندان کیان از لحاظ تاریخی دو اسم و دو شخصیت موثر وجود دارند که یکی از آنها کاوس ، کابوس (مغرب

آن قابوس است) دارای خوی تند و استبد و رای بوده و مشهور به خود کامگی است و از کارهای مهم او حمله و جنک با مصر و برابر و شاه هاماوران است و شخصیت دیگر کیخسرو (کوی هتو سروه) است که دارای صفات عالی و روح دادگستر و بدست آورنده فره کیانی و متخد سازنده کشورها (خشترا ای هان کرم) میباشد ابن صفات را عیناً کوروش موحد و بنیانگذار شاهنشاهی هخامنشی و متخد سازنده کشورها حائز است در حالی که کابوجیه مستبد و خود کام(کام بیز) قهرمان حمله و تصرف مصر و سیر نانیک است در اینمورد همانطوری که قبل از تو پیچ داده است هنگام تدوین تاریخ باستانی ایران در زمان ساسانی با توجه باینکه پس از اعطاء فرمانروائی باخته به ویشناسب او و پدرش پادشاه مطلق یا شاهنشاه ایران تلقی شده اند لذا با اختتام سلطنت کیخسرو حکمرانی شاخه نخستین سلاطین کیانی را خاتمه یافته تلقی کرده اند لذا داستانها و اعمال مربوط به کابوجیه که فرزند کوروش کبیر و بعد از او بوده است در روایات ملی به کاووس سلف کیخسرو که همان نام فرزند کوروش یعنی (کابوجیه) (Kabusia) یا کاووس^۱ (Kabus) را دارا بوده است منتبه کرده اند حتی موضوع قتل گاو آپیس در مصر بفرمان کابوجیه در داستانهای مذهبی بطرز دیگری منتبه به کاووس شاه منعکس گردیده است .

مورد تشابه چهارم اینست که با دقت در اسامی شاخه دوم هخامنشی دو نام اردشیر و دارا مورد علاقه شاخه شاه دوم سلاطین هخامنشی بوده است که خود را بنام اردشیر اول - اردشیر دوم و اردشیر سوم

کابوس - مغرب آن قابوس است

داریوش اول - داریوش دوم - داریوش سوم نامیده‌اند همچنان‌که در سلسله کیانی دو نام اردشیر و دارا اسامی موردن علاقه بوده است با آنکه بیشتر مورخین سلسله هخامنشیان و کیان را یکی میدانند لکن عده‌دیگری که مشهورترین آنها آرتور کریستین سن استاد فقید دانشگاه کپنهاک است در کتاب معروف خود بنام کیانیان برای اثبات اینکه کیانیان سلاطینی متعلق به شرق ایران بوده و قبل از شاهنشاهان هخامنشی در شرق ایران سلطنت میکرده‌اند دلالتی ابراز نموده است. نظریات پروفسور کریستین سن قسمتی متاثر از نظریه‌خاورشناس دیگری بنام آقای بنونیست (Benveniste) میباشد که بعلت یونانی گرائی در کتاب خویش بنام (آئین ایرانی با توجه به شاهکارهای یونانی سعی کرده است اثاب کند که مذهب شاهنشاه هخامنشی زرتشتی نبوده بلکه همان مذهب قدیم آریاها است قسمت دیگر از دلائل آقای کریستین سن مبتنی بر محاسبات تخریبی و حد سیاتی است که فاقد قاطعیت تاریخی است و با توجه به نصوص متعددی که در اثبات یکی بودن سلسله کیان با هخامنشیان در دست است اسدالل پروفسور فقید دانمارکی از لحاظ منطق اجتهاد در برابر نص محسوب میشود .

برای توضیح بیشتر دلائل آقای کریستین سن را عیناً در زیر تقلیل مینماییم :

- الف - آقای کریستین سن عنوان کوی را بمعنی شاه دانسته و از القاب سلاطین مشرق ایران میشناسد .
- ب - چون در اوستا محل جنک کسوی هتوسروه با فرنگرسین (افراسیاب) و گرسوزده (کرسیوز) در کنار دریاچه چچیست یعنی دریاچه

اور میه کنو نی که در ماد قدیم واقع بوده است ذکر میکند و این امر نظر به مربوط به تطبیق کوی هئوسروه با کوروش بزرگ و جنک با پادشاه ماد را تائید مینماید لذا آقای کریستین سن سعی نموده اند اثبات کنند که نام دریاچه چیچست در تاریخ مورخوارد اوستا شده و مقصود از آن دریاچه و روکش (vouroukesh) یعنی دریاچه مقدس آریاها که همان هائومونت (دریاچه هامون) است میباشد که مربوط به شرق ایران است.

ج - آقای کریستین سن با توضیحاتی یاد آور میشوند که قسمتی از یشتهای غیر زردشتی وارد اوستا شده و در ردیف یشاهی زردشتی در آمده است و این فعل و انفعال را مربوط به سال ۴۰۰ قبل از میلاد یادی دیر تر دانسته و تفاوت مدت بین تنظیم پشتهای زرتشتی و غیر زرتشتی را دویست سال تخمین میزنند.

د - تفاوت بین زمان کوی هئوسروه و کوی ویشتابس را بین ۲۵ تا ۱۵۰ سال تخمین و عدد بزرگتر را انتخاب نموده و برپایه این محاسبات فرضی تاریخ ظهور زرتشت را مربوط به ۷۵۰ تا ۹۰۰ قبل از میلاد دانسته و بالنتیجه پادشاه همزمان با زرتشت (ویشتابس کیانی) را به تاریخ قبل از هخامنشی مرتبط مینماید.

ه - با پیروی از نظریات بنویست Benveniste مذهب هخامنشیان را غیر زرتشتی و تطبیق کوی ویشتابس کیانی را با ویشتابس هساینشی نفی میکند. در مورد نظریات آقای آرتور کریستین سن بر ترتیب پاسخ های زیر نگاشته میشود :

الف - در مورد لغت کوی که آقای کریستین سن مخصوص نواحی شرقی ایران دانسته اند بایستی توضیح داده شود که این لغت احتصان به نواحی شرقی ایران نداشته بلکه با بررسی و تحقیقی که در لهجه های مختلف

ایرانی بشود انتساب این لغت به نواحی جنوبی وایالت پارس کاملاً اثبات خواهد شد چون هنوز در استان فارس در بین عشایر پارسی نژاد بویراحمدی و ممسنی لغت (کوی) بمعنی شجاع و قهرمان و فرمانرو اعمومی است در حالی که در سایر قسمتها که مربوط بشاهنشاهی باستانی ایران میشوند خصوصاً در شرق معمول نیست و کاملاً معلوم است که عنوان محلی کوی را پارسها به خاندان هخامنشی که ابتدا در سرزمین پارس فرمانروائی داشته‌اند داده‌اند

ب - در مورد دریاچه چیچیست که آقای کریستن سن معتقدند مقصود دریاچه مقدس و روکش‌های میباشد باید توضیح داد چنان‌که داستانهای منقول در اوستا را فقط‌زاده خیال و خواسته‌های اولیاء مذهبی بدانیم در این صورت حتماً مقصود از ذکر دریاچه چیچیست باید دریاچه مقدس و وروکشن باشد لکن چنان‌چه اوستانیز قسمتی از حقایق تاریخی را نقل نموده باشد که با دریاچه چیچیست ارتباط پیدا کندما اجباری نداریم تصور نمائیم که یک واقعه تاریخی حتماً باید در کنار دریاچه مقدس یعنی هامون یا ووروکشن اتفاق افتد و این دریاچه حتماً باید مقدس باشد .

ج - با قبول نظریه استاد فقید در مورد تاریخ ورود پشتہای غیر زرتشتی در قرن چهارم پیش از میلاد یا قدری دیرتر در ردیف پشتہای زرتشتی باز ما اجباری بقبول مدت دویست سال تخمین برای فاصله بین تنظیم بین پشتہای فوق الذکر نداریم بلکه با رویه آزادمنشی که هخامنشیان در امور مذهبی مزعی میداشته‌اند و احترامی که بمعتقدات مردم نواحی مختلف شاهنشاهی خود قائل بوده‌اند باگسترش مذهب ررتشتی از طرف شرق ایران بسایر نقاط و رعایت سنت‌ها و خواسته‌ها و معتقدات مردم

ساختمانی ایران چنین تغییراتی (ورود خدایان آریائی در مذهب ذرتشت) ایجاد نموده است و تصور نمی روای شروع چنین تغییراتی زیادتر از یک قرن لازم باشد همچنانکه در مذاهب دیگر که با نظارت شدیدترین اولیاء مذهبی اشاعه پیدا کرده اند در مدت کمتری آثار بدعتهای مشابهی دیده شده است .

د - در مورد اینکه فاضله زمان بین کوی هشتو سروه و کسوی ویستاسب را آقای کریستین سن بین ۲۵ تا ۱۵۰ سال تخمین زده و رقم بزرگتر را اختیار نموده اند باید توضیح داد که با توجه به نصوص تاریخی و گفته هرودوت چنانچه نظریه آقای کریستن سن را قبول نمائیم باید عدد کوچکتر یعنی ۲۵ سال را انتخاب کنیم چون اگر موضوع اعطای ساتراپی و فرمانروائی باخترا را از طرف کوروش کبیر به ویستاسب و مطابقت آنرا با کیانیان مورد تردید قرار دهیم و روایت شرقی را که اعطای سلطنت باخترا از طرف کوی هشتو سروه به پدر ویستاسب است پذیریم تنها یک نسل فاصله بین کوی هشتو سروه و ویستاسب پیدا می شود که بنابر اصول علمی هر نسل ۲۵ سال محسوب خواهد گردید علیهذا با توجه به دو مورد بالادر تصحیح استدلال آقای آرتور کربستن سن درست تاریخ ظهور ذرتشت مقارن حکومت با ویستاسب هخامنشی در باخترا خواهد گردید .

ه - راجع به نظریه آقای بنونیست (Benveniste) که مذهب هخامنشیان را غیر ذرتشتی میداند باید چند نکته را توضیح داد .
اولاً - سیاست مذهبی شدید در دوره های مؤخر تاریخ ایران یعنی در زمان

سلطنت یادشاهان ساسانی روی هدفهای سیاسی خصوصاً پس از گراییدن امپراطوری روم یه مسیحیت در زمان شاپور دوم (کبیر) اتخاذ گردیده است و شاهنشاهان هخامنشی بعلت امپراطوری جهانی و فرمانروائی بر ملتهای که دارای نژاد و مذهب گوناگون بوده اند نمیتوانسته اند تظاهر و تعصّب در اجرای مراسم مذهب واحدی داشته باشند.

ثانیاً - اگر ظهور زرتشت را هرمان با حکومت ویشتاب پ هخامنشی در باخته بدانیم شاهنشاهان شاخه اول هخامنشی مانند کوروش و کامبوچیه چون قبل از ظهور زرتشت میزیسته اند بالطبع نمیستوانسته اند دارای مذهب زرتشتی باشند لکن در شاخه دوم در کتبه های داریوش کبیر آثار یکتا پرستی زرتشی کاملاً هوایدا یوده و در آثار سلاطین بعدی مذهب زرتشتی با بد عتها موخردیده میشود .

خاتمه نویسنده با تسویه‌جانی که در این کتاب داده شد ، صرفنظر از خشو وزوائد و داستانهای که باصطلاح از تکاذب اهل قراء جمع آوری و به تاریخ اضافه شده است در تطبیق دو سلسله باستانی ایران در روایات شرقی و غربی شکی باقی نمیگذارد . بدیهی است که در این کتاب بطور مجمل و مختصر در راه نیل بمقصود قدم برداشته شده و امید است فرصت دیگری برای نگارنده یا فرد دیگری از ایرانیان و علاقمندان با ایران فراهم گردد تا بصورت کاملی تاریکیهای تاریخ و داستانهای ملی ایران را روشن نماید .
پایان

قسمت پنجم

زرتشت پیامبر باستانی ایران

با ارتباطی که تاریخ باستانی ایران و آئین زرتشت و مزدادرستی با یکدیگر دارند و تأثیری که هر یک از این دو عامل بر دیگری گذاشته‌اند نمیتوان بدون توجه و مطالعه آثار آئین زرتشتی تاریخ تطبیقی را پایان داد.

برای بررسی مذهب ایرانیان قدیم بایستی بطور کلی تا دوران ما قبل تاریخ در فلات ایرانی بعقب برگشته و وضع مردمی را که در این سرزمین میزیسته‌اند از جهت مذهبی بادقت بازبین نمائیم. آثار بدست آمده در فلات ایران تاهزاره چهارم پیش از میلاد، مذهب و آئین مخصوصی را نشان نمیدهدند و از هزار. چهارم به بعد در گوشۀ جنوب‌غربی ایران که کشور عیلام موجودیت پیدا می‌کند مردم این خطه از تأثیر معتقدات مذهبی همسایگان غربی خود (سومرو و آکد) بی‌نصیب نماندند لیکن پیشتر به‌الهیه ملی خودشala و شوهرش اینشوشیناک اعتقاد داشتند.

غیر از منطقه عیلام قدیمی ترین نشانه‌ای که از معتقدات مذهبی مردم ایران حکایت می‌کند مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد مسیح است. در اینجا بمنظور اینکه مطلب بطور ناقص انشاء نشده باشد مجوزیم قسمتی از مطالب گذشته را بشرح زیر تکرار کنیم.

دراو اخر هزاره سوم و شروع هزاره دوم پیش از میلاد قبایلی از اقوام هند و اروپائی بسرزمین ایران از دو طریق مهاجرت نمودند. یک شاخه باعبور از معاابر کوه‌های قفقاز به نواحی غربی ایران و مناطق شمالی بین النهرین آمدند. قسمتی از آنها با اقوام هورانی مخلوط شده پادشاهی می‌تاری بوجود آوردند و قسمت دیگر با کوہستانیهای غربی ایران (کاسپیت‌ها و گوتبها و لالویها) در آمیخته و بیشتر طبقه فرمانروایان و نجباه آنها را تشکیل میدادند.

شاخه شرقی مهاجرین هندواروپائی نیز نواحی شمالی دریای خزر را پیموده و باعبور از رودخانه‌های جیحون و سیحون بدرو قسمت تقسیم عده‌ای بسوی جنوب رفته نواحی شمالی هندومناطق سند و پنجاب را اشغال کردند و قبایل دیگر بسوی فلات ایران حرکت نموده و در نواحی جنوبی دریای خزر و قسمتی از ایران ساکن گردیدند.

قدیمی ترین آثار بدست آمده از این هندواروپائیها حاکی است که همه آنها خدايانی مانند وارونا-ابندر-میترا-سورا ایارا که مورد پرستش هند و اروپائیهای مقیم هندهم بود پرستش می‌کردند.

(روم‌گیرشمن)

این اقوام هندواروپائی نجباو فرمانروایان خویش رادیو مینامیدند

و همچنانکه سابقاً هم ذکر گردید حتی تا قرون بعد از اسلام نیز عنوان دیو برای فرمانروایان مقیم هند باقی ماند چنانکه سلطان محمود غزنوی در جنگهای مذهبی خویش و حمله به بتکده سومنات بار و ساء هندی به نام‌های پرم‌دیو و بهیم‌دیو برخورد نمود بطوریکه ملحوظ می‌شود تا شروع هزاره‌ی کم پیش از میلاد هم آهنگی مذهبی و عادات میان‌مهاجرین هندواروپائی ساکنین هند و ایران برقرار بوده است.
در آغاز هزارهٔ یکم پیش از میلاد امواج مهاجرین جدیدی بطرف خاور میانه سرازیر گردیدند.

این اقوام که خود را آریا مینايدند نیز از ریشه هندواروپائی بوده و همانند مهاجرین هزارهٔ پیشین از دو طریق به سرزمین ایران راه پیدا کردند. شاخهٔ غربی از معاابر قفقاز عبور نموده نواحی شمال غربی و مغرب و مرکز ایران را بتدریج اشغال کردند. شاخهٔ شرقی نیز با عبور از نواحی شمالی دریای خزر و رودخانه‌های سیحون و چیحون بسوی جنوب سرازیر شده و پس از آنکه از ورود آنها بنواحی شمالی هند توسط هندواروپائیهای هزاره قبل ساکنی ای مناطق جلوگیری گردید تغییر مسیر داده قسمتی در نواحی شرقی فلات ایران ساکن و عده‌ای هم بسوی مغرب حرکت نموده در نواحی مختلف فلات ایران بتدریج مستقر شدند و رود آریاها به فلات ایران بطور آرام و با مسالمت انجام نگرفت بلکه با مقاومت ساکنین قبلی مخصوصاً فرمانروایان هندواروپائی آنها یعنی دیوها رو بروشد.
(همانطوریکه سابقاً ذکر گردید روایات ایرانی در شروع نخستین سلسله باستانی حکایت از زد و خوردهای مداوم بادیوان دارد و استباطی که از آثار مکشوفه آسوری و تاریخی جدید می‌شود حاکی است که آریادهای

تازه وارد پس از ردوخوردهای مداوم با ساکنین بومی شهر همدان را که مرکز کاسیتها بود و بنام کار کاسی نامیده میشد تصرف کرده و به نام خودهنگمدانان (Hangama dana) نامیدند

مبارزد آریاها با ساکنی قبلی و فرمانروایان آنها (دیوها) تنها بمنظور کسب قدرت نبود، بلکه تعارض و مبارزة عقاید نیز بین آنها حکمفرما گردید بدین معنی که هندواروپائیهای هزاره پیشین پس از ورود به فلات ایزان مقداری از عقاید و عادات ساکنین اولیه ایران را کسب نموده و ضمناً به سبب مجاورت و همسایگی با اقوام سامی نژاد غربی بسیاری از معتقدات آنان را نیز پذیرفته بودند.

معتقدات دیوها و بومیهای فلات ایران با عقاید پاک و ساده آریاهای تازه وارد هم آهنجی نداشت و این تناقض منشاء اختلافات دامنه داری گردید که بنام دیویستا و مزدیستا در قرون بعد خودنمایی می کند در هر صورت آنچه بسیاری از متین و مورخین با مطالعه آثار گذشته استنباط نموده اند حتی مدت‌ها قبل از ظهرور زرتشت آئین مزدآپرستی بین آریاهای ایرانی رواج داشته است و چون در اثر گذشت زمان پاره‌ای از معتقدات و عادات غیر موجه وارد سنت‌ها و آداب آریائی شده بود زرتشت بعنوان مصلح (Reformateur) برای تکمیل و اصلاح آئین مزدا پرستی ظهور نمود.

زرتشت پیامبر ایران باستان

نصوص تاریخی و داستانهای مذهبی محل تولد زرتشت را در ماد قدیم (ماد آتروپاتن) یا آزر بایجان کنونی در نواحی غربی دریاچه

(اورمیه-رضائیه) میداند نام اصلی زرتشت زرتوشترا Zarathustra فرزند پور و شسپ ذکر گردیده است از خاندان سپیتمان و برخی او را از طایفه معان میدانند- بنابر روايات موجود زرتشت درسی سالگی در نواحی کوه سبلان از پیامبری خویش آگاه گردید و چون در نواحی غربی ایران خصوصاً بعلت فرمانروائی (کاویس نام) وضع را برای تبلیغ آئین نازه خویش مناسب نیافت بسوی شرق غریمت نمود و در کاشمر باویشتلسب(گشتاسب) حکمران یا پادشاه باخته ملاقات نمود و او را با آئین خویش دعوت کرد(در چهل دو سالگی) و در جلسه مباحثه‌ای که باحضور گشتاسب و معان و رؤسای مذهبی سابق تشکیل شده بود حقانیت آئین خود را اثبات کرد و در زمرة اولین گروندگان با آئین جدید ملکه هو توشه همسر گشتاسب بود (این اسم از طرف مورخین یونانی در موارد دیگر آتوسا ذکر گردیده است) Atossa

آئین زرتشت ضمن آنکه آهورامزدا را قادر و آفریننده زمین و آسمان و مخلوقات میداند به وجود اهریمن که منشاء شر و کارهای بد است (Angra Mauniglu) نیز اعتقاد دارد و عده‌ای روی همین فلسفه مذهب زرتشت را منعطف به نویت (alim) نوع تکامل نیافته‌ای از یکتا پرستی میدانند (بعقیده نگارنده نظری اهریمن در مذاهب سامي مانند یهودیز وجود دارد که همان شیطان است لکن اهریمن یا شیطان ابدی نیستند برای اهورامزدا یا یهوه که ذات آنها ابدی است شریک محسوب نمی‌شوند لذا مذهب زرتشتی نیز یک آئین یکتا پرستی است خصوصاً قبل از ورود پارهای عقاید خرافی که در زمانهای مؤخر وارد این مذهب گردیده است) . کتاب مذهبی زرتشتیان اوستا است

که بنابر روایات زرتشتی برده هزار پوست گاو نوشته شده و در در ژنپشت (کتابخانه شاهنشاهی ایران) از آن نگاهداری میشد و با حمله اسکندر مقدونی تاراج یاسوخته شد.

(این موضوع در نامه تنسربه گشنسپشاوه شاه طبرستان تأیید بجای دههزار دوازده هزار پوست گاو ذکر گردیده است)

اطلاعات موجود حاکی است که بلاش شاهنشاه اشکانی نخستین کسی بود که بجمع آوری و تدوین اوستا پس از جمله اسکندر همت گذاشت و بعداز وی اردشیر باکان موسس سلسله ساسانی تنسر را مأمور گرد آوردند و تدوین اوستا کرد و در زمان شاپور اول و سایر پادشاهان ساسانی این موضوع تعقیب شد و در هر صورت بنابر نصوص موجود اوستای زمان ساسانی در حدود ۳۴۵۷۰۰ کلمه و تفسیر پهلوی آن (زنده) در حدود ۲۰۹۶۲۰۰ کلمه داشته است متن اوستائی که اکنون باقی است فقط مرکب از ۸۴۰۰۰ واژه است.

اوستا ابتدا بیست و یک نسخه (کتاب) داشته و در زمان ساسانی نیز به بیست و یک نسخه تقسیم گردیده بود که شرح این نسخها در کتاب پهلوی دنیکرد وجود دارد.

اوستای موجود کنونی شامل شش قسمت بشرح آتی است: گاتها- یسنا- یشتها- خرده اوستا- ویسپر- وندیداد.

بنابر تحقیق محققین اوستا در زمانهای مختلف و بدست اشخاص مختلفی نگاشته شده است تنها بخش گاتها را منتبه به زرتشت میدانند و قسمتهایی از اوستا با مفاد گفته‌های زرتشت مغایرت دارد که در زمانهای بعد وارد اوستا گردیده است.

زبانی که اوستا با آن نگاشته شده است زبان اوستائی نامیده میشود
که با السنّه پارسی هخامنشی و سانسکریت نزدیک است و خط اوستانیز
دین دبیره یعنی خطی که دین را با آن مینوشتند نام دارد و غیر از خط
میخی هخامنشی است و طبعاً زبان اوستانیمیتوانسته است پارسی هخامنشی
باشد چون شخص زرتشت از ماد بوده و در شرق ایران اشاعه مذهب
نموده است و با اینصورت برای الزام بکار بردن زبان پارسی باستان که
تعلق به قسمت پارس در ایران باستان داشته است محملی وجود ندارد.
در مورد طرز اشاعه آئین زرتشتی و تاریخ ظهور زرتشت از یک سو
نصوصی وجوددارد و از طرف دیگر عده‌ای از دانشمندان نیز بر پایه تحمیل
استنباطهایی کرده‌اند که زمان ظهور زرتشت را از ۱۰۰۰ تا ۵۲۵ پیش
از میلاد تغییر میدهد نصوص موجودهای مانظوری که فواؤذ کر گردید حاکی
از آنست که زرتشت نزد پادشاهی از ایرانیان که مرگز او در بلخ بوده است
رفته و این پادشاه که نام او گشتاسب فرزند لهر اسب و از شاهزاده دوم پادشاهی
کیانی ایران است آئین او را پذیرفته است پس از مدتها ارجاسب شاه
تورانیان از این تغییر مذهب آگاهی یافته طی نامه تهدید آمیزی بگشتاسب
اعلام میکند که در صورتی که از دین زرتشتی دست برندارد رود جیحون
را انباسته و سپاه خود را از جیحون عبور داده گشتاسب و زرتشت و
پیروان او را نابود خواهد کرد و پاسخ گشتاسب منفی قاطع و تهدید کننده
است بدین شرح:

مینبار هر گز تو جیحون بمشك

که مارا چه جیحون چه سیحون چه خشك

اگر برق تیغم به جیحون رسد
به جیحون درون آب بریان کنم
بیمارم یکی لشگر نامدار
رژیر سپهدار و اسپند یار
همه ماه چهره همه ماهروی
همه راست بالا همه راستگوی
با شروع جنگهای مذهبی بین گشتاپ و ارجاسپ در نخستین
نبرد با وجود کشته شدن زریرسپهدار ایران برادر گشتاپ معهد ادر نتیجه
هنر نمائیهای اسفندیار فرزند گشتاپ و بستور فرزند زیر ارجاسپ شکست
خوردۀ فرار میکند گشتاپ پس از این پیروزی برای تبلیغ آئین زرتشت
به زابلستان نزد رستم پهله ان کهنسال باستانی ایران میرود و اسفندیار
را نیز بعلت بدگوئی و ساعت مشخصی بنام کرم زندانی میکند ارجاسپ
از غیبت گشتاپ استفاده نموده و سپاهیان خود را به بلخ آورده و لهر است
پدر گشتاپ که در سنین پیری در آتشکده بعبادت مشغول است سلاح
پوشیده و در جنگ مردانه ای بدست تورانیان بقتل میرسد و تورانیان
بسیاری از هنرمندان و هیربدان زرتشتی را کشته بلخ را غارت و دودختر
گشتاپ بنام همای و به آفرید را با سیری میبرند.

گشتاپ پس از بازگشت و اطلاع از فاجعه در نبرد دیگری با ارجاسپ
در گیر میشود در این جنگ نیز عده ای از فرزندان و سرداران گشتاپ
بقتل میرسندوی ناچار جاماسب دستور خویش را برای پوزش و آزادی نزد
اسفندیار میفرستد و با وعده اعطای پادشاهی اسفندیار را راضی به جنگ،
با ارجاسپ مینماید و اسفندیار پس از شکست دادن ارجاسپ در یک سلسله
حوادث بنام هفت خوان (مانند هفت خوان رستم) به تعقیب ارجاسپ رفته و
روئین دژمر کن اورا تسخیر ارجاسپ را مقتول و خواهران خود را از

بندرها می‌سازد این شرح خلاصه مطالبی است که در شاهنامه فردوسی از گفتار دقیقی نقل درمورد زرتشت و جنگهای گشتاسب گردیده است:

ز گشتاسب و ارجاسب بیتی هزار بگفت و سرآمد و را روزگار برفت او و این نامه ناگفته ماند چنان بخت بیدار او خفته ماند با توجه با اینکه اولاً اشعار دقیقی در قرن چهارم بعداز اسلام سروده شده است تاحدی تحت تأثیر و تقلید از جهادها و جنگهای مذهبی اسلام قرار دارد و ضمناً بطور کلی هر نوع نبردی بادشمن قدیمی یعنی تورانیها نسبت داده شده است و منابع دیگر مر بوط به این جنگهای مذهبی یکی نیز آیاتکار زریان (یادگار رزیان) است که به نثر گفته شده و مر بوط به زمان ساسانی است بطوریکه در تاریخ کیانیان تالیف ارتور کریستن سن توسط استاد محترم آقای دکتر ذیح الله صفاتی رجمه گردیده است یاد آور گردیده اند که اصل این داستان به نظم بوده و مر بوط بدوران اشکانی است و در آنجا ارجاسب از طایفه خیویان (هونهای سفید یا هیاطله) که در دوران اشکانی و ساسانی در نواحی شمال شرقی فلات ایران ساکن بودند نسبت داد. شده است لیکن با توجه به مندرجات اوستا و برخی آثار دیگر ارجاسب از فرمانروایان آریائی است که به آئین پیش از زرتشت باقی بودند و جزو کویان و کرپنان است که گشتاسب ناچار مبارزه با او گردیده است . بنابر وايت دیگر نام او ارجه اسپامیباشد و معنی است که با گشتاسب به مخالفت و مبارزه برخاسته است .

برای مقایسه روایات باستانی بازگاشته مورخین یونانی نصوص تاریخی باقیمانده بقرار زیر است:

هروdot یاد آور میشود که کوروش هنگام غربیمت برای جنگ

باماه از تهاس اتراپی با ختر را به ویشناس پ که از شاخه دوم سلسله هخامنشی است سپرده.

عده‌ای از مؤرخین ویشناس پ را که پدر داریوش کبیر است همان ویشناس پ یا گشتناس پ که زرتشت بشرق ایران نزد اورفت میدانند چون ویشناس پ همانند گشتناس پ از شاخته دوم دومن سلسله ایران باستان است که نحوه نامیدن این سلسله از طرف مورخین یونانی با تاریخ نوبسان شرقی تفاوت لفظی داشته است بونایان این سلسله را هخامنشی و ایرانیان کیانی نامیده‌اند.

در نوشته‌های کثیریاس که مورخ دیگر یونانی است و پیش از دیشیر دوم شاهنشاه هخامنشی بوده و بقول خود او اطلاعات خویش را از کتابخانه سلطنتی هخامنشی بدست آورده است نام مغی که غاصب شاهنشاهی هخامنشی بوده است اسپنبدات (اسفندیار) ذکر گردیده است در اینجا با توجه باینکه نوشته‌های کثیریاس اغلب حاوی استباها بزرگی است میتوان استباط نمود. که نامبرده برای ترجمة مطالب به خط و زبان پارسی قدیم آشنا نی کامل نداشته و مانند برخی ترجمانان کم‌سواد امروزی در ترجمه‌های خویش دچار لغزشها و استباها زیادی گردیده است همچنانکه در مورد اسپنبدات (اسفندیار) که کشنده منغ غاصب بوده است استبا کرده و در برداشت مطلب اورا خود منغ تصویر نموده است. همچنانکه هرتزفلد باستان‌شناس معروف نیز همین نظریه را دارد منتهی اسفنديار را داریوش کبیر میداند در اینجا ناچاریم به پاره‌ای نصوص تاریخی اشاره کنیم دائئر براینکه بنابرگفته هرودوت داریوش هنگامی که کابوجیه فرزند کوروش بعنوان نایب السلطنه در بابل و نواحی غربی

شاهنشاهی هخامنشی اقامت داشت از نزدیکان او بود و در سفرهای جنگی مصر نیز وی راه همراهی کرده است و در بازگشت با ایران طی توطئه‌ای با نجباء پارسی علیه گشوماتای مخ عامل قتل او و بازستاندن سلطنت هخامنشی گردیده است.

مورددیگری که در کتبیه‌های باقیمانده از داریوش کبیر و نوشه‌های مورخین جزو نصوص تاریخی است یکی آنکه در جنگها و شورش‌های زمان داریوش پدرش ویشتاب در فرونشاندن این شورش‌ها بنفع داریوش شرکت داشته است و محل جنگ‌های نامبرده نبز در مرزهای پارت سابق میباشد و ضمناً ویشتاب و پدرش یعنی پادر و جد داریوش در اوائل پادشاهی او حیات داشته‌اند.

در اینجا لازم است باد آورشویم که اولاً از نصوص تاریخی موجود میتوان اسنیاط نمود که در مورد خانواده داریوش بزرگ همانند بسیاری از خاندان‌ها و نجباء ایرانی که تا همین اوخر نیز موسوم بوده است یکی بادونفر از جوانان خود را بدربار شاهنشاه بزرگ میفرستادند همچنانکه داریوش از فرزندان ویشتاب نزد او نبوده و با آنکه خود ویشتاب ساتراپی باختراعهده داشته، فرزندش در خدمت کابوچیه انجام وظیفه مینموده است. ظهور گثرماتای مخ که نماینده روحاییون پیش از زرتشت است نه تنها وجود اختلافاتی را بین ویشتاب حامی زرتشت و پیروان آئین سابق نقی نمیناید بلکه خود ممید این نظریه است که تضاد عقاید موجبات نبردها و مبارزاتی نیز شده باشد ضمناً طواعی داریوش علیه گشوماتای را وجود ویشتاب و آئین جدید موجه تر و منطقی تر و جلوه‌گر میسازد که با پشتیبانی که داریوش از طرف پدر و خانواده خود و پیروان ایده‌ئولوژی جدید

علیه مغ‌های خویش حس مینموده است دست باقدام و طوطه برای سرنگون کردن حکومت مغ‌ها و گتوهاتی مغ‌زده است.

از طرف دیگر در اینجا بایک حقیقت تاریخی رو برو هستم براینکه داریوش با آنکه فرزند ویشتاپ بوده است لیکن از لحاظ سیاسی و موقعیت‌رل بزرگتری را بازی کرده و عنوان شاهنشاهی را بخود اختصاص داده است و پدر و برادرانش در این صحنه عمال او محسوب میگردیده‌اند و با توجه به نصوص تاریخی موجود براینکه آخرین زدوخوردهای ویشتاپ با ارجاسب طبق روایات ایرانی در ناحیه قومس (کومس) میباشد که ارجاسب بدست اسفندیار بقتل رسیده است همچنانکه نصوص تاریخی موجود دیگر جنگهای ویشتاپ پدر داریوش کبیر را بحمایت پسرش در همین نواحی ذکر میکند میتوان استباط کرد که کشنده‌مغ شورشی اسپندادات (اسپندیار) برادر داریوش بوده است نه خود او منتهی چون اسپندیار نیز عامل داریوش محسوب میشده است لذا طبق معمول اینکار بنام فرمانروائی که که گتوهاتی مغ را مغلوب و از بین برده است انعکاس یافته و این هم یک امر طبیعی است و خلاف حقیقتی نمیداشد نصوص تاریخی دیگری نیز موید انصباط ویشتاپ هخامنشی با ویشتاپ کیانی است بدین معنی که در برخی آثار یاقیمانده علت غریمت زرتشت به شرق ایران وجود فرمانروای مستبدی بنام (کاویس) کاویس در غرب ایران بوده است که چون محیط را برای اشاعه ائین زرتشی مناسب نمی‌بیند بشرق عزیمت میکند همچنانکه بنابر روایت هرودوت پس از حرکت کوروش برای جنگ با ماساثرهای کام بیز فرزندش بعنوان نایپ‌السلطنه در غرب شاهنشاهی باقی ماند در اینجا نیز بدوم موضوع باستانی اشاره کنیم نخست اینکه کاویس همان

کاوس با تغییر لهجه است همچنانکه هم اکنون در ایران در برخی استانها تذرو را (تیرنگ) می‌گویند و در استان مجاور (تورنگ) تلفظ می‌کنند یا مثلاً دزفول را برخی از اهالی جنوب دزفیل می‌گویند کاوس نیز کاویس ذکر شده است و اما در مورد تطبیق کاوس با کابوچیه همانطوری که قبل نیز یاد آور شدیم پسر کوروش ادر رواایات غربی بدوصورت یاد شده است کبوچیه و کام بیز در اینجا باز باید توضیح داده شود که با وجود شباهت بین کلمه کبوچیه و کامبیز این دولفت یکی نبوده بلکه کابوچیه اسم و کامبیز لقب فرزند کوروش بوده است.

بدین معنی که کبوچیه که همان کاوس یا کابوس که مغرب آن قابوس است می‌باشد و با توجه باینها، تنها در لهجه‌های مدیترانه‌ای در آخر اسامی و کلمات اعراب نمیداده‌اند بلکه در خود زبان پارسی نیز تلفظ اسامی بشکلی که در زبان دری و پارسی امروزی معمول می‌باشد نبوده است همچنانکه کاوس در اوستا (Kaviusam) (ذکر شده است و اگر، بخواهیم فرض کاوس یا کابوس را بخط لاتین با اعراب آخر کلمه بنویسم (کابوزیا) یا کبوچیه خوانده می‌شود در مورد کلمه کام بیز که یک کلمه مرکب از کام و بیز است نیز باید گفت این واژه صفتی است که در نصوص تاریخی یونانی برای کبوچیه مستبد و در رواایات ایرانی برای کاوس خود کامه ذکر نموده‌اند یعنی کسی که کام واردۀ خود را گسترش می‌دهد همچنانکه فردوسی در تعریف یکی از پهلوانان می‌گوید:

یکی پهلوان بود شرویه نام دلیر و بهر جای گستردۀ کام
و در تاریخ معجم که خود ترجمه‌ای از ترجمه خدای نامه
تألیف این مقفع است در مورد کاوس می‌گوید (صیت‌ناموس و صرامت

رای کیکاووس) که موید صفت گسترش کام و قدرت اراده کاووس است.

کامبیز به لاتین Cambyses نوشته میشود

پس با توجه بنصوص موجود زرتشت که در غرب ایران متولد و نخستین سالهای زندگی خویش را در این صفحات گذرانده است پس از آکاهی از رسالت آسمانی خویش مدتی مناطق غربی که ضمناً مرکز مغها بوده و از طرف دیگر با خود کامگی کاویس (کاووس) محیط برای اشاعه آئین جدید زرتشتی آمادگی نداشته است این مصلح بزرگ به شرق ایران و محل ساتر ای و یشتاسب عزیمت نموده و آئین خویش را در این صفحات گسترش داده است و پس از مدتی که مصادف با غصب شاهنشاهی ایران از طرف گتو ماتای مغ گردیده است طبعاً عکس العمل مغان و طرفداران آئین قدیم علیه و یشتاسب و آئین زرتشتی آغاز گردیده است و همین عوامل برای داریوش که در سفرهای جنگی کامبیز همراه او بوده و در باز گشت با وضع آشفته شاهنشاهی هخامنشی روبرو گردیده است محرك موجه منطقی جلوه میکند و در تطبیق روایات شرقی و غربی و آثار باقیمانده از داریوش بزرگ همه‌عوامل مؤید نظریه یکی دانستن و یشتاسب هخامنشی و یشتاسب کیانی میباشد و ضمناً کتبه‌های داریوش نیز نخستین آثاری هستند که مظاهر آئین زرتشت را در آن مشاهده میکنم در حالی که سنگنیشه‌های بدست آمده قبل از داریوش از این مظاهر عاری میباشند و همانطوریکه قبل نیز ذکر گردید در آثار باقی مانده از شاهنشاهان مؤخر سلسله هخامنشی آثار آئین زرتشتی با بدعت‌های بعدی بچشم میخورد برای تأیید و توضیح بیشتر کلماتی چند از گاتها را دز ذیل ذکر مینمایم.

«مردان نمیتوانند دریابند که باید بازیرستان رفتاری بسزاکند»
«در میان مردان نیرومندتر از همه آنست که مرا بخواندم بیاری او»

بشتا بم .

ذیلاً قطعه‌ای از کتبیه‌های داریوش نیز ذکر میگردد .

داریوش شاه میگوید بهیاری اهورامزدا اینها هستند کشورهائی
که من خارج از پارس تسخیر کردم من بر آنها فرمان رانم و برای من
خارج آوردن و آنچه را فرمان دادم اجراء کردند و قانون من آنها را
نگهداری نمود - ماد - عیلام - پارت - ازیا باخترا نح وو ..
بطوریکه ملاحظه می‌شود داریوش همه کارهای بزرگ خویش
را ناشی از کمک ویاری اهورامزدا میداند و درست پندار یکنفر زرتشی
و مزدادرست را نشان میدهد .

علاوه از نصوص تاریخی مذکور چنانچه طریق اجتهاد و استدلال
را در نظر بگیریم همچنانکه استاد فقید از سور کریستنسن در کتاب
تاریخ کیانیان ذکر نموده است اگر ورود ویشهای غیر زرتشی را در اوستا
به ۴۰۰ قبیل از میلاد یا قدری دیور تر منسوب داریم چنانچه زمان لازم برای ورود
این یشهای را صد سال با کمی زیادتر فرض کنیم و از طرف دیگر بنا بر
روایات باستانی مدت سلطنت کوی هئو سر و وو ویشاپ را که فقط یک
نسل بین کیخسرو و گشتاپ وجود دارد ۲۵ سال فاصله بدانیم سنه
۵۲۵ قبل از میلاد بدست می‌آید که درست، با تاریخ داریوش هخامنشی تطبیق
مینماید در بر ابر استدلال و نصوص تاریخی ذکر شده عده‌ای از مورخین ظهور
زرتشت را مربوط به ۱۰۰۰ قبل از میلاد که مقارن شروع مهاجرت آریاها
بنلات ایران است نسبت میدهند و عده دیگری آنرا در حدود ۳۰۶ پیش از

میلاد میدانند و استدلال آن بیشتر برپایه یک سلسله صغیری و کبرائی که
بر روی حدس و تخمین بناسده است میباشد و با توجه بیک اصل کلی منطقی
که اجتهاد در برابر نص را مردود باید دانست قضاوت موضوع را به
خوانندگان و امیگذاریم. و در آینده نیز طرفدار نظریات و اجتهاد استوارتر
خواهیم بود و در هر صورت این فصل هنوز مفتوح است و آرزومندیم
کشفیات تازه‌ای موجب آن گردد تا فرزندان ایران بتوانند با قاطعیت بیشتر
قسمت‌های مبهم گذشته با افتخار خویش را کاملاً روشن نمایند.